با دانشجویان فیزیک و کیهان شناسی

در بررسی مصاحبهٔ یکی از اساتید محترم دانشگاه شریف

مرتضی رضوی

با دانشجویان فیزیک و کیهان شناسی

مشخصات کتاب

با دانشجویان فیزیک و کیهان شناسی

در بررسی مصاحبهٔ یکی از اساتید محترم دانشگاه شریف

مرتضی رضوی

ص: 1

اشاره

با دانشجویان فیزیک و کیهان شناسی

نوشته: مرتضی رضوی

چاپ: 1390

نشر الکترونیک

قفسه کتابخانه مجازی سایت بینش نو

http://www.binesheno.com

ص: 2

بسم الله الرّحمن الرّحيم

ص: 3

ص: 4

فهرست

پیش گفتار.....7

آغاز بحث.....19

مشتری در کیهان و مشتری در زمین.....20

هدیهٔ قرآ ن به دانشمندان علوم تجربی.....28

دانشمندان دون پایه، یا مرتجع.....36

اکنون می رویم به سراغ مقالهٔ سایت محترم عصر ایران.....37

چگونگی اثبات وجود خدا توسط فیزیک.....42

آن سوی این جهان بزرگ و در حال گسترش که در عین حال محدود است، چیست.....44

علم کیهان شناسی به انتهای خودش رسیده.....47

علم لزوماً باید درباره خدا سکوت کند؟.....54

فیلسوف و فیزیکدان.....

قرآن و علوم طبیعی.....61
این هم رد صریح قرآن.....62

پس دست علم از دامان خدا شناسی کوتاه است(؟).....72

ماهوارۀ دبلیومپ.....75..

سیاست علمی غربیان.....77

راز خلقت توسط قرآن و تبیین های اهل بیت(ع) کشف شده است.....80

قانون مقدس.....84.....

میدان تولید انرژی بنام «هیچ».....91

اما ماقبل آن «هیچ».....100

هشدار قرآن به دانشمند تجربی.....102

الان مفهوم «خدا» برای فیزیکدان ها و منجمان تا چه حد زنده است؟.....104.....

یک داستان.....118.....

مبدأ جهان و سرانجام جهان.....134

استاندارد استخراج شده از قرآن.....138

عصر ایران می پرسد: «شما دلیلی دارید که اینشتین ملحد نبود؟».....142

اینشتین، داوکینز و واینبرگ.....142

دو اصل مهم دربارۀ هاوکینگ.....146

گزاره های علمی متافیزیکی نیستند.....152

علم و دین در حال نزدیک شدن به یکدیگرند یا در حال دور شدن؟..... 154

علم و ایدئولوژی..... ...157

به نام خدا

پیش گفتار

گفتگوی سایت عصر ایران با پرسشگری جناب آقای هومان دور اندیش، با جناب آقای دکتر رضا منصوری استاد محترم دانشگاه شریف، به محور اصول اساسی اعتقادی و نیز اصول اساسی فیزیک و کیهان شناسی (گرچه به نظر من آن طور که آقایان در ورود و خروج و مسیر آن، پیموده اند، هیچ ضرورت بل لزومی نداشت اما به هر صورت) گفتگوئی است که انجام یافته و با برد قوی ای که سایت عصر ایران دارد، منتشر شده است.

تردیدی نیست که به مطالعه و مشاهدهٔ ارباب رجوع آن سایت رسیده و با اقتضای طبیعی خود، خوانندگان زیادی از اساتید و دانشجویان فیزیک

و کیهان شناسی، داشته است.

با این نگرش، لازم دانستم محتوای این مصاحبه را با علاقمندان و دست اندرکاران فیزیک و کیهان شناسی و دانشجویان گرامی در میان گذاشته و به همراه آنان، بررسی کنم. زیرا محتوای مصاحبه را به شدّت ابهام آلود و حتی از جهت سرگذشت جنبهٔ تاریخی دانش و دانشمندان، مضطرب و متزلزل یافتم، که با درنظر گرفتن سبک و روش «القائی» این مذاکره (که به نظر من یک گفتگوی علمی است با هدف غیر علمی) شرح و توضیح محتوای آن را بسی ضروری دانستم.

درست است؛ آقایان محترم نظر خودشان را گفته اند، من نیز نظر خودم را، امید است که هم ایشان و هم من در این بررسی وقت گران بهای خوانندگان را بیهوده مصرف نکرده باشیم.

معاف داشتن علم از خدا شناسی: در این مصاحبه پرسشگر محترم عصر ایران، نهایت سعی خود را به کار می برد تا علم را از خدا شناسی معاف کند. و ظاهراً برای همین هدف حضرت منصوری را گزینش کرده است، و چندین بار از زبان ایشان می گیرد که: اظهار نظر یک فیزیکدان دربارهٔ اثبات وجود خدا و انکار وجود خدا، خارج از تخصص اوست و ارزش علمی ندارد. و نتیجه گرفته می شود که اعتقاد بزرگان فیزیک و کیهان شناسی، فهم و برداشت شخصی آنان است نه دریافت علمی شان.

اما: علاوه بر این که در این جزوه روشن خواهد شد که «اثبات وجود خدا» از نتایج مستقیم فیزیک و کیهان شناسی است، و این موضوع از

مسؤلیت های اصلی و از مسائل مهم این دو علم است (البته در افق های بالای این دو علم)، معلوم می شود که هر دو بزرگواردر معنی «تخصص» و جراحی علم به رشته های مختلف، توجه لازم ندارند.

گویا هرگز از خود نپرسیده اند که چرا علم که یک «امر بسیط» است به رشته های متعدد و مختلف تقسیم شده است؟ آیا ماهیت علم در حقیقت خودش، ماهیت های متعدد و مختلف است؟ و با بیان دیگر: آیا براستی علم های متعدد وجود دارد؟

در مقدمهٔ کتاب «نقد مبانی حکمت متعالیه»، توضیح داده ام که علم یک «حقیقت واحد» است و تقسیم آن به علوم مختلف به دلیل ضعف و عجز بشر است. و این بشر است که نمی تواند علم را بدون جراحی (فونکوسیونالیسم) و تقسیم بندی، بیاموزد.

خوشبختانه: این مطلب در زمان ما بیش از هر زمان دیگر روشن شده است؛ پیدایش علومی با عنوان «میان رشته ای» نشان می دهد که دو رشته از علم رابطهٔ تنگاتنگی با هم دارند و در واقع یک امر واحد هستند. و اگر فرضاً این روند گام دیگر بردارد و رشته های میان رشته ای، در میان دو رشتهٔ میان رشته ای، پدید آید، حتی برای عوام نیز روشن می گردد که علم یک حقیقت واحده است.

بنابر این: اگر خدا شناسی از حیطه و مسؤلیت یک علم خارج باشد، از حیطه و مسؤلیت همهٔ علوم (بدون استثناء) خارج می شود؛ خدا شناسی و

دین، از اصل و اساس یک امر غیر علمی می گردد.

از جانب دیگر چیز سومی غیر از «علم» و «جهل» در این مقال، قابل تصور نیست؛ و اگر خداشناسی مقولهٔ علمی نباشد، یک مقولهٔ جهلی می گردد. همان طور که در قرن هفده و هجده در اثر ناسازگاری ره آوردهای علمی با باورهای خرافی و ارسطوئی کلیسا (اسکولاستیک)، دانش و دانشمندان (با این که همگی به وجود خداوند معتقد بودند و در برگ های بعدی خواهد آمد) گفتند: خدا شناسی و امور دینی از حیطهٔ مسؤلیت علم خارج و به فردیت افراد مربوط است. و براستی نه خدای کلیسا می توانست علمی باشد و نه باورهای کلیسا.

اما ذات و ماهیت مسئله نمی توانست این چنین بماند: نه فقط خداشناسی، بل هیچ مقوله ای، موضوعی (اعم از درست و نادرست) نیست که علم بتواند خود را از داوری دربارهٔ آن کنار کشیده و خود را معاف بدارد. زیرا این یک واقعیت قهری و جبریِ طبیعی است که فکر و اندیشه، باید در هر چیزی نظر داده و خود را مجاب کند خواه با جواب درست یا نادرست.

و همین انگیزش قهری است که منشأ افسانه ها و خرافات، دربارهٔ آفرینش و خلقت شده است. یعنی بشر هیچ مسئله ای را بی جواب رها نمی کند. اگر از یافتن پاسخ علمی ناتوان باشد دست به دامن افسانه و خرافه می شود.

تاریخ علم به روشنی نشان می دهد که علم در مسیر پیشرفت خود به

جائی رسید که باید از علمیت خود دفاع می کرد. زیرا نمی توانست دربارۀ خدا شناسی و دین، خود را معاف داشته و آن را از مسؤلیت خود خارج بداند و منکر این انگیزش قهری و جبری گردد، بشرِ عالم و متفکر نمی توانست بدون تعیین تکلیف این مسئلۀ بس بزرگ و مهم، همچنان کبک وار سر در برف فرو ببرد، یا در حالت «تجاهل العارف»، مسئله را به روی خود نیاورد. در نتیجه، رشته ای از علم پدید آمد به نام «تجربۀ دینی» که اشخاصی مانند برگسن و هایدگر پرچمدار آن شدند، تا علم از خدا شناسی معاف نباشد و به آن نیز بپردازد.

با این روند (باصطلاح فوتبال بازان) خدا شناسی نیز به میدان بازی راه یافت، اما توپش را به اوت فرستادند. یعنی آن را به عنوان یک امر علمی، پذیرفتند- و قهراً نمی توانستند نپذیرند- لیکن فقط در حیطۀ مسؤلیت عناصری از عنصرهای انسان شناختی و روان شناختی، قرار دادند. یعنی به همان فردیت و دریافت شخصی بودن، اصرار کردند.

لیکن این حصار نیز شکننده بود؛ زیرا هر واقعیتی در اصل و اساس خود یک «امر فردی و دریافت فردی» است؛ حتی واقعیتی به نام گرسنگی، نیاز به اکسیژن، نیاز جنسی و... و...، یک امر فردی و دریافت فردی است حتی محسوسترین محسوس ها. و حتی ریاست طلبی و برتری جوئی. چرا هر دریافت فردی، به عنوان «دریافت عمومی و دریافت نوع بشر» به رسمیت شناخته می شود غیر از این یکی؟.؟

این پرسش بزرگی بود که باز آن کنجکاوی قهری علم و عالم را، به

شدت آزار می داد و این گام اول یعنی اعطای سمت علمی بودن به خدا شناسی اما محبوس کردن آن در محبسهٔ فردیت، نتوانست اندیشه و علم را مجاب کند. لذا خدا شناسی در نیم قرن اخیر، نه تنها علمیت خود را به ثبوت رسانید، بل از اساسی ترین موضوع علمی، بل اجتماعی، بل حتی خط دهندهٔ اقتصاد و سیاست گشت.

چرائی مسئله: موضوعی به این مهمی که مهمتر از همهٔ موضوعات است، چرا دچار این فراز و نشیب گشت؟ به دلیل تحریف ادیان بویژه دین کلیسائی که نه خدای مورد تعریفش با علم سازگار بود (و علم هرگز زیر بار خدای سه اقنومه نمی رفت و نمی رود) و نه دیگر اصول هستی شناسی اش. امروز علم با همهٔ رشته هایش و در همهٔ رشته هایش وسیلهٔ خدا شناسی شده است؛ برخی از آن ها به طور غیر مستقیم، و برخی دیگر کاملاً مستقیم و در رأس این گروه دوم، فیزیک و کیهان شناسی قرار دارد.

و بدین سان جریان پیشرفت علم از افسانه های یونان باستان و دیگر اقوام جاهل و نیز از چنگال خرافات کلیسا، رها شده و به خط سیر قرآن نزدیک و نزدیکتر می شود که طبیعت و پدیده های طبیعی را آیات خدا نامیده و خدا شناسی را در ابتدا فقط به علوم طبیعی و در رأس آن ها فیزیک و کیهان شناسی، مبتنی می کند. و آن تخیلاتی که امروز عرفان نامیده می شود هیچ رابطه ای با قرآن ندارد، که در آن تخیلات، عارف سرخپوست قارهٔ امریکا، و عارف (مرتاض) هندی، و صوفی مسلمان، هیچ فرقی با هم ندارند؛ اگر راه شان درست است همگی درست است، و اگر راه

شان باطل است همگی باطل است.

وه چه می شود اگر متون تفسیری از سرایش های تمیم داری کابالیست و امثالش رها می گشت، و ارسطوئیات و صدرویات، از میان مردم شیعه برچیده می شد، و قرآن از زیر این رسوبات نجات می یافت- !؟ ! بگذریم که این رشته سر درازی دارد.

سایت عصر ایران و دو بزرگوار که طرفین مصاحبه هستند، عمداً یا غفلتاً (خودشان می دانند)، یک گفتمانی به راه انداخته اند که گوئی در قرن هفده و هجده در ایوانی از باغات ایتالیا در بحبوحۀ درگیری کلیسا و دادگاه های انگیزاسیون با دانش و دانشمند، نشسته و به شطرنج مصاحبۀ علمی می پردازند، و در خوشبینانه ترین صورت باید گفت: در آب و هوای قرن هفده و هجده قرار دارند و با خدای کلیسا و دینش در مبارزه هستند، به طوری که خواننده خودش را در یک ارتجاع چهار قرنی احساس می کند.

قرآن: مکتب قرآن و اهل بیت(ع)، علم را یک «واقعیت واحد» می داند و در عین حال تفکیک رشته های علمی را لازم و ضروری می داند، اما خود قرآن هرگز سبک و سیاق جراحی رشته ها از همدیگر و روش فونکوسیونالیسم را برنگزیده است. زیرا همان طور که گفته شد تفکیک علوم به دلیل ضعف بشر است که بدون تفکیک نمی تواند علم اندوزی کند. اما خدای قرآن که عاجز نیست تا به مباحثه علمی به صورت تفکیک و جراحی شده بپردازد. و قرآن «امّی» است به همین معنی؛ یعنی دچار

جراحی نیست هم علمش و هم تعلیمش امّی و مادری است که همهٔ علوم را در بر دارد.

قرآن شناسی: همچنان که بشرها باید علوم را تفکیک کنند، قرآن شناسی نیز یک علم ویژه و مهم می شود. تخصص در قرآن شناسی به این معنی نیست که شخص قرآن شناس همهٔ علوم را که در بطن این مادر است، اعم از اصول کلی و جزئیات، می داند. همان طور که گفته شد، این برای بشر ممکن نیست. هر متخصص در رشتهٔ خودش می تواند (و باید) به دنبال اصول اساسی رشتهٔ خودش در قرآن برود و پیگیری کند. و در این صورت به شگفتی های بزرگ و مهمی خواهد رسید. مثلاً در حیات شناسی (= زیست شناسی) دربارهٔ نطفهٔ انسان می گوید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشاجٍ»: ما انسان را از یک نطفه ای که «مخلوط ها» است آفریدیم. (سورهٔ انسان آیه 2).

توضیح: نطفهٍ، با تنوین وحدت، یعنی از «یک نطفه».

مشج: یعنی مخلوط. اَمشاج: یعنی مخلوط ها.

آیه می گوید: نطفه ای که انسان از آن آفریده می شود تنها مخلوط از دو نطفهٔ مرد و زن نیست بل هر کدام از آن دو مخلوطی از چیز (کروموزوم)های بسیاری هستند. و پژوهشگر را راهنمائی می کند که در نظام و ساختمان یک دانهٔ ریز نطفه به مطالعه بپردازد. و اگر یک قرآن خوان، اهل پژوهش و تحقیق باشد، با استفاده از مسلّمات علمی حتی به شناخت «کروموزوم» ها نیز می رسد.

در این مسئله، قرآن به «اصل» مهمی اشاره کرده اما به جزئیات کروموزوم شناسی نپرداخته است.

کسی که رشته اش «قرآن شناسی» است باید به طور محققانه و با استفاده از ره آورد متخصصین زیست شناسی در مسلّمات، به معنی این آیه برسد. والاّ قرآن شناس نیست.

همین طور است در آن همه آیات بس فراوان کیهان شناسی، فیزیک، زیست شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی و...

پس یک قرآن شناس باید با کلیات (نه فروعات و جزئیات) و اصول هر علمی با بهره جوئی از ره آورد های مسلّم متخصصین آن ها، به قدر کافی (و حتی المقدور) به خوبی آشنا باشد. و لذا من در علوم مختلف، از آن جمله فیزیک و کیهان شناسی، با اهل دانش بر اساس مسلّمات خودشان، با خودشان سخن گفته ام. و گمان می کنم با صداقت تمام، در مواردی که کیهان شناسان و فیزیکدانان، در برخی از پرسش های اساسی و اصولی، باز مانده اند، آنان را به راهنمائی های قرآن فراخوانده ام تا راه برای شان باز شود و کارشان در بن بست نماند.

مثلاً روشن کرده ام که قرآن به شش مهبانگ توجّه می دهد، نه فقط یک مهبانگ واحد که کهکشان های کنونی در اثر آن به وجود آمده اند. فاصلهٔ هر مهبانگ با مهبانگ بعدی را از آیه های قرآن استخراج کرده ام که 000/000/250/18 سال بوده است. و از آخرین مهبانگ تا به امروز 000/750/668/13 سال می گذرد. و این اصول را در مقالهٔ «اساسی ترین

اصول در کیهان شناسی» تعیین کرده ام که اصول استخراج شده از قرآن، و چهارده اصل اساسی می باشد، که متأسفانه غربیان با سنّت دیرین خودشان، در صدد سرقت این اصول هستند. مثلاً همین رقم 000/750/668/13 را به صورت روند 000/000/700/13 در آورده و تملک کردند، که پیش از استخراج مذکور در فاصلهٔ 000/000/000/8 و 000/000/000/20 در احتمال و احتمالات، به سر می بردند.

و نیز اصل «ایجاد مداوم انرژی از مرکز جهان» من، را تحت عنوان «میدان تولید انرژی بکر» که این میدان را با اصطلاح فیزیکی به نام «هیچ» موسوم کرده و به خیال خودشان تملک کردند، که شرحش در این دفتر خواهد آمد.

بنابر این یک قرآن شناس متخصص در قرآن شناسی (البته تا جائی که می تواند) سرو کارش با کلیات و اصول علوم است، که صد البتّه اگر از اصول اساسی خارج شود، از رشتهٔ خود خارج شده است.

و معیار برای هر سخن علمی، علمی بودن دلیل های آن است. نه هیاهو و جنجال و یا ژست و قیافهٔ (باصطلاح) حق به جانبی، یک مُباحث علمی باید در خط علم و دانش و با ادلّهٔ متقن علمی به بحث بپردازد.

خوشبختانه موضوع گفتگو و مصاحبهٔ آقایان محترم هومان دوراندیش و جناب استاد گرامی، در مباحث کلی و اساسی فیزیک و کیهان شناسی است همان طور که ملاحظه خواهید فرمود.

ابتدا تصمیم داشتم این بررسی را به صورت مقاله ای مثلاً 30 صفحه ای،

تقدیم نمایم. لیکن با همهٔ کوشش که در اختصار آن داشتم، بیش از محتوای یک مقاله شد. ناچار به صورت یک کتابچه تقدیم کردم.

نوشته های من به دلایل متعدد، چاپ نمی شود از آن جمله: ناشرین شرط می کنند که تا پایان فروش کتاب، در اینترنت منتشر نشود. من نیز دوست دارم هر نوشته ای بدون کوچکترین تاخیر در اینترنت منتشر شود.

تذکر: نقل مطلب از آثار بنده (و محتوای سایت بینش نو www.binesheno.com) با ذکر صریح منبع و آدرس، برای همگان آزاد است؛ خواه ناقل شخص حقیقی باشد، یا حقوقی. و خواه در جزوه و کتاب باشد و خواه به عنوان کلّی مطبوعات، و خواه در سایت ها و وبلاگ ها باشد. همان طور که تا امروز در خارج و داخل، و از شرق دنیا تا غرب، لطف کرده و نقل کرده اند.

اما نقل یک مطلب، یا چاپ یک مقاله از این طلبهٔ کوچک، هرگز دلیل همراهی و همفکری با ناقل نیست.

اعتراف می کنم: متاسفانه در همفکریابی و همراه گرائی، خیلی ناتوان بوده و هستم.

در پایان: هر متفکر، محقق و پژوهشگر، و هر شخص کنجکاو را به مطالعهٔ قرآن و احادیث اهل بیت(ع) دعوت می کنم. به مطالعهٔ قرآن و احادیث، نه فقط به قرآن خوانی و حدیث خوانی. و صریحاً توجه می دهم که متون تفسیری پر است از افسانه ها وتخیلات که در اثر انزوا و خانه نشین شدن اهل بیت(ع) و فعالیت کابالیست هائی مانند تمیم داری و... به

وجود آمده اند. با مسلّمات علوم به مطالعۀ قرآن و حدیث اهل بیت(ع) بپردازید، علم و دانش، با پیشرفت خود هر روز بیش از پیش، قرآن و حدیث را تفسیر می کند. و خواهد آمد که در این میان دانش فیزیک و کیهان شناسی جایگاه ویژه ای در قرآن دارند. و توقع قرآن از اساتید و دانشجویان این دو رشته، بیش از دیگران است.

با آرزوی توفیق برای همگان

مرتضی رضوی

8/11/1390 ه- ش

4/3/1433 ه- ق

ص: 18

آغاز بحث

بنام خدا

با دانشجویان فیزیک و کیهان شناسی

در بررسی مصاحبهٔ یکی از اساتید محترم دانشگاه شریف

سایت عصر ایران، پس از طی عمری در امور سیاسی و اجتماعی و احیاناً علمی، اینک در 22/10/1390، وارد مباحث فیزیک کیهانی و کیهان شناسی شده است، در مصاحبه با استاد دکتر رضا منصوری در صدد شکار سنگ های سرگردان فضائی است که اگر بتواند، منظومه ای از آن ها بسازد؛ منظومه ای که با دیگر منظومه های کهکشان خود، ناسازگار باشد.

عصر ایران این برنامه را به محور نام «استیفان هاوکینگ» کیهان شناس پر آوازهٔ معاصر، شروع کرده است.

توجه عصر ایران به محور کیهان شناسی بهانه شد تا من نیز بحثم را با

مثالی از کیهان شناسی شروع کنم:

مشتری در کیهان و مشتری در زمین:

کیهان شناسی می گوید: در فضا و در خلال منظومه ها و کهکشان ها، سنگ های سرگردانی وجود دارند که برخی از آن ها خیلی کوچک و ریز، و برخی دیگر درشت و حتی برخی از آن ها به بزرگی بعضی از کراتی که عضو یک منظومه هستند، می باشند. این سنگ ها از کجا آمده اند و منشأ شان چیست و کجاست؟؟؟ در پاسخ این پرسش نظریه هائی بیان شده، و در یک بیان کلّی آن ها را به چند نوع تقسیم کرده اند:

1- برخی از آن ها از اجتماع مواد و ذرات و تکه های پراکنده در فضا، به وجود می آیند.

2- نوعی از آن ها در اثر جاذبهٔ(1)

یک کرهٔ قوی تر، به صورت یک برآمدگی در کرهٔ کوچکتر، در آمده و در طی زمان از آن جدا شده و سرگردان می شوند.

3- گونه دیگر آن ها از انفجار و مرگ برخی از کرات، پدید شده اند.

4- نوع دیگرشان، تکّه هائی هستند که رانده شده و پرتاب شده از برخی کرات می باشند.

سر انجامِ سنگ های سرگردان: این آوارگان فضائی که نه عضو

1- البته اصل جاذبه و مدیریت جهان به وسیلهٔ جاذبه، یک اصل مسلّم نیست و باصطلاح زیر سؤال است. رجوع کنید به کتاب «قرآن و نظام رشته ای جهان».

یک منظومه اند و نه پیرو آن، سر انجامِ مختلفی دارند:

الف: برخی همیشه سرگردان و میلیون ها سال در آوارگی می مانند، و با اصطلاح تسامحی(1)

تا ابد سرگردان هستند.

ب: بعضی از آن ها با سرعت سیرشان بر سر یک کره کوبیده شده آن را نیز متلاشی کرده و بر تعداد سرگردانان می افزایند.

ج: برخی دیگر خود را به یک کره ای رسانیده (گرچه به مساوی حجم شان آن کره را مضطرب می کنند اما) با آن ادغام شده و با آن همسرنوشت می شوند.

مشتری در کیهان: دربارهٔ این نوع اخیر، برخی از کرات حجیم و بزرگ (مانند مشتری در منظومهٔ ما) که هم در برابر برخورد سرگردان ها مقاوم هستند و هم حادثه به نفع شان تمام می شود، نقش بس مهمی در «حفظ نظام جهان» به عهده دارند. زیرا با بلعیدن سرگردان ها فضا را از وجود آن ها پاک و کرات و منظومه های دیگر را از خطر آن ها ایمن می کنند. در واقع نقش سُپُرهای شهرداری را در فضا ایفا می کنند، فضا را جارو زده تمیز می کنند. در کیهان شناسی قرآن این نوع کرات «کنّس = جاروکشان» نامیده شده اند و به لقب «به خود ضمیمه کننده» ملقب شده اند:

1- تسامح: برای این که دربارهٔ آن ها، بل دربارهٔ هر کره، منظومه و کهکشان، ابدیتی امکان ندارد؛ عمر هر کدام در وقتی به پایان می رسد.

فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ- الْجَوارِ الْكُنَّسِ:(1) سوگند به نجومی (کراتی) که بر خود ضمیمه می کنند، سیر می کنند و جارو کنندگانند.

لغت: خَنَسَ ابهامه: ای قبضها: انگشت ابهام را قبض کرد: دست، انگشت را بر خود ضمیمه کرد تا مشت شود.

کَنَسَ البیت: کسحه بالمکنسۀ: پاک کرد خانه را با جارو.

کُنّس: صیغۀ جمع به معنی جارو کنندگان، گوئی شغلشان جارو کردن است.

جامعه و اجتماع بشری: در جامعه و اجتماع بشری نیز همیشه افرادی مانند همان سنگ های سرگردان فضائی بوده و هستند که می توان آن ها و منشأشان را مانند سرگردان های فضائی در همان سه نوع از چهار نوع (غیر از نوع اول) سرگردانان فضائی، جای داد:

1- افرادی که در اثر جاذبۀ فرد یا خانوادۀ دیگر، از منظومۀ خود (خانواده خود) جدا شده و سرگردان می شوند.

2- خانواده ای (منظومه ای) متلاشی می شود و عضوهائی از آن، سرگردان می شوند.

3- رانده شده ها و پرتاب شده ها از برخی خانواده ها.

(بحث در عوامل و عناصر روان شناختی و جامعه شناختی این مسائل، به عهدۀ مباحث دیگر است)

1- سورۀ تکویر آیه های 15 و 16.

مشتری در جامعه: همیشه کسانی یا جریان هائی، مشتری این افراد بوده اند که در صدد بهره برداری سیاسی و اقتصادی از وجود آن ها بر آمده اند و چه ماجراهائی که در تاریخ به وجود نیاورده اند. علاوه بر نوع دوم و سوم که خودشان آمادۀ بهره دهی هستند، با ایجاد جاذبه هائی کوشیده اند که با جدا کردن افراد از منظومه (خانوادۀ) خود و کهکشانِ (جامعۀ) خود، بر تعداد این سرگردانان بیفزایند.

گفته شد «همیشه کسانی بوده اند»، اگر خواسته باشید، فقط یک نمونه را بررسی کنید؛ تاریخ و سرگذشت و ماهیت حزب توده در ایران را از دیدگاه روان شناسی و موقعیت شناسی و جامعه شناسیِ بدنۀ آن حزب، بررسی کنید.

البته در آن حزب نیز افرادی بودند که در تعریف «سرگردان» قرار نمی گرفتند. زیرا هیچ قاعده و قانونی در علوم انسانی وجود ندارد که استثنائاتی نداشته باشد، و قوانین علوم انسانی با قوانین ریاضی فرق دارند. آنچه در قوانین علوم انسانی استثناء پذیر نیست، همین است که: در علوم انسانی هیچ قانونی نیست که استثناء پذیر نباشد.

و فرق دیگر انسان ها با کرات کیهانی در این بحث، این است که بنابه نظریه اصیل کیهان شناسان، منظومۀ سرگردان در فضای کیهانی وجود ندارد اما در میان انسان ها خانواده های سرگردان نیز یافت می شوند که از نظر فکر و فرهنگ، سرگردان هستند.

خانوادۀ سرگردان ویژگی های متعدد دارد، به یکی از آن ها اشاره می

شود:

آقائی از دست دختر چهار ساله اش گرفته بود و در پیاده رو می رفت، دوستش به او رسید پس از سلام و احوالپرسی گفت: به به چه دختر نازی، اسمت چیست؟ پدرش گفت: اسمش «آی سودا» است.

- عجب چه اسم شاعرانه ای؛ معنی زیبا نیز دارد؛ یک تابلو در ذهن آدم تصویر می کند.

- مگر شما معنی آن را می دانید؟

- بلی چرا ندانم «آی سودا» یعنی «ماه در آب».

- شما کی زبان اروپائی را یاد گرفتید؟

- اروپائی چیه؟ «آی سودا» ترکی است.

گوئی دنیا بر سر او خراب شد و به شدت متاسّف گشت، پشیمانی جانش را فرا گرفت که چرا اسم دخترش وطنی و ایرانی در آمد.

خانواده ای که نامی برای فرزندش انتخاب می کند، کور کورانه و جاهلانه، تنها با این انگیزه که این اسم از اسامی غربی است، یک خانوادۀ سرگردان است. از این اسامی و از این گونه خانواده ها، در جامعه به وفور یافت می شود، حتی با نام چنگیز. و کم نیستند افرادی که معنی نام خودشان را نمی دانند اما برای جامعه تکلیف فرهنگی، سیاسی و اخلاقی تعیین می کنند.

اکنون سایت عصر ایران: سایت ارزشمند عصر ایران (که هرکار علمی و فرهنگی ارزشمند است) چرا و با چه هدفی نام استیفان هاوکینگ

را بهانه کرده و در صدد جذب و تجمیع سرگردانان است؟

سران حزب توده جاذبه هائی از شوروی سابق را به عنوان بهشتی پر از نعمات، در نظر افراد مورد نظر خود تصویر و ترسیم می کردند و به تجمیع آن ها می پرداختند. اینک پس از انقلاب ایران و سقوط شوروی و آشکار شدن سراب لنینیسم، هر از گاهی جریانی در جامعۀ ما پیدا می شود به جای این که اینان را هدایت کرده و به منظومه های خانواده ها و نظام کهکشان جامعه برگردانند در صدد تجمیع آن ها و بدل کردن شان به سنگ سرگردان بزرگ هستند تا نظام این جامعه را داغان کنند.

بحث من سیاسی نیست، و از سیاست حرفه ای بیزارم کار من تبیین مکتب این جامعه، یعنی مکتب قرآن و اهل بیت(ع)- تا آن جا که بتوانم- است. و چون موضوع بحث مقالۀ عصر ایران، خدا و قرآن است (که هم وجود خدا را به زیر سؤال می برد و هم قرآن را به صراحت رد می کند) به بررسی مقالۀ مذکور می پردازم. اگر سیاسیان حق دارند- و گاهی ادعای وظیفه می کنند- که به امور سیاسی بپردازند، من هم حق دارم و بر خود وظیفه می دانم که در برابر انکار وجود خدا و مردود دانستن قرآن، وارد عرصۀ بحث علمی شوم.

به واکنش ها و نظرهائی که عصر ایران در ذیل این مقاله اش آورده است (و نزدیک به یکصد و پنجاه نظریه است) دقت کنید، می بینید که از ادبیات و سازمان کلامی و بیانِ اکثر آن ها، بوی همان سرگردانی که به شرح رفت، ساطع است. لطفاً همان نظریه ها را به یک روان شناس و نیز

یک جامعه شناس ارائه دهید تا واقعیت این موضوع، روشن شود.

به عنوان مثال؛ یکی از نظریه ها می گوید «دوست عزیز خود هاوکینگ تو مقدمه ی کتاب «جهان در پوست گردو» گفته که این کتاب رو به خاطر پول نوشته».

اولاً چرا کسی چنین دروغی را گفته است؟ مرادم چرائی روان شناختی است. ثانیاً چرا عصر ایران این دروغ را به عنوان یک نظریه آورده است؟ در حالی که خودش اعلام کرده که حدود چهل نظریه را قابل نشر ندانسته و نیاورده است؛ چرا این دروغ را در ردیف آن غیر قابل نشرها نگذاشته است؟

هاوکینگ در آن مقدمه می گوید: فلان کتاب من با استقبال روبرو شد و آمار فروش آن بالا بود. این چه ربطی به پول پرستی او دارد که جناب عصر ایران روی آن مانور القائی خود را القاء می کند-؟ !

چگونه بباورانم که مقصودم از به کار گیری لفظ سرگردان، نه تحقیر کسی است و نه اهانت بر کسی؛ همان طور که آقایان (مثلاً) بدون قصد اهانت به یک و نیم میلیارد مسلمان بویژه به مردم خودشان، در مقام بحث علمی، قرآن را مردود می دانند و صریحاً اعلام می کنند، من نیز در مقام بحث علمی در صدد توضیح جایگاه برخی افراد و برخی خانواده ها، این لفظ را به کار بردم، و حتی هر چه فکر کردم لفظ دیگری که مقصود را برساند، نیافتم. و سابقه و سرگذشت گفتاری و نوشتاری (حتی موضع گیری هایم در مجلس دوم) ثابت می کند که همیشه با همین ها که سرگردان

شان می نامم همدرد بودم و آسایش زندگیم را فدای آنان کرده ام. و ثابت کرده ام که من آن «راکفلر نماز خوان ایران» نیستم که در رأس هرم سرمایه و مال و پول، مانند مجسمۀ فرعون بایستم و انسان هائی را حقیر ببینم، بل آنان را در هر جامعه ای، معمولاً افرادی که به هر نوع از انواع، بخشی از حقوق شان مورد غفلت قرار گرفته می دانم. گذشته از این افراد عزیز، دربارۀ افراد شرور نیز معتقدم حکومت وقتی می تواند دست سارق را ببرد که عدالت اقتصادی آن طور که مکتب مقرر کرده، بر قرار باشد و چندین مسئلۀ اساسی دیگر از این قبیل هست.

فرق میان مشتری کیهان و مشتری زمین: مشتری و مشتریان کیهان، با مهر و شفقت، سرگردان های هوائی را در آغوش گرفته و آن ها را از سرگردانی نجات داده و به نظم و نظام منظومه و نیز کهکشان بر می گردانند. و فضای کهکشان را از خطر آن ها محفوظ می کنند، که حیات و زندگی در کرۀ زمین مرهون این نیکو کاری بس مبارک آن ها است.

امّا مشتری و مشتریان زمینی، سرگردان های اجتماعی را نه به خود، بل در جمعی ناموزون به عنوان ابزار دست خود تجمیع می کنند تا نظم منظومه های جامعه و نیز نظام خود جامعه را بر هم زنند.

این بار عصر ایران دعواها بر سر حجاب و دیگر فروعات، را رها کرده و تبرش را تیز کرده با استفاده از (مثلاً) آزادی بیان با پوشانیدن لباس علمی و دانشی بر تبر زهر آلود خود، به ریشۀ توحید و قرآن می کوبد، با پاشیدن نمک به زخم سرگردان ها آنان را برای بیشتر سرگردان شدن، به کار

گیرد.

می کوشد منظومه هائی یا کراتی را متلاشی کند و جوانان بل دانشجویان سلیم را به سرگردان ها تبدیل کند.

الباطل فرقۀ واحدۀ؛ زمانی این شکارچیان با تکیه بر مارکسیسم این برنامه را به راه می انداختند، این بار با تکیه بر لیبرالیسم. اما دود هر دو اجاق از یک دودکش بر می آید؛ اگر حزب توده توانست با تغفیل هایش خدمتی به این مردم بکند، اینان نیز خواهند توانست. اساساً نه رهبران حزب توده و امثالش درد مردم داشتند و نه اینان.

کدام انصاف اجازه می دهد پای روی خون سیصد هزار شهید که به خاطر خدا و قرآن از جان گذشتند، بگذاریم خدای شان و قرآن شان را انکار کنیم؟ آن کدام مکتب است (حتی مکتب بی مکتبی لیبرالیسم) که چنین آزادی را به ما داده است؟ آن کدام وجدان انسانی است که دقیقاً در زمانی که دانشمندان فیزیک این جامعه ترور و شهید می شوند، ما این گونه برای سرکوب جامعۀ آنان، ملیت آنان، وطن دوستی آنان، اصول دین و عقاید آنان، با تبری از جنس تبرهای «ایوان مخوف» روسی، بکوبیم؟

هدیۀ قرآن به دانشمندان علوم تجربی:

ابتدا هدیۀ قرآن به دانشمندان علوم تجربی (یا توقع قرآن، یا بگوئید هدیه و توقع قرآن از دانشمندان تجربی) را بیاورم:

سورۀ فاطر آیه های 27 و 28: أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً

ص: 28

فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابيبُ سُودٌ- وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِکَ إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ غَفُورٌ.

ترجمه: آیا نمی بینی که خداوند از آسمان آبی نازل کرد، و به وسیلهٔ آن میوه های رنگارنگ (از زمین) در آوردیم. و از کوه ها به طور راه راه برخی سفید رنگ و برخی سرخرنگ آفریدیم؛ با رنگ های مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه- و از انسان ها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با رنگ های مختلف. این چنین است که تنها دانشمندان از خدا خشیهٔ دارند. خداوند غالب و آمرزنده است.

توضیح چند نکته در این دو آیه: هر دو آیه در علوم تجربی بحث می کنند به شرحی که در زیر می آید:

1- کیهان شناسی: اتفاقاً اولین اصل مهم که در این دو آیه آمده از موضوعات و مسائل مهم کیهان شناسی است که بحث مقالهٔ سایت عصر ایران دربارهٔ یک شخصیت کیهان شناس است. میلیون ها و میلیاردها کره در کیهان هستند که بدون آب و غیر قابل زیست و فاقد موجود جاندار هستند، اما کرهٔ زمین دارای آب است. این آب از کجا آمده؟

آب در کرهٔ زمین می توانست به صورت های گوناگون پدید آمده باشد. امّا قرآن در چند آیه توجه می دهد که آب کرهٔ زمین در خودش پدید نشده؛ از جای دیگر آمده است. به طوری که یکی از نظریه های معروف

کیهان شناسان نیز همین است که یک سرگردان عظیم فضائی از یخ، از جائی از کیهان آمده و با زمین برخورد کرده و اقیانوس ها را تشکیل داده است.

در قرآن آیه هائی که به فرو آمدن آب مربوط هستند، برخی به آمدن باران و برخی دیگر به پدید آمدن اولیهٔ آب در کرهٔ زمین، توجه دارند. این دو گروه از آیا ت کاملاً با هم فرق دارند.

و همین طور است حدیث ها دربارهٔ آب کره زمین. برخی از افراد به دلیل ناتوانی در فهم حدیث ها، آن گروه از حدیث ها را که می گویند «آب زمین از آسمان آمده»، رد می کردند و گاهی روشنفکر بازی کرده و با تمسخر می گفتند: مگر در آسمان انبار آب هست که خداوند از آن جا بر زمین نازل کند !؟ !

اینان میان دو نوع نزول آب از آسمان، را تفکیک نمی کردند و هنوز هم نمی کنند، همهٔ آیات و احادیث را در محور باران قرار داده و میان آن ها تناقض می بینند و گروهی از این حدیث ها را رد می کنند. و توجه نمی کنند که آن گروه از حدیث ها دربارهٔ پیدایش اولیهٔ آب در کرهٔ زمین بحث می کند، و این گروه دربارهٔ باران. و چون ذهن شان قادر به تفکیک این دو موضوع از همدیگر، نیست لذا همهٔ آیه ها را نیز به باران تفسیر می کنند و متون تفسیری را با این غلط پر کرده اند. همان طور که در نامه به شورای عالی حوزه نوشتم که شیعه تفسیر ندارد همهٔ متون تفسیری بدون استثناء در بستر تفسیر اهل سنت است و این یکی دیگر از

مظلومیت اهل بیت(ع) و محرومیت ما ها است.

بگذریم؛ درد عمیق تر از این ها و زخم ها بزرگ تر از آن است که در یک مقاله ترمیم شود.

2- زیست شناسی: این دو آیه اشاره به پیدایش گیاهان، جنبندگان (دوابّ) و چهار پایان، با انواع و گونه های مختلف شان، دارند. و در آیه 164 سورهٔ بقره می گوید: «... وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ وَ تَصْریفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُون»: و در آنچه خدا نازل کرد از آسمان که عبارت باشدَ از آب و زنده کرد به وسیلهٔ آن زمین را پس از آن که مرده (و بی حیات) بود، به وسیلهٔ آن پراکند در زمین از هر جنبنده ای، و بادها را به جریان انداخت و ابرها را میان آسمان و زمین مسخّر کرد، نشانه هائی بر قدرت خداوند هست برای انسان های خرد ورز.

این آیه، هم به آب اولیه و هم به آب باران توجه دارد.

3- زمین شناسی: زمین را راه راه، لایه لایه، آفرید. به برخی از کوه ها توجه کنید که در اثر زلزله یا چین خوردگی از زمین در آمده اند، و لایه ها را به نمایش گذاشته اند، هر لایه دارای یک رنگ است؛ سفید، آبی، سرخ و سیاه.

این نوع کوه ها در جهان فراوان هستند، یک نمونه شان در کنار جاده قم- کاشان در انتهای رشته کوه سمت راست. قرار دارد.

4- دعوت به رنگ شناسی که لازمه اش مواد شناسی است.

5- مدال و تقدیر: مدالی که به دانشمندان علوم تجربی اهداء شده است و این چنین از آنان تقدیر شده است، که بدین صورت از هیچ عالم و دانشمند دیگری تقدیر نشده است؛ به دنبال بحث به محور علوم تجربی می گوید: «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»: این است غیر از این نیست، که تنها دانشمندان نسبت به خداوند خشیت دارند.

لغت: خَشیت یعنی ترسِ حسابگرانه و خرد ورزانه.

در فارسی چند لفظ داریم:

الف: ترس: این لفظ اعم است و بر هر نوع ترسیدن شامل می شود.

ب: بیم و باک: این دو واژه در «ترس حسابگرانه و خرد ورزانه» به کار می روند، که معنی مخالف آن تهوّر و بی مبالاتی است.

ج: هراس: این واژه یعنی ترسیدن به دلیل ضعف شخصیت و هر دلیل منفی دیگر. که معنی مخالف آن «پردلی» است.

گرچه در مقام مسامحه، هر کدام به جای دیگری به کار می روند.

در عربی نیز چند لفظ وجود دارد:

الف: خوف: در معنی اعم به کار می رود.

ب: خشیۀ (خشیت): به معنی «ترس حسابگرانه و خرد ورزانه» است و معنی مخالف آن تهوّر و بی مبالاتی است.

ج: جبن: به معنی ترسیدن به دلیل ضعف شخصیت و هر دلیل منفی دیگر است، که معنی مخالف آن شجاعت است.

رابطهٔ خدا و انسان در دو مرحله (در دو بستر) است:

مرحلهٔ خدا شناسی: در این بستر آنچه مطلوب خداوند است، خشیهٔ است. نه خوف و نه جبن.

مرحلهٔ حفظ احترام خداوند: در این بستر آنچه مطلوب خداوند است «خوف» است اما با عطف توجه به گناه و تمرّد، که باز جائی برای جبن نیست. اساساً خداوند از انسان جبون و بزدل، خوشش نمی آید و هر کس چنین باشد باید خودش را اصلاح کند.

پس این دو آیه اعلام می کنند که بهترین نوع خدا شناسی و خدا گرائی آن است که دانشمند علوم تجربی به وسیلهٔ دانشش به آن می رسد.

این تنها همین دو آیه نیستند بل آیات مربوط به علوم تجربی (و اندیشه در آن ها، که انسان را به بهترین خدا شناسی می رساند و بهترین و زیباترین رابطه را میان انسان و خداوند برقرار می کند) حدود یک سوم قرآن می شود یعنی حدود 3333 آیه، بویژه اکثریت آیه های سوره های مکی، که حدود سه چهارم قرآن سوره های مکی هستند.

ویژگی این دو آیه در همین است که به طور نصّ و صریح، بهترین مدال را به علمای تجربی می دهد، و بدیهی است که به همین دلیل بیشترین توقع را هم از علمای تجربی دارد. گرچه «اثبات شیئ نفی ما عدا نمی کند».

توحید و خداشناسیِ اندیشمندانه و خرد ورزانه، اولین پایهٔ اسلام است و قرآن برای توحید و خداشناسی، راهی غیر از تفکر در آفرینش و آفریده

ها، معرفی نمی کند و از خیال بافی های ارسطوئیان و بودائیاتی که امروز عرفان نامیده می شود، بیزار است.

پرسش بزرگ: اگر چنین است پس چرا پیشرفت علوم تجربی به این نتیجهٔ بزرگ نیانجامیده است؟

پاسخ: اولاً انجامیده است، حتی «ترگت اوزال» رئیس جمهور پیشین ترکیه که یک فرد سیاسی و غیر متخصص در هر علمی بود، گفت: امروز هم پس از سقوط شوروی دنیا دو قطبی است، قطب اسلام و قطب مسیحیت.

امروز هر دعوائی بر سر دین است، و دین اولین مسئلهٔ جهان است. بویژه فیزیک و کیهان شناسی، انسان را به حدّی با توحید آشنا کرده و یک توحید خرد ورزانه به جهانیان داده است که همین بشر که تا دیروز اکثریت قریب به اتفاقش یا صریحاً بت پرست بود و یا «اقنوم» پرست و اقانیم تثلیثی مسیحیت (و یا اقانیم بودائیت را می پرستید) هم اکنون همگی خود را از بت و اقنوم تبرئه می کنند و خودشان را از پرستش غیر از خدای واحد، بریئ می دانند، و چه تبلیغاتی که در این جهت راه نینداخته اند. و در آئین های خودشان، بازنگری می کنند.

اما در این میان دو موضوع هست:

1- هدف و لازمه: هر علم یک هدف دارد؛ مثلاً هدف علم «فیزیولوژی» یا «گیاه شناسی» و یا «آفت شناسی»، توحید نیست. همچنین هدف علم فیزیک و یا کیهان شناسی.

قرآن هم نمی گوید که هدف از هر علمی، توحید و خداشناسی است. بل می گوید لازمهٔ هر علمِ منعطف به هدف معین خودش، توحید و خدا شناسی است. گاهی به کَشتی و دریا (وزن مخصوص اجسام) توجه کرده و آن را آیه و نشانهٔ وجود و قدرت خدا معرفی می کند، منظورش این نیست که آقای کشتی ساز با هدف خدا شناسی و توحید، کشتی را ساخته است.

قرآن، به آنان که تنها هدف را می بینند و لازمه ها را نمی بینند می گوید: «إِنَّا جَعَلْنا فی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ- وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ- وَ سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ- إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ»: ما قرار دادیم (یعنی جهان هستی و انسان را طوری خلق کردیم که در این صورت) بر گردن های شان غلّ هائی که تا چانه های شان را پر کرده است و سرهای شان مقمح (کرگدن وار) شده است- و در پیش روی شان سدی قرار داده ایم و در پشت سرشان سدّی، و چشمان شان را پوشانده ایم که نمی بینند- برای آنان یکسان است؛ چه هشدار شان بدهی یا ندهی، ایمان نمی آورند- هشدار تو بر کسی مفید است که اهل توجه و تذکر باشد و برای «خشیه» اهلیت داشته باشد (همان خشیه که به شرح رفت). چنین شخصی را به آمرزش و پاداش بس ارزشمند، بشارت ده. (آیه های 8 تا 11 سورهٔ یاسین).

در میان هر قشری از انسان ها افرادی هستند که از هر علمی فقط هدف آن را می بینند و حرکت فکری شان و شخصیت فکری شان، کرگدن

وار، است.

پس قرآن نمی گوید هر کس که دست اندرکار علوم تجربی باشد حتماً توحید و خدا شناسی خوبی خواهد داشت، افراد بیمار و کج فکر در میان هر قشری هست و خواهد بود.

و در ادامهٔ بحث خواهیم دید که در میان دانشمندان تجربی، منکرین خدا اندک و نزدیک به صفر است، و افراد ملحد در میان شان کمتر از (مثلاً) فلاسفه است. که بقول دکتر شریعتی «فلاسفه... های تاریخ هستند». مرادش کسانی هستند که در عرف به فلاسفه شناخته می شوند. و الاّ هر جهانبینی و هر دین، یک فلسفه است.

گرچه امروز، اندیشهٔ فلسفی نیز به سرعت به سوی توحید و خدا شناسی می رود، و گرنه این چه غوغائی است که از «برگسن» تا «هایدگر» و دیگران از معاصرین با عنوان «تجربهٔ دینی» به راه انداخته اند. و خواهیم دید که امروز هیچ دانشمندی نیست که خدا را انکار کرده باشد. و اگر سخنی هست در چگونگی اداره و مدیریت جهان از ناحیه خداوند است؛ و به اصطلاح اگر کسی حرفی دارد در «الو هیّت» نیست، در «ربوبیّت» است. و شاید در مسئلهٔ ربوبیّت نیز به تعداد انگشتان یک دست پیدا نشوند که اصل ربوبیت را انکار کرده باشند و سخنی مثل همین سخن هاوکینگ گفته باشند که در مقالهٔ عصر ایران آمده است.

2- دانشمندان دون پایه، یا مرتجع:

برخی از اشخاصی که دست اندرکار علمی از علوم تجربی هستند، به شدّت دچار «خود کم بینی»

ص: 36

هستند، به دلیل محیط زیستی و تربیتی، یا در اثر کمبود هائی از نوع اجتماعی. که البته تعدادشان خیلی اندک است. اینان به دلیل کمبودها، به شدّت مقلد هستند. و سوگمندانه تر این که از معاصرین تقلید نمی کنند، بل با مطالعۀ کتاب هائی که امروز در غرب هم به بایگانی تاریخ رفته است، به طور البتّه ناخودآگاه و با انگیزش ناخودآگاه برای ترمیم کمبودها، ادای برخی دانشمندان قرن هفده و هجده را در می آورند.

و توجه ندارند که آنان در برابر جنایات دادگاه های انگیزاسیون کلیسا، همه چیز کلیسا را محکوم کرده اند، کلیسائی که انجیلش نه یک کلمۀ علمی دارد، و نه در تبیین هستی سخنی دارد و نه توحید دارد، یک مذهب سه اقنومه، فارغ از هر فکر و اندیشه، ضد هر علم و عالم است. اگر آنان مذهب را انکار کرده اند چنین مذهبی است و حق دارند و هر کس حق دارد چنین دینی را محکوم کند، حتی خدای مورد تعریف آن دین را.

اینان با این تقلید اندر تقلید، آن هم بدون توجه به جایگاه افراد مورد تقلیدشان، ادای آنان را در می آورند. و پر واضح است که این حضرات ذرّه ای از اسلام اطلاع علمی ندارند و در نظرشان هر دینی مانند مسیحیت است.

و از آن سوگمندانه تر این که در این تقلید به مسافت زیادی از زمان، به ارتجاع می روند. زیرا امروز تکلیف توحید و تکلیف اصل ربوبیت نیز در همان اروپا روشن شده و کسی با آن مخالفت نمی کند.

اکنون می رویم به سراغ مقالۀ سایت محترم عصر ایران دراین باره:

1- در آغاز مقاله، استاد عزیز و گرامی ما می فرماید: «خیلی ها به

ص: 37

خدا اعتقاد ندارند».

به تعبیر «خیلی ها» توجه کنید؛ کاربرد این عبارت در فارسی روشن است؛ «خیلی+ ها»، اصطلاحی است که معنی «فراوان» را دوبار تاکیداً می آورد. و باید دستکم در میان هر 1000 دانشمند 300 نفری باشند، یا حداقل 200 نفر باشند، امروز که تعداد دانشمندان (حتی در همان فیزیک و کیهان شناسی سر از هزارها در می آورد، و باید چندین صد نفر منکر خدا باشند، لطفاً شما نام 30 نفرشان را بشمارید(!!!)

کم لطفی و کم توجهی در این سخن به حدی است که استاد گرامی این تعبیر را در اصل «وجود خدا» می گوید نه در «ربوبیت». که سخن هاوکینگ نیز در ربوبیت است نه در وجود خداوند.

خواهیم دید که جناب پرسشگر و حضرت استاد تا آخر مقاله و مصاحبه توانسته اند فقط از دو نفر نام ببرند (داوکینز و واینبرگ) که در اواخر مقاله از کلام خودشان روشن خواهد شد که آن دو نفر نیز خدائی را که کلیسا تعریف می کند، قبول ندارند، نه خدائی که علم و عقل تعریف می کند. یعنی آقایان حتی یک نفر از دانشمندان فیزیک و کیهان شناسی نمی یابند که ملحد باشد. و مشکل این است که آقایان خدای قرآن را با خدای کلیسا یکی می دانند.

2- پرسشگر عصر ایران می گوید: «هاوکینگ در سال 2011، از اعتقاد پیشین خود دربارۀ خلقت جهان از جانب خداوند دست کشید».

بررسی: این حضرت بزرگوار نیز اطلاع کافی از سرگذشت هاوکینگ

ندارد. اگر به کتاب ها و مصاحبه های هاوکینگ مراجعه کند خواهد دید که او از زمانی که به عنوان دانشمند ابراز نظر کرده همیشه در ربوبیت (= چگونگی ادارۀ جهان از ناحیه خداوند) مشکل داشته است، و این تنها در سال 2011، پدید نشده است. و اگر اطلاع کامل دارد و چنین سخنی را می گوید، باید به ما اجازه دهد که در صداقت گفتارش و نیز در صداقت انگیزه اش، شک کنیم که امیدوارم چنین نباشد. امّا پرسش دیگر ایشان که بعداً خواهد آمد، نشان می دهد که جناب پرسشگر در صدد است الحاد گرائی را (در این عصرِ بشدت دین گرائی) به عنوان مد روز، به ذهن ها القاء کند.

قصد هیچ جسارتی را ندارم، وقتی که بحث های ملحدانه دربارۀ خداوند، آزاد است، بررسی سخن حضرت گرامی آقای «هومان دوراندیش» و سرور عزیز جناب آقای دکتر رضا منصوری، نیز آزاد است.

3- عصر ایران می گوید: «دکتر رضا منصوری استاد فیزیک دانشگاه صنعتی شریف و موسّس و مدیر مسئول مجلّۀ نجوم است».

بررسی: من از هر دو بزرگوار می پرسم، آیا این استاد بزرگوار و محترم و گرامی، هیچ اطلاعی از کیهان شناسی قرآن و اهل بیت(ع) دارد؟

و صد البته ایشان حق دارند در پاسخ این پرسش من بگویند: شما قرآن شناسان چه چیزی از کیهان شناسی قرآن به ما یاد داده اید؟ و در این وقت است که من بشدت شرمنده می شوم؛ بلی حق با ایشان است. و فقط برای کاستن از این شرمساری عرض می کنم: من به عنوان وظیفۀ فردی دو کتاب

در این باره نوشته ام: «تبیین جهان و انسان» و «قرآن و نظام رشته ای جهان» به همراه چند مقالهٔ دیگر در سایت بینش نو www.binesheno.com. بلی مگر پرداختن به ارسطوئیات و بودائیات، مجال می دهد که به علوم قرآن بپردازیم.

استاد فرموده اند: «هاوکینگ به پولی که از رسانه ها می گیرد احتیاج دارد زیرا خرج زندگی و درمان او خیلی زیاد است».

عرض می کنم: من به دلیل درگیری ای که از چندین سال پیش، آقای «تروک» میان من و هاوکینگ ایجاد کرده بود(1)،

کوشیده ام که اطلاعات بیشتری از زندگی هاوکینگ و نیز آرای او داشته باشم. تا جائی که می دانم او در کمبریج از هر حیث راحت و کاملاً بیمه، و امکانات لازم در اختیارش هست.

اما این نکته درست است که سیاست دولت انگلستان در این است که او را بیشتر مطرح کند.

فرموده اند: «این نکته هم گفته می شود که بعضی از کتاب های غیر تخصصی اش را با هدف تامین مخارج بالای زندگی اش، منتشر می کند».

عرض می کنم: برخی از علوم بویژه فیزیک و کیهان شناسی، در افق بالاتر به نوعی فلسفه(2)

و «هستی شناسی»، می رسد. و دست اندرکاران این

1- رجوع کنید به واژه های «هاوکینگ» و «تروک» در کتاب ها و مقالات سایت بینش نو. www.binesheno.com.
2- این نوع فلسفه را باید «فلسفهٔ مؤخّر» نامید در برگ های آینده به آن اشاره خواهد شد.

علوم اگر به افق بالا برسند حق دارند که در عناوین دیگر نیز ابراز نظر کنند. مثلاً نیوتن و اینشتین در ابتدا فیزیکدان و در آخر فیلسوف بودند. اگر هاوکینگ چنین است حق دارد در خارج از فیزیک و کیهان شناسی حرف بزند. لیکن گاهی در موضوعاتی که هیچ ربطی به فلسفهٔ بر خاسته از رشتهٔ خودش ندارد، نیز ابراز نظر می کند از آن جمله سخنان او در حضور بیل کلینتون که آن وقت رئیس جمهور امریکا بود.

فرموده اند: «روی کرد رسانه ای هاوکینگ موجب پائین آمدن عیار علمی سخنانش شده است».

بررسی: چنین نیست، بل که علم و توانائی دانش او، همین است. در واقع سیاست دولت انگلستان، او را بیش از آن چه که هست، بزرگ کرده است. و این که جناب منصوری برخی اظهارات او را دارای صحت علمی نمی داند، درست است.

استاد محترم می فرماید: «من ممکن است بگویم به خدا اعتقاد دارم. من حق دارم این نظرم را درست باشد یا نادرست، بیان کنم. اما اگر بگویم فیزیک اثبات می کند که خدا وجود دارد، این حرف نه تنها قابل قبول نیست بل که من به عنوان فیزیکدان حق بیان آن را هم ندارم. زیرا اگر من بگویم علم فیزیک وجود خدا را اثبات می کند، سخنی غیر علمی گفته ام».

شگفتا!: اولاً: در این سخن مراد از علم فیزیک چیست؟ فیزیک آزمایشگاهی و عملی است؟ یا فیزیک نظری؟ که اوّلی در اثبات وجود خدا به قوت دومی نیست.

ثانیاً: فیزیک به هر دو معنی، اگر در ذهن و حافظه و قدرت علمی شخص، در پلّه های پائین باشد، چنین فیزیکدانی در شناخت خود فیزیک ناتوان است، تا چه رسد به اثبات وجود خدا به وسیلهٔ فیزیک.

ثالثاً: مراد از «اثبات وجود خدا» چیست؟ ظاهراً گمان کرده اند که مراد این است وجود خدا نیز مانند فیزیکیات از سنخ ماده و انرژی باشد و فیزیک وجود او را اثبات کند. در حالی که وجود خدا خارج از این موضوع و خارج از حیطهٔ آن است، زیرا خداوند خالق فیزیک، قوانین فیزیک و فیزیکیات است. و منشأ اشتباه همین نکته است که سروران محترم مسئله را عوضی گرفته اند.

به معنی دیگر است؛ یعنی دانش فیزیک اثبات می کند که جهان فیزیک (اعم از ماده و انرژی) محدود است، جهان فیزیک متغیر است، جهان فیزیک متحرک، نسبی و همه چیزش در تبدیل و تبدل است، و بویژه فیزیک اثبات می کند که جهان فیزیک پدیده است.

فیزیک اثبات می کند:

1- جهان منهای محدودیت = جهان منهای جهان.

2- جهان منهای تغییر = جهان منهای جهان.

3- جهان منهای حرکت = جهان منهای جهان.

4- جهان منهای پدیدگی = جهان منهای جهان.

فیزیک مستقیماً به سراغ اثبات وجود خدا نمی رود، فیزیک خودش

جهان خودش (یعنی کل جهان) را شناخت کرده و چگونگی ماهیت آن را توضیح می دهد. و نتیجهٔ این توضیح، اثبات وجود خداوند است و نتیجه می گیرد که باید یک وجود مطلق، غیر محدود، غیر متغیر، غیر متحرک وجود داشته باشد.

و هر فیزیکدان به این نتیجه نرسد، حیف است نام خود را فیزیکدان بگذارد.

و این استنتاج، یک استنتاج فلسفی نیست، بل هر فیزیکدان به عنوان فیزیکدان این را درک می کند. و اگر درک نکند شبیه کسی است که در ریاضی بگوید «دو دو تا چهارتا»، اما به وقت شمردن تعدادی گردو، «دو تا دو گردو» را مساوی چهار تا نداند.

اگر یک ریاضی دان بتواند بگوید «من فرمول ریاضی را می گویم و می فهمم، و چگونگی شمارش عملی گردو از مسؤلیت و موضوع کار علمی من خارج است» یک فیزیکدان هم می تواند بگوید «من فقط می گویم جهان متغیر، متحرک، در تبدیل و تبدل، محدود و پدیده است» و این که چنین جهانی باید خدائی داشته باشد، از موضوع کار من خارج است.

اگر جهان محدود نیست، پس این قانون اصیل و بس بزرگ فیزیک به نام «قانون گسترش جهان»، چه معنی دارد؟ ! مگر یک چیز نامحدود می تواند گسترش یابد؟

مگر یکی از مسائل به جای مانده و حلّ نشده برای دانشمندان فیزیک از آن جمله خود اینشتین، این نیست که «آیا پایان این گسترش چه

خواهد بود؟ آیا جهان دوباره منقبض و جمع خواهد شد؟». اگر من توان درک اصول مسلّم و معروف و اجماعی فیزیک را نتوانم به خوبی درک کنم، آیا مجاز هستم بزرگان فیزیک را به حماقت متهم کنم؟

اینشتین و حتی هاوکینگ و دیگران، به عنوان فیزیکدان به چنین قوانینی رسیده اند، نه به عنوان دیگر. و لذا همگی بدون استثناء به وجود خدا رسیده اند. و اگر یکی دو نفر از افراد خرده پا نظر دیگری ابراز کرده اند، یا دچار بیماری شخصیتی بوده اند و یا انگیزه های دیگر مانند انگیزۀ سیاسی و غیره داشته اند. و در حقیقت بر دانش فیزیک ستم کرده اند.

هر فیزیکدان کامل، در اثر معلومات فیزیکی و بر اساس قوانین و قواعد فیزیکی، از خود می پرسد:

«آن سوی این جهان بزرگ و در حال گسترش که در عین حال محدود است، چیست؟

آیا عدم است؟ عدم که عدم است» و نمی شود گفت «عدم هست». اگر این پرسش به ذهن یک فیزیکدان کیهان شناس نرسد، اشکال از خودش است. گرچه پاسخ کامل و همه جانبه برای آن نیابد، لیکن می داند که باید آن سوی فیزیک نیز «وجود» باشد؛ وجود غیر فیزیکی، وجود نامحدود، وجود غیر متغیر.

بلی یک فیزیکدان به عنوان فیزیکدان به این اصل می رسد، نه به عنوان دیگر. فرض کنید در عالم هستی غیر از دانش فیزیک هیچ علمی نباشد، باز فیزیکدان به این اصول می رسد. زیرا این اصول نتایج مسلّم این علم است. مگر این که کسی هم فیزیکدان باشد و هم سوفسطائی و شکاک در همه چیز حتی در همان دانش فیزیک و قوانینش.

ص: 44

عصر ایران می پرسد: «مگر هاوکینگ صراحتاً گفته است که علم می گوید خدا وجود ندارد؟».

بررسی: این بیان جناب پرسشگر که پیشاپیش ارسال مسلّم می کند که هاوکینگ به طور غیر صریح گفته است که خداوند وجود ندارد، لیکن به این گفته تصریح نکرده است. در حالی که هاوکینگ به طور مکرر تصریح کرده است که از موضع یک دانشمند به وجود خدا معتقد است. و من متن چندین نسخه از مصاحبه های او را دارم.

و هاوکینگ هرگز دچار چنین بینش غیر علمی نشده است، همان طور که گفتم مشکل او در «ربوبیت» است نه در اصل وجود خدا.

پاسخ استاد: «این جمله را به کار نبرده است اما حرف او این است که کیهان شناسی مدرن نیاز به خدا ندارد».

بررسی: خود همین کلام روشن است در این که مشکل هاوکینگ در ربوبیت است، و حضرت استاد عزیز، سخن هاوکینگ را به طور نادرست تفسیر می کند.

استاد می فرماید: «همان طور که نجّار معتقد به خدا یک چیز است، کار نجّاری چیز دیگر».

پیشتر عرض کردم که برخی آقایان گرامی میان هدف از یک علم و لازمه های آن اشتباه می کنند. یک نجّار فهیم با دقت در قوانین و فرمول های کار خودش، واقعاً به درک وجود خدا می رسد گرچه هدفش از

نجاری این نیست.

عصر ایران می پرسد: «بشر در دوران قدیم میزانی از علم و دانش را در اختیار داشت. آیا او در دوران جدید ، با توجه به مجموعۀ اطلاعات علمی ای که ظرف چند هزار سال از طریق علوم گوناگون به دست آورده است، فارغ از اینکه نظرش درست باشد یا غلط، نمی تواند مدعی شود که خدا احتمالاً وجود دارد یا ندارد-؟».

پاسخ استاد: «نه نمی تواند چنین حرفی بزند».

اولاً: این حضرت استاد که می فرماید: «نه نمی تواند چنین حرفی بزند»، آیا موضوع این پرسش و خود این پاسخ از مسائل فیزیک است؟ که حضرت فیزیکدان با این قاطعیت جواب «نه» می دهد؟ ! زیرا که سؤال دربارۀ همۀ علوم است نه فقط فیزیک.

چرا در این جا نمی گوید «من به عنوان فیزیکدان نمی توانم به این پرسش پاسخ دهم»؟ ! وقتی که سخن از وجود خدا است می فرماید من به عنوان فیزیکدان نمی توانم پاسخ دهم، اما وقتی که سخن از عدم وجود خدا است به عنوان فیزیکدان پاسخ نفی می دهد-؟ ! چرا پرسش کننده و جواب دهنده، مخاطبان خود را تحمیق می کنند؟ انگیزه چیست؟

مخاطبان به خوبی می بینند که با پیشرفت علوم به ویژه علوم تجربی، هر روز بیش از پیش، توحید خالصتر و کاملتر می شود و دامنۀ شرک، بت پرستی، اقانیم پرستی، برچیده می شود. و همین پیشرفت توحید است که

اصطکاک میان ادیان را تشدید کرده است.

به بافت و ساختار کلام پرسش کنندۀ محترم دقت کنید و به لفظ «احتمالاً» در «احتمالاً وجود دارد یا ندارد» توجه کنید. این ادبیات، ادبیات قرن هفده اروپا است که عصر دادگاه های انگیزاسیون کلیسا بود. نه ادبیات امروز. حضرات این همه به ارتجاع رفته اند.

ارتجاعی که گروه محمد علی فروغی فراماسونر، صهیونیستِ کابالیست در قرن بیست آن را در ایران رواج می دادند اگر آنان دو قرن به ارتجاع می رفتند، سایت پر ارزش عصر ایران سه قرن به ارتجاع می رود. اساساً امروز (حتی در قرون گذشته) وجود خداوند هرگز زیر سؤال نبوده و نیست. البته کسانی مانند فروغی کابالیست همیشه در همه جا بوده و هستند.

این است که پیشتر گفتم گاهی انسان در صداقت برخی سخن ها دچار شک می شود. و براستی هر کس حق دارد که در این نوع سخن ها شک کند، و نیز حق دارد که شک خود را ابراز کند. آیا به زیر سؤال بردن وجود خدا آزاد است، اما به زیر سؤال بردن صداقت من و شما ممنوع است؟!

عصر ایران می پرسد: «یعنی حرف های او صحت علمی ندارد؟».

پاسخ استاد: «بله، هاوکینگ حدود 25 سال پیش اعلام کرد علم کیهان شناسی به انتهای خودش رسیده و فقط اندازه گیری بعضی از کمیت ها باقی مانده است و اگر این کار انجام شود، ما دیگر مشکلی در کیهان شناسی نداریم. این حرف خیلی مسخره بود. یعنی همه در جهان علم،

بدون استثناء، به این حرف هاوکینگ خندیدند».

بررسی: بلی: همیشه به هر کشف و ابتکار نو، خندیده اند، تاریخ علم پر است از این خنده ها که بعدها موجب شرمساری خنده کنندگان گشته است.

برای روشن شدن مراد هاوکینگ که می گوید

، یک مثال می آورم: در فیزیولوژی (و طب و پزشکی) امروز همگان می دانند و برای شان روشن است که این علم در «آناتومی» به سرانجام خود رسیده است و دیگر جائی برای کار علمی و تحقیق در این باره باقی نمانده است؛ تعداد استخوان های بدن انسان، شبکۀ اعصاب، گردش خون، دو گونه بودن گلبول ها و...، از علمیت افتاده است. آنچه باقی مانده نحوۀ کار و محاسبات اوضاع در چگونگی کار آن ها است.

وقتی که قبلاً به صورت جزوه های درسی (28 سال پیش) و در سال 1372 به صورت کتاب «تبیین جهان و انسان»، اصول پایه ای و سؤالات اساسی کیهان شناسی از قرآن استخراج شد و به تعدادی از دانشگاه های دنیا ارسال شد از آن جمله دانشگاه کمبریج(1)، هاوکینگ اعلام کرد که کیهان شناسی در اصول اساسی به سرانجام علمی خود رسیده است.

یعنی مطابق مثال مذکور، کیهان شناسی در آناتومی خود به

1- دانشگاه کمبریج به طور کتبی، اعلام وصول کرده و سند موجود است.

سرانجام علمی خود، رسیده است و تنها محاسبات باقی مانده است.

سپس خصلت دیرین و ژنتیکی غربیان جنبید و جناب «تروک» در مصاحبه با ساندی تایمز مورخ 22 فبریه 1998 از جانب خود و هاوکینگ، اعلام کرد که ما در تحقیقات علمی به اصولی رسیده ایم. و اصول استخراج شده از قرآن را به خودشان نسبت داد. حتی الفاظ و عبارت کتاب «تبیین جهان و انسان» را به کار برده بود.

در این مقاله به این ماجرا باز خواهیم گشت.

دلیل این که این موضوع هنوز در حدّی پخش نشده تا استاد ما نیز توجه کند که آن سخن هاوکینگ خنده دار نیست و یک واقعیت بس مهم علمی است، این است که من با شدت تمام برابر این سرقت علمی ایستادم و به اطلاع اکثر مراکز علمی جهان رسانیدم که این اصول مال من (البته نه مال من بل مال قرآن و اهل بیت- ع-) است، کاسه از دست شان افتاد و به زمین ریخت، مسئله را در صورت اصل خود، متروک گذاشتند و تاکتیک دیگر در پیش گرفتند تا به تدریج اصول مذکور را به استحاله برده و هر بخشی از آن را به نام یکی از افراد خودشان نسبت دهند. هنوز هم به این برنامه مشغول هستند.

استاد ادامه می دهد: «هاوکینگ دو سه سال بعد از آن حرف، در کنفرانسی در ژاپن، که اتفاقاً خود من هم در آن جا حضور داشتم، بابت حرف قبلی اش عذرخواهی کرد و گفت که آن حرف من اشتباه بود. هر دو اظهار نظر هاوکینگ باعث رسانه ای شدن او شد. یعنی هم وقتی که گفت

که کیهان شناسی در حال به پایان رسیدن است و هم وقتی که گفت کیهان شناسی هنوز راه درازی تا رسیدن به انتهای کار خود دارد، رسانه ها به او اقبال گسترده ای کردند. این شیوهٔ عمل هاوکینگ نشان می دهد که او روالی را در برخورد با رسانه ها در پیش گرفته است که از نظر سایر دانش پیشگان قابل قبول نیست».

بررسی: درست است؛ وقتی که برنامه و تاکتیک تدریج و استحاله، به مقام اجرا گذاشته شد، هاوکینگ می بایست عذر خواهی کند. و اگر عذر خواهی نمی کرد، برنامهٔ استحاله و سرقت، امکان عملی نمی یافت.

عصر ایران می پرسد: «احتمالاً دانشجویان کیهان شناسی هم می دانند که این علم راه درازی تا رسیدن به نقطهٔ پایان خودش دارد. به نظر شما چه انگیزه ای باعث می شود هاوکینگ چنان اظهار نظر عجیبی بکند؟ آیا او واقعاً به آن حرف خودش اعتقاد داشت؟».

پاسخ استاد: « نه، من فکر می کنم او به حرف هایی از این دست معتقد نیست. البته گاهی ما حرف هایی غیر جدی در محفلی خصوصی می زنیم. اما گاهی هم در محیطی علمی سخنان فکر شده و جدی می گوییم. وقتی که آدم به مرحله ای می رسد که رسانه ها حرفش را بزرگ می کنند و سخن او در جامعه تأثیر می گذارد، دیگر هر حرف فکر نشده و غیر جدی ای را نباید بر زبان بیاورد و به خورد افکار عمومی بدهد. شما فرض کنید که رئیس بانک مرکزی ایران هر چند وقت یکبار مصاحبه کند و حرف هایی عجیب و غریب بر زبان بیاورد. مثلاً یک روز بگوید ما می

خواهیم چهار تا صفر از اسکناس ها حذف کنیم، یک روز هم بگوید قرار است چند صفر دیگر به اسکناس ها اضافه کنیم و روز دیگر بگوید ما می خواهیم نرخ دلار را بالا ببریم و بعد بگوید نرخ دلار را پایین می آوریم. کاملاً طبیعی است که این حرف های او در جامعه و در فضای اقتصادی کشور ایجاد تلاطم می کند».

بررسی: 1- درست است دانشجویان کیهان شناسی می بینند که این علم راه درازی تا رسیدن به نقطهٔ پایان خودش دارد. زیرا پس از اظهارات هاوکینگ فوراً برنامهٔ تدریج و استحاله به راه افتاد، و نگذاشتند ماجرا به اطلاع اکثریت اساتید این علم برسد تا چه رسد به دانشجویان.

2- نصیحت های حضرت استاد به هاوکینگ و دیگران، که «نباید حرف های غیر جدّی را به زبان آورد و به خورد افکار عمومی بدهد»، درست است. اما هاوکینگ در این مسئله خیلی جدی بود و سخن علمی بل بزرگترین سخن دربارهٔ این علم را اعلام کرد. سپس برنامه عوض شد.

به گمانم هیچ کسی هاوکینگ را که سرآمد کیهان شناسان عصر خود است، بدین گونه لاابالی، پست و احمق نمی داند که در مقام یک دانشمند به هذیان گوئی بپردازد. و این داوری دربارهٔ هاوکینگ سزاوار استاد محترم ما نیست و باید در نگرش شان به هاوکینگ تجدید نظر فرمایند.

می پرسد: «در واقع شما معتقدید که هاوکینگ تقوای علمی ندارد و به تعبیر دیگر، محققانه حرف نمی زند».

پاسخ استاد: «قطعاً؛ هاوکینگ حرف هایی می زند که به هیچ وجه

قابل دفاع نیست. خیلی ها به خدا اعتقاد ندارند. این نظر شخصی آنهاست و حق دارند که نظر خودشان را بیان کنند. ولی وقتی کسی مدعی شود که علم می گوید خدا وجود ندارد، حرفی غیر علمی را مطرح کرده است. من ممکن است بگویم به خدا اعتقاد دارم. من حق دارم این نظرم را، درست باشد یا نادرست، بیان کنم. اما اگر بگویم فیزیک اثبات می کند که خدا وجود دارد، این حرف نه تنها قابل قبول نیست بلکه من به عنوان یک فیزیکدان حق بیان آن را هم ندارم؛ زیرا اگر من بگویم علم فیزیک وجود خدا را اثبات می کند، سخنی غیر علمی گفته ام».

بررسی: 1- هاوکینگ تقوای علمی دارد. او «عدالت و وجدان فرا اروپائی» ندارد. همان طور که به شرح رفت.

2- همان طور که بیان شد فیزیک وجود خدا را اثبات می کند، و دیگر نیازی به تکرار نیست. و در برگ های آینده از بیان خود استاد محترم ثابت خواهیم کرد که اثبات وجود خدا به طور مستقیم و اساسی، یک فرمول فیزیکی و کیهان شناسی است.

می پرسد: «مگر هاوکینگ صراحتاً گفته است که علم می گوید خدا وجود ندارد؟».

پاسخ استاد: «این جمله را به کار نبرده است. اما حرف او این است که کیهان شناسی مدرن نیازی به خدا ندارد. او می داند که رسانه ها و مردم تعبیر خواهند کرد که پس علم می گوید خدا وجود ندارد! این حرف هم درست است و هم غلط. از این رو درست است که کار علمی، چه

کیهان شناسی چه فیزیک و چه ریاضیات، مانند هر حرفهٔ دیگری نیازی به خدا ندارد. اما از این رو نادرست است که القاءکنندهٔ این دیدگاه است که خدا وجود ندارد. هاوکینگ هم به خوبی می داند که این حرف او چنین دیدگاهی را القاء می کند. قرار نیست که ما خدا را در علم وارد کنیم. خدا مقوله ای است و علم مقوله ای دیگر، همان گونه که نجار معتقد به خدا یک چیز است، کار نجاری چیز دیگر!».

بررسی: 1- اگر فرضاً، خود حضرت استاد به وجود خدا معتقد باشد اما به «ربوبیت خدا» معتقد نباشد، در یک مصاحبهٔ علمی این اعتقاد خود را با چه بیانی ابراز می کرد که هاوکینگ نکرده؟

هاوکینگ نظر و اعتقاد خودش را در این مسئله کاملاً با عبارت صحیح بیان کرده است.

2- به چه دلیل باید سخن او را تاویل کنیم؟ او که وجود خدا را انکار نکرده. و این استاد ما است که حرف علمی (غلط یا درست) او را طور دیگر تاویل می کند و واقعاً دربارهٔ او در این موضوع، غیر منصفانه برخورد می کند.

می پرسد: «بشر در دوران قدیم میزانی از علم و دانش را در اختیار داشت. آیا او در دوران جدید ، با توجه به مجموعهٔ اطلاعات علمی ای که ظرف چند هزار سال از طریق علوم گوناگون به دست آورده است، فارغ از اینکه نظرش درست باشد یا غلط، نمی تواند مدعی شود که خدا احتمالاً وجود دارد یا ندارد؟».

ص: 53

پاسخ استاد: «نه، نمی تواند چنین حرفی بزند».

بررسی: اولاً: موضوع سؤال جناب پرسشگر، همهٔ علوم است نه فقط فیزیک. و چون استاد هاوکینگ را نکوهش می کند که چرا از تخصص خود خارج شده و به مطالب دیگر می پردازد، بنابر این خودش نیز باید تنها دربارهٔ فیزیک پاسخ «نه» را می آورد، نه با بیان مطلق که شامل همهٔ علوم شود.

ثانیاً: به شرح رفت که فیزیک به طور مستقیم وجود خدا را اثبات می کند و در برگ های آینده نیز بیشتر روشن خواهد شد.

ثالثاً: مگر پرسشگر محترم (که سخن از هزاران سال پیش می آورد) و نیز استاد محترم توجه ندارند که جامعهٔ بشری در سایهٔ همان پیشرفت علم و اندیشه، به سرعت به سوی توحید می رود و دیگر نه تنها خبری از بت پرستی نیست بل همهٔ ادیان در صدد بازنگری و اصلاح اشتباهات دینی شان هستند. این که یک بدیهی محسوس و ملموس جامعهٔ امروزی بشر است.

من گمان نمی کنم این دو بزرگوار از این واقعیت خیلی واضح غافل باشند، و لذا آن تردید و شک در انگیزهٔ این مصاحبه از نو در ذهن جای می گیرد.

علم لزوماً باید درباره خدا سکوت کند؟

می پرسد: «یعنی علم لزوماً باید درباره خدا سکوت کند؟».

پاسخ استاد: «نه، علم انواع و اقسام مختلفی دارد».

بررسی: این پاسخ استاد آن سخن مطلق را که در جواب پرسش قبل

گفته بود، تا حدودی اصلاح می کند که بلی: ممکن است برخی از علم ها دربارۀ خدا محکوم به سکوت، نباشند.

اما پیشتر اشاره شد و در برگ های بعدی خواهیم دید که: اگر هر علمی دربارۀ خدا محکوم به سکوت باشد، علم فیزیک و کیهان شناسی در این مسئله نه تنها محکوم به سکوت نیست، بل این مسئله در افق های بالا از کارهای اساسی و وظایف حتمی این دو علم است.

و روشن خواهد شد که چرا قرآن دربارۀ خدا شناسی این همه آیه های فراوان کیهان شناسی آورده است.

می پرسد: «منظور من علم به معنای science است» جواب می شنود: «علم به معنای science کاری با وجود یا عدم وجود خدا ندارد».

عرض می کنم: و منظور من هم در مباحث پیش، همین علم به معنی science است که دو مطلب را گفتم: هدف از هر علم را با نتایج و لازمه های آن، اشتباه می کنید. و نیز: علم در پایۀ دون، مسؤلیت اثبات وجود خدا را ندارد اما در افق های بالا (به ویژه فیزیک و کیهان شناسی) وجود خدا را اثبات می کند. و به همین دلیل آن همه آیه های فراوان در قرآن به محور کیهان شناسی و فیزیک (دربارۀ فیزیک رجوع کنید به کتاب «قرآن و نظام رشته ای جهان»(1)

در سایت بینش نو) آمده است، که البته وقتی می توانید به این آیات توجه کنید که اسلام را نیز مانند مسیحیت ضد علم، و مانند

1- و دربارۀ آیه های کیهان شناسی به کتاب «تبیین جهان و انسان».

انجیل فاقد هر علم، ندانید. و همچنین دربارۀ احادیث اهل بیت به محور کیهان شناسی و فیزیک. البته این نیز وقتی ممکن می شود که خود را از رسوبات متون تفسیری کابالیست هائی مانند تمیم داری، وهب بن منبّه، کعب الاحبار و دیگر یهودیان کابالیست که در عصر خلفا به تفسیر قرآن پرداختند و متون تفسیری را پر کردند، برهانید.

پیشتر در بخشی از این مقاله گفتم «براستی شرمنده ام» حتی از جانب همقطارانم نیز شرمنده ام که علوم قرآن را به اشخاصی مثل پرسش کننده و پاسخ دهنده در مقالۀ عصر ایران، معرفی نکرده ایم. البته گذشتگان ما معذور هستند زیرا نه امکانات داشتند و نه آزادی جانی تا چه رسد به آزادی اجتماعی و علمی. اما امروز ما چه می کنیم؟!

عصر ایران می پرسد: «پس به نظر شما سوال- آیا خدا وجود دارد؟- سوالی نیست که علم بتواند به آن پاسخ دهد».

جواب می شنود: «لااقل علمی که بشر تا به امروز داشته است، علمی نیست که بتواند به این سوال بپردازد. البته ما نمی دانیم هزار سال دیگر چه خواهد شد».

عرض می کنم: اولاً، باز سؤال پرسش کننده دربارۀ همۀ علوم است، باز در این جا پاسخ قاطع داده اید و نگفته اید که من به عنوان فیزیکدان فقط از دیدگاه فیزیک چنین نظری دارم. و دوباره سخن خودتان را نقض کرده اید.

ثانیاً: لطف فرموده و فقط یک هزار سال به علوم وقت دادید که به اثبات وجود خدا برسد، باید می فرمودید یک میلیون سال بعد(!!!).

ثالثاً: وای به حال علوم که این قدر خنثی بوده که هزاران سال بعد از تکاملش، به لازمه های خود (که شرح دادم) نرسیده. و چه مقام عالی ای بر علوم داده اند(!) اگر چنین است؛ این علوم «علوم» نیست بل «جُهول» است.

اگر یک جملهٔ «به نظر من» می افزودند، دستکم به نوعی معذور می شدند. اما قاطعیت شان هر عذری را از بین می برد.

رابعاً: آن همه ایراد که (هر دو جناب محترم) به هاوکینگ گرفتند که او در مواردی خارج از تخصص خود حرف می زند، اما در این جا یک فیزیکدان محترم به نمایندگی از همهٔ علوم بشر، اثبات وجود خدا را نفی می کند.

این تناقضات صریح، آن «شک در انگیزه» را مجاز نمی کند؟

در ادامه می فرماید: «علم به اعتقادات بشر نمی پردازد».

دستکم می فرمودید «علم فیزیک که من در آن کار می کنم، به اعتقادات بشر نمی پردازد» نه «علم» به طور مطلق. آیا آن همه علوم که به اعتقادات بشر پرداخته اند علم نیستند؟ عنوان «تجربهٔ دینی» که آن همه دانشمندان بزرگ در غرب به آن پرداخته و می پردازند، چیست؟

و دربارهٔ فیزیک هم عرض کردم: فیزیک در پایه های دون، ارتباط مستقیم با اثبات وجود خدا ندارد، اما در افق های بالا، این مسئله از نتایج

مسلّم آن است.

در این جا نیز، هم ادبیات پرسش کنندۀ گرامی و هم ادبیات پاسخ دهندۀ بزرگوار، ادبیات قرن هفده است، نه ادبیات امروز جهان. که باز آن شک و تردید را تقویت می کند.

عصر ایران می پرسد: «منظورتان از «اعتقاد» گزاره ای متکی به ایمان است؟».

جواب می شنود: «بله، این اعتقاد قطعاً متکی به ایمان است،...».

بررسی: گفتم که ادبیات قرن هفدهم است، و انگیزۀ هر دو عزیز از این ارتجاع چیست؟

ایمان یعنی چه؟ تفکیک میان ایمان و علم، از ارثیه های قرن هفده و هجده است. ایمانی که متکی به علم نباشد، ایمان نیست. و اسلام مسیحیت نیست که میان علم و ایمان را تفکیک کند.

شاید بپرسید: پس ایمان افرادی که در هیچ علمی تخصص ندارند، ایمان نیست؟

پاسخ: بشر موجود جاهل نیست، هر کس به میزانی که علم دارد ایمانش در نظر خداوند به همان میزان معتبر است. پس ایمان چنان افرادی نیز به میزان علم شان و فهم شان معتبر است. و لذا بر موجودات غیر انسان، و نیز بر افراد غیر عاقل، تکلیفی نیست. و لذا آیه را برای تان خواندم که «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماء». تنها دانشمندان نسبت به خداوند خشیه

دارند. و در این جا یک حدیث نیز می آورم: «المعروف بقدر المعرفة».

عصر ایران می پرسد: «به نظر شما فیلسوفان می توانند به فیزیکدانان و منجمان بگویند شما حق ندارید دربارۀ خدا اظهار نظر کنید ولی ما حق چنین حقی داریم».

پاسخ استاد: «فیلسوف ممکن است به خودش اجازه بدهد که دامنۀ موضوعات مورد تحقیق خودش را هر طور که می خواهد تعریف کند. اما علم جدید طوری تعریف شده است که اساساً کاری به خدا ندارد. اعتقادات فیزیکدانان دربارۀ خدا، هرچه باشد، جزئی از علم فیزیک و برخاسته از آن نیست. ممکن است فیزیکدانی کتابی در رد یا اثبات خدا بنویسد. این قبیل آثار فیزیکدانان در اجتماع فیزیکدانان، غیرفیزیک تلقی می شود نه بخشی از علم فیزیک».

بررسی: 1- از بیان استاد برمی آید که فلسفه چیز کهنه است و «علم جدید»، جدید است. ذهن شان به یونان معطوف می شود و این همه «فلسفه های جدید» را جدید نمی دانند.

2- در این برگ ها نامی از «فلسفۀ مؤخّر» که مقدم بر علوم نیست بل از علوم بر می خیزد، گذشت و در مباحث آتی نیز به آن اشاره خواهد شد. در نظر استاد محترم فلسفه منحصر به «فلسفۀ مقدم» است. و اساساً قرآن هیچ ارزشی به فلسفۀ مقدم، نمی دهد.

جناب پرسشگر می گوید: «ولی ظاهراً در عموم جوامع دینی، وقتی

یک دانشمند بزرگ سخنی در تأیید وجود خدا می گوید، دینداران به شدت از حرف او استقبال می کنند اما اگر آن دانشمند سخنی در رد وجود خدا بگوید، می گویند علم و دانشمندان حق ندارند سخنی دربارۀ خدا بگویند».

پاسخ استاد: «علتش این است که انسان ها همیشه تمایل دارند که دیگران در تأیید باورهای آنها حرف بزنند. افراد مذهبی خیلی دوست دارند که کسی بگوید علم فلان اعتقاد شما را اثبات کرده است. ما انواع و اقسام کتاب ها را ترجمه کرده ایم تا نشان دهیم علم جدید فلان اعتقاد دینی ما را تأیید می کند. در کار ترجمه هم به سراغ آثار غربی هایی رفته ایم که با علم جدید آشنا بوده اند و در آثارشان نکاتی در تأیید باورهای ما وجود دارد. این یک گرایش طبیعی است. یعنی ما دوست داریم دیگران اعتقادات ما را تأیید کنند».

بررسی: استاد در این کلامش همۀ اشخاص معتقد به خدا را عوام و محرومین از اندیشۀ علمی می داند(!) و همگان را نادان هائی فرض کرده که تحت تاثیر اقتضاهای روانی غیر علمی، عقایدشان را انتخاب می کنند. که اولاً: این حاکی از زمینۀ روحی خود حضرت استاد است که اگر رشتۀ علمی او همیشه با پسوند «مدرن»، «جدید» همراه باشد خیلی برایش جاذبه دارد. و در این گونه زمینه های روحی، علم و دانش وقتی «مدرن» و «جدید» می شود که هر چه از قدیم بوده را انکار کند والاّ مدرن نمی شود.

این موضوع در بیان بعدی استاد محترم بیشتر روشن می شود، ببینید:

می پرسد: «قرآن می گوید در آثار خدا بنگرید تا به وجود خدا پی ببرید. علوم طبیعی هم مشغول مطالعۀ پدیده هایی هستند که در قرآن به عنوان نشانه های وجود خدا قلمداد شده اند. اما سخن شما ظاهراً مفروضی بر خلاف این توصیۀ قرآنی دارد. یعنی شما می فرمایید که ما نمی توانیم با مطالعۀ طبیعت مدعی شویم خدا وجود دارد».

پاسخ استاد: «ممکن است که یک دانشمند یا یک آدم معمولی بگوید این یافته های علمی دلیلی بر وجود خدا است. این ها دو چیز متفاوتند. کسی که کار علمی می کند ممکن است با انگیزه های گوناگون (کشف آثار خدا، کشف رموز طبیعت، کسب ثروت و قدرت و شهرت و...) مشغول کار علمی باشد.»

بررسی: استاد خلط مبحث فرموده است؛ کشف رموز طبیعت، یک کار دقیقاً علمی است، اما انگیزۀ تحصیل ثروت، قدرت و شهرت، در این راه، یک کار علمی نیست.

و سؤال این است که آیا «کشف آثار خدا» نیز یک کار علمی است یا مانند تحصیل قدرت است؟-؟ بدیهی است نظر به گفته های قبلی، استاد با این مغالطه دعوت و پیام آیه ها را دعوتی برای کار غیر علمی و از سنخ انگیزۀ قدرت و ثروت، معرّفی می کند، که در این صورت نه تنها دعوت

آیه دعوت به کار علمی نمی شود بل دعوت به عمل منفی و نادرست و غیر انسانی می گردد.

در حالی که در بیان همین قرآن کار علمی و علمجوئی با انگیزۀ قدرت خواهی و ثروت خواهی، کار ابلیسی است. پس، از نظر قرآن دعوت به علم برای کشف آثار خدا، دعوت به کار علمی است، که استاد آن را به طور صریح نمی پذیرد.

استاد ادامه می دهد: «علم امروزه یک حرفه است؛ حرفه ای که به دنبال ناشناخته ها می رود. اما این هم طبیعی است که انسان با کشف رموز بیشتر طبیعت تمایل دارد آن ها را به خدا نسبت دهد».

بررسی: بلی: این هم ردّ صریح قرآن.

اولاً: مراد از «حرفه» چیست؟ برخی از مدیران در جامعۀ ما دچار بیماری خودباختگی شدند مثلاً گردشگری را «صنعت گردشگری» و بیمه را «صنعت بیمه» نامیدند. مرعوبیت خود در برابر صنعت و تکنوکراسی را به جامعه و فرهنگ مردم نیز سرایت داده و فرهنگ بویژه اندیشۀ ادبی ریشه دار و کهن این مردم را آلوده کردند. آیا مراد استاد محترم از واژه «حرفه» از این سنخ است؟ علم یک «شغل» است؟ یا والاتر و ارزشمندتر از شغل و حرفه است؟ مقصودش از حرفه چیست؟

ثانیاً: می فرماید چون انسان تمایل دارد که هر کشف رموز طبیعت را

به خدا نسبت دهد. یعنی میان کشف رموز طبیعت و خدا شناسی رابطهٔ علمی وجود ندارد و خدا شناسی در این عرصه تنها پاسخی است به «تمایل انسان». و دعوت قرآن به خاطر همین «تمایل» است. وقتی که این دعوت این گونه باشد، پس قرآن از یک تمایل بشری استفاده می کند، بل (نعوذبالله) سوء استفاده می کند.

ثالثاً: سه چهارم قرآن سوره های مکّی است که آیات آن ها (قریب به اتفاق) در طبیعت و دعوت به مطالعه در طبیعت است، علاوه بر آیاتی که در سوره های مدنی آمده اند. یعنی می توان گفت دستکم سه چهارم کلّ قرآن در این موضوع و این مبحث است.

بنابه فرمایش استاد سه چهارم قرآن به محور یک «تمایل عوامانه» و غیر علمی است.

قرآن دربارهٔ پایان عمر منظومهٔ ما می گوید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»: وقتی که خورشید جمع و کوچک شود. آیا این پاسخ به یک تمایل است یا یک بحث عظیم فیزیکی و کیهانی است؟ و دربارهٔ شرح چگونگی پایان عمر کهکشان های کنونی، ده ها آیه آورده است(1) که پایه ای ترین و اساسی ترین مسائل فیزیکی و کیهانی را به صورت دقیقاً علمی آکادمیک بیان می کند (که در دو کتاب و چند مقاله به قدر امکان، آن ها را توضیح داده ام) آیا این مباحث صرفاً پاسخی به یک خواسته و تمایل عوامانه است؟ برای

1- رجوع کنید؛ «تبیین جهان و انسان» و «قرآن و نظام رشته ای جهان».

نمونه تنها این دو پرسش (پایان عمر منظومه ها و پایان عمر کهکشان ها) را در قرآن پی گیری کنید، در می یابید که پاسخ و حلّ آن ها را کاملاً به صورت آنچه در کلاس درس فیزیک و کیهان شناسی تدریس می شود، بیان می کنند، البته با دو فرق:

1- در افق بس بالاتر، نه در افق درس های دبیرستانی.

2- این آیه ها طوری بیان می کنند که جائی برای «احتمالات» یا «فرضیه ها» باقی نمی گذارند، و «علم محض» را به شما تحویل می دهند.

می دانم که: حق دارید بگوئید: تا کنون چنین شناختی از قرآن به ما ارائه نشده و ما چنین توقعی از قرآن نداریم.

عرض می کنم: 1- پس چرا ناشناخته و ناخوانده و ندانسته، قرآن را به عوامگرائی (بل عوامفریبی) متهم می کنید؟ این رفتار شما یک رفتار علمی است؟ یا مصداق یک داوری بر اساس جهل است؟ این گونه سخن گفتن سزاوار یک دانشمند و استاد محترم است؟

2- بنده با شما بحث می کنم (کاری با دیگران ندارم و هر کس مسئول کار و رفتار و سخن خویش است) و مباحث فیزیکی و کیهانی قرآن را- در حدّ نهایت اختصار و در حدّ توان خودم- در آن دو کتاب و مقالات متعدد توضیح داده ام.

3- و چون اطلاعی از قرآن ندارید و آنچه از خدا و دین و کتاب و وحی می دانید همان است که از غربیان آموخته اید، لذا با خدای اسلام و با قرآن همان برخورد را دارید که دانشمندان فیزیک و کیهان شناسی در

غرب، با خدای کلیسا و انجیل کلیسا دارند.

آقایان که بر هاوکینگ خرده می گیرند که از تخصص خود خارج می شود و برای به دست آوردن پول، وارد مباحث دیگر می شود، در این جا باید توضیح دهند که خودشان چرا از تخصص خود خارج شده و دربارۀ قرآن نظر دانشمندانه(!) می دهند؟! هاوکینگ فرضاً برای پول این کار را می کند، آقایان برای چه هدفی مرتکب این خطای بزرگ می شوند؟ با کدام تخصص در قرآن شناسی، سخنِ بدین هنگفتی را به زبان می آورند؟ این همه تناقض گوئی برای چیست؟

شما که حتی معنی چهار آیه از قرآن را نمی دانید، تا چه رسد به تخصص در قرآن. و مراجعۀ شما به ترجمه های قرآن و یا به برخی تفسیرها شبیه مراجعۀ یک فرد جاهل به علم فیزیک، به کتاب های ترجمه ای فیزیک و کتب مربوط به آن است.

شما دو بزرگوار، اگر این گفته ها را صادقانه و بر اساس درک تان گفته اید، پس خیلی بی سواد هستید تا چه رسد به دانشمند بودن تان. و اگر دانشمند هستید، پس هیچ صداقتی ندارید و در صدد اغوای جوانان و دانشجویان هستید.

آیا معنی آزادی بیان، ابراز نظر غیر متخصصانه در مسائل تخصصی است؟ اگر دیگران چنین آزادی را ادعا کنند باز شما نمی توانید، زیرا خودتان هاوکینگ را نکوهش می کنید که خارج از تخصص خود حرف می زند.

ص: 65

آیا معنی آزادی بیان، «آزادی اهانت» است؟! آیا توهین به اعتقاد مردم و جامعه، آزادی است؟ اگر دموکرات و طرفدار دموکراسی هستید پس به عقاید اکثریت قریب به 99% مردم احترام بگذارید. و اگر لیبرال هستید پس مطابق اصول لیبرالیسم، احترام افراد دیگر را رعایت کنید. اگر امانیست هستید این قدر شخصیت، فکر و باورهای مردم را تحقیر نکنید.

پس از دیدگاه هر بینش و هر اندیشه به شما نگریسته شود رفتارتان نادرست است. و اگر آزادی این است پس هر کسی که از این بیانات، بوی خیانت را بفهمد آزاد است که بگوید شما انگیزه ای جز خیانت به این مردم ندارید.

عصر ایران می پرسد: «حرف اصلی من این بود که قرآن به انسان می گوید تو حق داری به یافته های علمی استناد کنی تا به وجود خدا معتقد شوی. اگر انسان حق دارد که برای اثبات خدا به یافته های علمی استناد کند، منطقاً این حق را هم دارد که با استناد به یافته های علمی خدا را رد کند. می خواهم بگویم با این توصیهٔ قرآنی پای علم به بحث خداشناسی باز می شود».

بررسی: پیش از شنیدن جواب دکتر منصوری، کمی روی بافت و ساختار این پرسش، درنگ کنیم:

1- نیازی نیست که پرسش شونده به سؤال جواب بدهد. زیرا سؤال کننده خود پاسخ را در متن سوالش القاء کرده و قرآن را محکوم کرده

است؛ می گوید اگر علم بتواند وسیلهٔ اثبات وجود خدا باشد، می تواند وسیلهٔ انکار وجود خدا هم بشود. و با این گفتهٔ خود یک ملازمه ای میان اثبات علمی و انکار علمی برقرار می کند، و با تصریح به نام قرآن، می گوید که چون سخن قرآن یکطرف را در نظر دارد و به طرف دیگرِ ملازمه، توجه ندارد، پس حرف قرآن منطقی نیست.

این آقا سخت در اشتباه است؛ گمان می کند هر ره آورد علم و فکر بشر نسبی است حتی علم ریاضی و فیزیک نیز نتایج نسبی می دهد و هیچ نتیجهٔ قطعی نمی دهد. باید 4=2×2 را نیز انکار کند یا در آن دچار تردید باشد. و این نیست مگر شکاکیت و باور به سفسطه. و با سوفسطائیان بحثی نیست.

همان طور که در این برگ ها آوردم و به چند فرمول نیز اشاره کردم، فیزیک و کیهان شناسی دقیقاً مانند 4=2×2، وجود خدا را اثبات می کند. و در برگ های بعدی نیز خواهد آمد.

به متن سؤال دوباره نگاه کنید؛ القاء می کند که اگر پای علم به خدا شناسی باز شود، قضیه دو طرفه می شود. در حالی که خودش می گوید قرآن خواستار خدا شناسی از طریق علوم است. و در سؤال پیشین رسماً گفت که قرآن خواستار خدا شناسی از طریق علوم طبیعی (تجربی) است. و این نه تنها ردّ قرآن است بل تحقیر و تمسخر قرآن است.

امّا جواب: حضرت استاد در پاسخ می فرماید: «نه، پای علم باز نمی شود. در طول تاریخ دیده شده است که وقتی که یک انسان در اضطرار

شدید قرار می گیرد، بیشتر به یاد خدا می افتد. حالا آیا ما باید کاری کنیم که همه مضطر شوند تا خدا را بهتر بشناسند؟ بدیهی است که چنین کاری نمی کنیم. بشر به دنبال رفاه است نه به دنبال اضطرار. آیا این درست است که ما کاری کنیم که همۀ مردم دچار بیماری لاعلاج شوند تا به فکر خدا بیفتند»؟

بررسی: شگفتا! اولاً پاسخ این حضرت دانشمند چه ربطی به متن سوال دارد؟ ثانیاً مگر دعوت به اندیشه در طبیعت و جهان هستی (بویژه در فیزیک و کیهان شناسی) برای اثبات وجود خدا، دعوت به اضطرار است؟ با شنیدن این پاسخ، آن مَثَل «این الوار از کجا می شکند و از کجا صدا می دهد» تداعی می شود.

ثالثاً: همۀ انسان شناسان، روان شناسان و نیز جامعه شناسان، معتقد هستند که اعتقاد به خدا اگر چه عوامانه باشد (بل به قول و خواستۀ این حضرات غیر علمی و مردود باشد) انسان را از اضطراب، رهائی می بخشد و در اضطرارات نیز او را یاری می کند که در بیرون رفتن از اضطرار قوی تر باشد.

رابعاً: وقتی که کسی (در عین حال که به هاوکینگ ایراد می گیرد که نباید از تخصص خود خارج شود) خارج از تخصص خود حرف بگوید این چنین بی ربط سخن می گوید.

خامساً: این بی ربطی، چیزی است که هر غیر متخصص آن را می

فهمد، چرا حضرت استاد به آن توجه نمی کند؟ این چیزی است که باز عدم صداقت در یک بحث (مثلاً) علمی را کاملاً نشان می دهد.

می پرسد: «شما فرض کنید که یک منجم بزرگ بگوید من چهل سال در علوم نجوم تحقیق کرده ام و معتقدم که یافته های علم نجوم مؤیّد وجود خدا است (یا نیست). یعنی او از آن حیث که یک منجم (نه یک انسان معمولی) است، وارد بحث وجود خدا می شود».

پاسخ استاد: «این کار اشتباه است. او به عنوان یک انسان وارد این بحث می شود؛ اما انسانی که چهل سال در یک رشتهٔ علمی فعالیت کرده است. اینکه آن منجم فلان عقیده را دربارهٔ خدا مطرح می کند به این معنا نیست که علم نجوم نیز همان رأی او را دربارهٔ خدا دارد. ما به چیزی «یافتهٔ علمی» می گوییم که اجتماع علمی آن را بپذیرد نه یک دانشمند خاص. اجتماع علمی هم هیچ وقت نمی گوید که ما خدا را دیده ایم (یا ندیده ایم). اصلاً غیر قابل باور است که اجتماع علمی در این باره حرفی بزند و موضعی بگیرد. اجتماع علمی مدرنی که از زمان نیوتن تکوین یافته و امروز در جهان وجود دارد، علم را حرفه ای می داند برای یافتن پاسخ پاره ای از سئوال ها».

بررسی: 1- چرا اشتباه است؟ کدام دلیل و کدام عرف علمی، یک منجم و کیهان شناس را از گفتن «نجوم مؤید وجود خدا است» منع کرده

است؟ این محدودیت و محبوس کردن اندیشه، درست است اما ابراز اندیشه ممنوع است؟ !؟ ! آن کدام دانشمند است که با این افراط دچار فونکوسیونالیسم و جراحی در رشته های علوم و اندیشه، شده است که هر علم را در چهارچوبی معین زندانی کرده است-؟-؟ مگر استعانت و بهرمندی هر رشتهٔ علمی از رشتهٔ دیگر، ممنوع است؟ !

آیا همکاری های میان ریاضی و شیمی با فیزیک اتمی ممنوع است !؟ تا میان نجوم و خدا شناسی هم ممنوع باشد؟

2- پیشتر شرح دادم که حضرت استاد میان «هدف مستقیم از یک علم» و میان «لازمه های آن علم» اشتباه می کند.

3- باز پیشتر توضیح دادم که فیزیک و کیهان شناسی حتی به طور مستقیم وجود خدا را اثبات می کند.

4- در مبحث «هیچ» که خواهد آمد، روشن خواهد شد که اثبات وجود یک شیئ غیر فیزیکی از کارها و نتایج مستقیم فیزیک است.

5- بلی درست است فیزیک و نجوم در پایهٔ مثلاً دبیرستانی نمی تواند رابطهٔ مستقیم با خدا شناسی داشته باشد. ولی حضرت استاد که دون پایه نیستند.

6- اعتقاد همان نیوتن (که نام بردید، آن هم در عصر درگیری با کلیسای فاقد علم) به خداوند، عوامانه بود؟ یا او بر اساس اندیشهٔ علمی با آن صراحت و جدیت معتقد بود؟ شخصیتی مانند نیوتن یک یافتهٔ غیر علمی را می پذیرد؟ و همین طور اینشتین، ژرژ گاموف، ماکس پلانگ و... و... که

بزرگان فیزیک و کیهان شناسی (به قول شما) مدرن بوده و هستند.

7- می فرماید «ما به چیزی یافتۀ علمی می گوئیم که اجتماع علمی آن را بپذیرد نه یک دانشمند».

همان طور که نمونه هائی از اسامی اجتماع علمی شمردم، اجتماع علمی علمای فیزیک پذیرفته است، فرمایش استاد فقط نظر یک فرد است. و در اواخر مقاله خواهد آمد که آن دو نفر که آقایان به عنوان ملحد نام برده اند، منکر خدا با تعریف کلیسا هستند نه منکر وجود خدا، پس اجماع تحقق یافته است.

8- می فرماید «علم را حرفه ای می دانند برای یافتن پاره ای از سؤال ها».

اولاً: این «پاره ای از سؤال ها» با حصاری آهنین محصور هستند؟ که نتیجۀ آن محصور و زندانی کردن اندیشه باشد-؟

ثانیاً: مگر بزرگترین پرسش و باصطلاح غول گونه ترین سؤال، در فیزیک فضائی و کیهان شناسی مدرن، این نیست که این جهان چگونه پدید شده؟ مگر پرسش دیگر بس بزرگ در پیش روی سیر فیزیک و کیهان شناسی این نیست که «قبل از بیگ بنگ، جهان چه سرگذشتی را طی کرده است؟»؟ و یا «آن سوی این جهان چیست؟» و یا «پایان گسترش جهان چه خواهد شد؟» و ده ها پرسش بزرگ فیزیکی و کیهان شناسی از این قبیل.

معلوم نیست حضرت استاد چرا لفظ «مدرن» را تکرار می فرماید گویا با استفاده از این لفظ در صدد سرکوب اندیشۀ جوانان و دانشجویان است

که مخاطب گمان کند لابد چیزهائی هست که باصطلاح «عمل صالح ها» آن ها را می فهمند، و مقلدانه سخنان استاد را بپذیرند.

پس دست علم از دامان خدا شناسی کوتاه است

عصر ایران می گوید: «پس دست علم از دامان خدا شناسی کوتاه است».

نگاهی به خود سؤال: بلی مقصود نهائی پرسش کننده همین بود که ثابت شود اعتقاد به وجود خداوند یک امر عوامانه و غیر علمی است. خدا شناسی کجا و رسیدن به مقام علمیت کجا؟-؟(!).

براستی این یک مصاحبهٔ علمی است؟! عوامفریبی شنیده بودیم اما دانشجو فریبی بدین صورت نشنیده بودیم. چه عرض کنم و چه باید گفت و....

دنیا و جامعهٔ علمی دنیا علاوه بر توحید، به سرعت به دین گرائی می رود، ما هنوز در مقام تکرار مقولات قرن هفده و هجده هستیم. دقیقاً این بینش یک بینش آن عصری است.

حضرت استاد در پاسخ می فرماید: «من این تعبیر را نمی پسندم. بهتر است بگوییم علم مدرن نسبت به این سؤال خنثی است. یعنی تلاش برای یافتن پاسخ این سئوال در حیطهٔ فعالیت او نیست. خنثی بودن علم غیر از کوتاه بودن دست اوست. علم وارد این قضیه نمی شود و نمی تواند بشود. حالا دیگر این که بگوئیم یافته های علمی به کار اثبات یا رد وجود خدا می آید، رأی شخصی افراد است».

ص: 72

بررسی: چرا تعبیر پرسش کننده را نمی پذیرید؟ میان تعبیر شما و تعبیر او چه فرقِ نتیجه ای هست؟ علم که دست ندارد، دست علم کوتاه است یعنی نمی تواند در این موضوع به نتیجه برسد. و این همان معنی تعبیر شماست. پرهیز از تعبیر پرسشگر به خاطر این است که در نظر مخاطب تلقی نشود که شما علم را تحقیر می کنید، که در واقع می کنید. و سودی هم از به کار بردن واژه «مدرن» حاصل نمی شود.

وانگهی بیان شد که علم (بویژه فیزیک و کیهان شناسی) در مرحلهٔ دون پایگی از این نتایج در حالت مستقیم، خنثی است نه در افق های بالاتر.

حضرت استاد ادامه می دهد: «واینبرگ هم فیزیکدانی مشهور در آمریکاست که معتقد است علم مدرن وجود خدا را رد می کند».

بررسی: اولاً: همان طور که در اوایل این مقاله به شرح رفت، جناب واینبرگ نیز از همان سرگردانان است. سوفسطائیان هم می گفتند کل جهان خیال است. بحث این است که این افاضهٔ حضرت واینبرگ درست است یا نه. شاید او یک عقده ای است. و شاید دچار بیماری فکری است. نظر جامعهٔ علمی فیزیک با آن همه جمعیت فراوان در بالاترین افق علمی فیزیک (همان طور که خودتان گفتید) حجت است نه نظر یک فرد.

ثانیاً: در اواخر جزوه از بیان خود حضرت استاد روشن خواهد شد که واینبرگ، خدا به تعریف کلیسا را رد می کند، نه خدا به تعریف علم و دانش را.

عصر ایران می پرسد: «اگر رد مفهوم خدا از سوی دانشمندانی نظیر هاوکینگ و واینبرگ، ارزش چندانی ندارد، پس اثبات خدا از سوی نیوتن و امثال او نیز مشمول همین حکم می شود».

بررسی متن پرسش: 1- در مباحث پیش خودتان تقریر کردید که هاوکینگ معتقد است علم فیزیک و کیهان شناسی به خداوند نیازی ندارد و به شرح رفت که او «ربوبیت» را انکار می کند نه وجود خدا را. و مصاحبه های او موجود است.

2- مراد از «مفهوم خدا» چیست؟ تا کنون بحث تان به محور «وجود خدا» بود اینک به «مفهوم» رسیدید تا القاء کنید که وجود خدا فقط یک «مفهوم ذهنی» است.

3- با تعبیر صیغۀ جمع «دانشمندانی نظیر هاوکینگ و واینبرگ» یک کلی گوئی بی دلیل، و اغواگر به ذهن مخاطب القاء فرموده اید.

4- با کدام دلیل این ملازمه را برقرار می کنید که «اگر انکار وجود خدا یک امر علمی نباشد، حتماً اثبات وجود او نیز یک امر علمی نخواهد بود»-؟

اگر کسی شبیه واینبرگ پیدا شود و بگوید علم وجود اتم را رد می کند، شما خواهید گفت پس علم وجود اتم را نیز اثبات نمی کند. این چه مصاحبه و چه نوع گفتمان علمی است؟

5- می فرماید «نیوتن و امثال او». گوئی معتقدین بر وجود خدا بر اساس

علم و دانش، فقط چند نفر بوده اند، «اجماع جامعهٔ فیزیکدانان» را به چند نفر کاهش می دهد تا الحاد اجماعی تلقی شود، اجماعی که در این بحثِ خیلی جدی شان، غیر از واینبرگ و داوکینز، نتوانستند نام کس دیگری را ببرند. در هر اجماعی هم یکی دو نفر نق زن پیدا می شود. خواهد آمد که در این بحث حتی آن یکی دو نفر هم وجود ندارند.

استاد در پاسخ می فرمایند: «بله همین طور است».

بررسی: بله پرسشگر و پاسخگو، سخن دل شان را می گویند. اگر بر فرض، پرسشگر تخصص کامل ندارد و یک ملازمهٔ غیر علمی غیر منطقی و بی دلیل را برقرار می کند، استاد هم تخصص لازم را ندارد؟

برای به کرسی نشاندن مقصود ضد علمی خودشان، باید دانشمندان بزرگ که پدر دانش فیزیک هستند را، به عوامیت متهم کنند.

می پرسد: «هاوکینگ در سخنان اخیرش گفته است: با مشاهدات ماهوارۀ دبلیومپ از تابش زمینۀ کیهانی که شاهدی از جهان در روزگار بسیار ابتدایی است، بشر راز خلقت جهان را گشوده است. نظر شما دربارۀ این سخن هاوکینگ چیست؟».

نگاهی به متن پرسش: عبارت «راز خلقت» را ببینید. هاوکینگ یا جناب پرسشگر و یا هر کس دیگر این عبارت را به کار برد یا به طور خودآگاه به خداوند معتقد است و یا به طور ناخودآگاه. زیرا «خلقت» بدون «خالق» نمی شود. و اگر خالق را انکار کند انگیزۀ دیگر دارد. چرا از

عبارت دیگر استفاده نمی کنند.

به یاد کمونیست های پیش از انقلاب، که سنگ های سرگردان بوده و گمان می کردند در منظومه هائی از احزاب قرار گرفته اند. اگر کسی از یکی از آنان می پرسید:

کمونیست هستی؟ می گفت: بلی.

- راستی کمونیست هستی؟

می گفت: به حضرت عباس کمونیست هستم.

و نشان می داد که کمونیست بودن آقا نه تنها علمی نیست بل ناشی از عقدهٔ درونی است و برای ابراز «من هم هستم» است. کمونیست بودن و سوگند یاد کردن به حضرت عباس(ع) !!!

استاد در جواب می فرماید: «ببینید این حرف مثل یک شوخی است. ما وقتی که کار رصدی انجام می دهیم، داده هائی پیدا می کنیم که بعضی از مدل ها را تأیید نمی کنند و بعضی از مدل ها را نیز تأیید یا تصحیح می کنند. دبلیومپ هم این کار را انجام داده است. یعنی بعضی از اطلاعات ما در زمینهٔ تابش زمینهٔ کیهانی را تصحیح یا تکمیل کرده است. مثلاً ما الان اطمینان بیشتری داریم که چگالی عالم و انرژی تاریک چقدر است. این چه ربطی به ادعای کشف راز خلقت دارد؟ مهمترین راز خلقت این است که تکینگی اول عالم چیست؟ چون مهبانگ از آن جا شروع شده است. ما نمی دانیم که عالم چگونه شروع شده است. اگر اغراق نباشد، می توانم بگویم که به تعداد کیهان شناسان مدل وجود دارد برای درک دوران مهبانگ. ما

هنوز چیزی درباره مهبانگ نمی دانیم».

بررسی: 1- حق با جناب استاد است و جان کلام ایشان کاملاً درست است.

2- اما در این جا مطلب بس مهمی هست که هاوکینگ درست می گوید راز خلقت در یک سری پرسش های اساسی، کشف شده است؛ از قبیل: آن چه مهبانگ در آن رخ داده چه چیز بوده است؟ پیش از مهبانگ، جهانی وجود داشته یا نه؟،؟ سرانجامِ گسترش جهان چه خواهد بود؟ آیا این گسترش بادکنکی و فقط انبساط ِمحض است یا جهان می خورد و بزرگ می شود و گسترش می یابد-؟-؟ آیا از آغاز خلقت تا کنون فقط یک مهبانگ رخ داده است؟ و چندین پرسش دیگر.

هاوکینگ درست می گوید این رازها کشف شده اند اما نه به وسیلهٔ دبلیومپ. بل او دربارهٔ منشأ این «کشف» عمداً سخن از دبلیومپ می آورد تا به رسالت تاریخی سیاست علمی غربیان عمل کرده باشد. در گذشته یافته های علمی مسلمانان را به نام اشخاص غربی ثبت می کردند، اینک آقای هاوکینگ به نام ماهوارهٔ دبلیومپ، و دیگران به مرکز و مؤسّسهٔ فیزیکی ژنو نسبت می دهند.

پیش از این «سخنان اخیر هاوکینگ»، همیشه به نوعی شک داشته و مردّد بودم که آیا مصاحبهٔ آقای «تروک» با ساندی تایمز 14/12/1376 که در آن اصول کیهان شناسی قرآن را از کتاب «تبیین جهان و انسان»

برداشته و به نام کشف مشترک خود و هاوکینگ، اعلام کرده بود، براستی ادعای هر دوی آنان بود یا او خودسرانه هاوکینگ را همراه خود معرفی کرده بود. در این سخنان معلوم شد که هر دو در این کار همدست بوده اند.

دلیل این تردید این بود که پس از شکوائیه ها و (بقول سیاسیون) افشاگری های من (رجوع کنید: روزنامه جمهوری اسلامی 14/12/1376 و روزنامۀ ایران 15/1/1377، و نیز متن اعتراضیه در سایت بینش نو) هاوکینگ خودش را از ماجرا کنار کشید و بر خلاف آن چه تروک وعده داده بود، در سفر به امریکا و مرکز آکادامیک واشنگتن، سخنی از این موضوع به میان نیاورد. و بر خلاف وعدۀ تروک که گفته بود این کشفیات را در کتابی منتشر خواهیم کرد، کتاب تحت عنوان «جهان در پوست گردو» چاپ شد و سخنی دربارۀ کشف های ادعائی در آن به میان نیامد.

این رفتار هاوکینگ موجب شد، احتمال دهم که هاوکینگ در این قضیه از اول با تروک همراه نبوده است.

اما تروک دست بر نداشت و به سراغ افراد دیگر رفت که با آنان همراه شود (رجوع کنید؛ روزنامه همشهری صفحه 5 دانش و فن آوری 17/2/1385) و مقالۀ «تبیین جهان و سرقت علمی آکادمی های غربی» در سایت بینش نو). زیرا تروک در این مسئله نمی تواند تنها برود، تخصص او در «ذرّه شناسی» است و نیازمند است که با یک متخصص فیزیک کیهانی و کیهان شناس، همراه باشد.

اینک معلوم می شود که برنامۀ آقای هاوکینگ- یا برنامه ای که برایش تنظیم کرده اند- چیز دیگر بوده است که کشف راز خلقت را به ره آورد ماهواره، منتسب کند، که به قول جناب استاد ما، مسئله هیچ ربطی به آورده های ماهواره ندارد.

3- اکنون که استاد محترم عبارت «انرژی تاریک» را در سخن شان آورده اند، بهتر است اشاره ای به یک سخن از امام سجاد(ع) در مسائل اساسی فیزیک و کیهان شناسی کرده باشم. در زمان های گذشته و تا این اواخر کسی به این که نور و تاریکی دو امر فیزیکی هستند توجه نداشت و همۀ اندیشمندان جهان با پیروی از نظر ارسطو معتقد بودند که نور یک امر «مجرّد» است و مرادشان از مجرّد، غیر مادی و غیر انرژی بودن، بود. و عجیب تر این که «تاریکی» را «عدم» می دانستند و آن را «عدم النور» می نامیدند.

امام سجاد(ع) که در اثر سلطۀ کابالیسم، منزوی می زیست (و ائمه هنوز هم در عرصۀ علمی منزوی هستند)، اصول علمی را در دعاهایش با خداوند، به زبان می آورد. همان طور که علی(ع) در صحرا رفت و به درون چاه خم شد و ساعتی با چاه سخن گفت. وقتی برگشت، کمیل پرسید: این همه سخن چه بود که با چاه می گفتی؟ گفت: ای کمیل «إنّ هنا لعلماً جمّا» در این سینه ام انباشتی از علوم بود، فشار می آورد، رفتم به چاه ریختم تا آرام بگیرم.

کمیل گفت: چرا این علوم را به مردم یاد نمی دهی؟

گفت: مردم این زمانه دو گروه اند: گروهی توان درک علوم را ندارند. گروهی که توان درک را دارند آن را در راه نادرست به کار می گیرند.

امام سجاد(ع) نیز در خلوت خود، اصول علمی را در قالب دعا می‌گوید. نور و تاریکی را دارای «وزن» می داند: «سُبْحَانَکَ تَعْلَمُ وَزْنَ الظُّلَمَهِ وَ النُّورِ»(1) ای خدای سبحان تو وزن نور و تاریکی را می دانی.

بلی: اسلام دین کلیسا نیست، دین علم و دانش است.

4- راز خلقت توسط قرآن و تبیین های اهل بیت(ع) کشف شده است:

اجازه می خواهم در چند سطر، این موضوع را تا حدودی تکمیل کنم: در کتاب «تبیین جهان و انسان» و نیز کتاب «قرآن و نظام رشته ای جهان» و چندین مقاله که در سایت مذکور آمده اند، پاسخ پرسش های اساسی مذکور را از قرآن و تبیین های اهل بیت استخراج کرده ام، از آن جمله به شرح زیر:

1- جهان پیش از بیگ بنگ (مهبانگ)ی که کهکشان ها و نظام امروزی جهان از آن بر آمده، شش مهبانگ دیگر نیز به خود دیده است و فاصلهٔ میان هر مهبانگ 000/000/250/18 سال با سال های زمینی(2)

ما

1- بحار، ج 83 ص 226.
2- در آن درگیری میان من و تروک، گفتگوئی با جناب وزیر علوم داشتیم که یک پزشک بود، با شنیدن لفظ «سال» گفت مرادتان سال نوری است. گفتم نه. سال نوری در حقیقت واحد مسافت است نه واحد زمانی. دیدم با شنیدن این سخن از ارزش و اهمیت گفتگوی مان، در نظر آقای وزیر کاسته شد. او گمان می کرد که هر رقم فضائی باید بر اساس سال نوری باشد.

است.

2- از آخرین مهبانگ تا به امروز 000/750/668/13 سال می گذرد.

3- مهبانگ اخیر، در یک جهان شبیه جهان امروزی ما، امّا کوچکتر، رخ داده است.

4- گسترش جهان بادکنکی نیست، جهان می خورد و بزرگ و گسترده می شود، و هرگز منقبض نخواهد شد. (این مطلب در مبحث «هیچ» تکمیل خواهد شد).

5- خوراک جهان از کجا و چگونه تامین می شود.

6- جهان و کهکشان ها، منظومه ها و کرات به وسیلۀ «جاذبه» مدیریت نمی شوند. اساساً جاذبه ای در جهان وجود ندارد، آن چه جهان را اداره می کند «دافعه» است.

سرقت: سرقتی که مسروقه را به کل جهان پخش کردند. پیش از آن که کتاب «تبیین جهان و انسان» چاپ شود و پیش از آن که نسخه هائی از آن به دانشگاه های اروپا و امریکا فرستاده شود (سند ارسال و اعلام وصول، موجود است)، کیهان شناسان جهان، فاصلۀ زمانی مهبانگ تا امروز را، میان هشت میلیارد سال و بیست میلیارد سال، تخمین می زدند. و خارج از «تخمین» هیچ نظر جدی ای نداشتند.

با مشاهدۀ محاسبات در کتاب مذکور، رقم 000/750/668/13، را که از قرآن استخراج کرده بودم، به صورت روند در آورده و 000/000/700/13 سال اعلام کردند و امروز یک رقم مجمع علیه شده و

همگان آن را پذیرفته اند. در چگونگی منشائی که این رقم را به دست آورده اند، هیچ توضیح قابل قبول علمی نداده اند و سرقت محض بود سپس به توجیهات فیزیکی پرداختند.

اینک برای تصاحب اصول کیهان شناسی قرآن، روند تدریج پیش گرفته و هر از گاهی گوشه ای از آن را تملک می کنند. ناچار در مقالۀ «اساسی ترین اصول در کیهان شناسی»، 14 اصل اساسی را توضیح دادم که استخراج من از قرآن است به طور معین و مشخص بیان کردم که شاید از سرقت ها جلوگیری شود.

درست است: اولاً راز خلقت کشف شده و نیز همان طور که در این مقالۀ عصر ایران از قول هاوکینگ آمده، دیگر کیهان شناسی به دلیل همین کشف ها، در اصول اساسی به سرانجام رسیده است. و آنچه باید روی آن کار شود فیزیک به معنی ذرّه شناسی، و فیزیک فضائی به معنی «اندام شناسی» یعنی شناخت منطقه و منطقه های کیهان است که از آن جمله است ظهور و پیدایش کرات و منظومه ها و افول آن ها.

همان طور که پیشتر با مثالی از پزشکی و فیزیولوژی آوردم، آناتومی کیهان شناسی به سرانجام خود رسیده است.

ثانیاً: آنچه «راز جهان» نامیده می شود غیر از راز ذره، راز نسبیت ماده و انرژی، راز نسبیت زمان، راز کره و راز منظومه و کهکشان است. مراد از «راز جهان» همان پرسش های اساسی است که به کلّ جهان به عنوان «جهان» مربوط است.

و نیز: اگر هاوکینگ می گوید «کیهان شناسی به سرانجام خود رسیده است»- درست یا نادرست- مرادش تفکیک میان کیهان شناسی به عنوان کیهان شناسی، و فیزیک به عنوان فیزیک است. او نمی گوید دانش فیزیک به سرانجام خود رسیده است. و هیچ آدم عاقلی دربارۀ فیزیک چنین سخنی را نمی گوید حتی اگر انگیزۀ غیر علمی (و به قول استاد ما) انگیزۀ مالی و نیاز مالی داشته باشد.

شخص دانشمند و هوشمندی می گفت: نوشته های شما در کیهان شناسی خیلی روشن و واضح است؛ هر کس اهل دانش و اندیشه باشد گر چه متخصص کامل در کیهان شناسی نباشد، آن را کاملاً می فهمد، زیرا کلام قرآن و اهل بیت(ع) چنین است.

امّا در کارت اشتباه کرده ای، باید نوشته ها را تحت عنوان «ترجمه» از فلان مسیو یا مستر غربی، می آوردی، تا تو را یک «مدعی» فرض نکنند و باصطلاح خواننده از تعجب شاخ در نیاورد که یک ایرانی از جاهائی سخن می گوید که دست کیهان شناسان غربی به آن جا ها نمی رسد. مگر نمی دانی که عوام الناس قرآن را فقط کتاب دعا، و دانشمندان ما قرآن را همردیف انجیل و فاقد هر نوع علم می دانند. اگر به این جامعه خوب بنگری، درمی یابی که همگان حق دارند بگویند نوبر آورده ای. از آن نوبر آوردن هائی که مردم در تحقیر مطالب می گویند.

گفتم درست است. و در این جا می گویم: همین مقالۀ عصر ایران نیز گواه درستیِ سخن آن آقا است.

برگردیم به بررسی مقاله:

عصر ایران می پرسد: «پس در این زمینه هنوز اجماعی هم بین دانشمندان حاصل نشده است».

پاسخ استاد: «تنها اجماعی که وجود دارد اجماع در این خصوص است که ما اصلاً نمی دانیم در دوران مهبانگ چه خبر بوده و چه اتفاقی افتاده است».

بررسی: هم جناب پرسشگر و هم حضرت استاد، اساساً توجه نکرده اند که این مسئله و پرسش های دیگر که به شرح رفت، از دسترس این فیزیک و این کیهان شناسی (این فیزیک و این کیهان شناسی، نه مطلق فیزیک و مطلق کیهان شناسی) خارج است. باید در فیزیک و کیهان شناسی طرحی نو انداخت. در یکی از روزهای آذر یا دی ماه همین سال 1390، تلویزیون برنامه ای را پخش می کرد که یکی از دانشمندان می گفت «این مباحث نیازمند یک قانون مقدس است که راه را برای ما باز کند».

اما بدیهی است این قانون مقدس باید علمی باشد تا راه را برای علم و علما باز کند. و آن کدام کتاب مقدس یا دین مقدس است که خودش ماهیت علمی داشته باشد و راهگشای علم گردد غیر از مکتب قرآن و اهل بیت(ع).

آن چه از این مکتب استخراج و ارائه شده، بزرگان کیهان شناسی را تکان داده است و به تدریج کیهان شناسی قرآن و اهل بیت(ع) کاملاً جایگاه خود را باز می کند، اما حضرات هر چه به کتب مقدس خودشان،

نگاه می کنند چنین قانون مقدسی را پیدا نمی کنند. و لذا برنامهٔ «استحاله» را در پیش گرفته اند.

می پرسد: «این طور که شما می فرمائید، ادعای کشف راز خلقت عالم سخن شاذّی است».

پاسخ استاد: «این حرف خیلی بچه گانه است. دانشمندان تا پیش از این نسبت به میزان چگالی عالم تردید داشتند اما الان تقریباً مطمئن شده اند که چگالی عالم 1 است».

بررسی: کسی مانند هاوکینگ حرف بچه گانه نمی زند، او می داند که چه می گوید. و به مصداق مَثَل «تیر را می اندازد و کمان آن را مخفی می دارد»، فقط آدرس را عوضی می دهد و نام ماهوارهٔ دبلیومپ را می آورد.

می پرسد: «می توان گفت که هاوکینگ به لحاظ شخصیتی به گونه ای است که از یک کشف علمی چنان به سر شوق می آید که ناگهان احکام قاطع صادر می کند».

پاسخ استاد: «بله، شاید! کیهان شناسان برخی از مسائل را غیر قابل حل می دانند و معتقدند که جواب آن ها صد سال یا دویست سال بعد معلوم می شود. برخی از مسائل را نیز در ده سال یا بیست سال آینده قابل حل می دانند. وقتی که یک دانشمند به امکان حل قریب الوقوع پاره ای از مسائل علمی پی می برد، بسیار خوشحال می شود و ممکن است چنین

احساساتی از خودش بروز دهد. هاوکینگ، در خوش بینانه ترین حالت، چنین فردی است. یعنی اگر نگوییم این حرف ها ناشی از دغلبازی برای رسیدن به ثروت است، باید بگوییم که او از برخی از کشف های علمی به حدی ذوق زده می شود که ناگهان چنین احکامی صادر می کند».

بررسی: اولاً: این کدام کشف هائی است که هاوکینگ را به شوق آورده و از خود بی خود کرده که سخنان (به قول شما) بچه گانه بگوید-؟ لطفاً یکی دو تا از این کشف ها را نام ببرید. کشفیات بسیار است کدامیک از آن ها او را از خود بی خود کرده است؟ اگر مرادتان همان است که هاوکینگ به ماهوارۀ دبلیومپ نسبت می دهد، خودتان که اساس آن را رد کردید. پس چه چیز می ماند؟

و در واقع این شما هستید که یک «سالبه بانتفای موضوع» را ادعا می کنید، حتی نمونه ای برای موضوع مورد ادعای تان، نمی توانید نام ببرید.

ثانیاً: من نمی گویم هاوکینگ «دغلبازی» می کند همان طور که شما این لفظ را دربارۀ او به کار بردید. می گویم او مطابق بینش و فرهنگ هزار سالۀ دانشمندان غرب، گمان می کند که با این شیوه به علم و دانش جامعۀ خودش و کل اروپا خدمت می کند. اگر این دغلبازی است (که مطابق فرهنگ و بینش ما و مطابق وجدان سالم بشری واقعاً دغلبازی است) به این انگیزه است که هر چه علم است باید به نام غربیان باشد.

این که شما سخنان او را بچه گانه یا دغلبازانه و غیر علمی می بینید به این جهت است که او و امثالش با این شیوه ها می خواهند در یک روند

تدریجی و تا حدودی دراز مدت، اصول استخراج شده از قرآن را به حساب خودشان بگذارند. و این تنها او نیست بل ده ها شخص دیگر در این باره کار می کنند که اگر به مدارک و منابعی که نام بردم مراجعه کنید با اسامی برخی از آنان آشنا می شوید. و چون امروز هاوکینگ به هر صورت و به هر دلیل، سرآمد دانشمندان کیهان شناسی شناخته شده، بخش سنگین این برنامه به عهدۀ اوست.

ثالثاً: مطابق نظر شما هاوکینگ یا دیوانه است که چرت و پرت می گوید، و یا علم و شخصیت علمی خود را به پول می فروشد و این قدر بی شخصیت است که نمونه اش در تاریخ علم پیدا نمی شود.

اما نظر به شخصیت شناخته شده و کیفیت زندگی، و علم و دانش هاوکینگ، هیچ کسی این داوری شما را دربارۀ او نمی پذیرد. و اگر کسی یا کسانی از غربیان می پذیرفتند، پیش از شما به صراحت همین داوری را می کردند. زیرا این خصلت آنان است. همان طور که دربارۀ پوپر گفتند که او یک شیّاد است. و به راستی پوپر یک شیاد بود؛ کتاب «حدس ها و ابطال ها»ی او با آن ضخامت، تنها شرح و بیان یک بیت از اشعار «ابوالعلای معرّی» است که می گوید:

امّا الیقین فلا

یقین انّما

اَقصی اجتهادی اَن

اَظنّ واحدسا

و یک سرقت ادبی و علمی است.

در این جا پرسش این است: چرا شیادی پوپر را (البته نه دربارۀ سرقت

مذکور) به طور مکرر گوشزد کردند، اما دغلبازی هاوکینگ را به زبان نمی آورند؟ برای این که شیادی و دغلبازی در سرقت علوم مسلمانان را وظیفه می دانند، وظیفهٔ قابل تقدیر و تشکر.

عصر ایران می پرسد: «فکر نمی کنید شخصیت هاوکینگ و نوع حضورش در رسانه ها، عاملی انگیزه ساز برای روی آوردن دانش آموزان به علوم طبیعی باشد؟».

استاد: «نه، من اصلاً این حرف را قبول ندارم. این حرف ها نوعی اشتیاق کاذب در مردم و به ویژه جوان ها پدید می آورد و آنها را جذب علم می کند. شاید در ابتدا بعضی ها در نتیجهٔ این حرف ها جذب علم شوند ولی اشتیاق آنها معمولاً دو سه سال بیشتر دوام نمی آورد؛ زیرا به تدریج در می یابند که علم عرصه ای کاملاً متفاوت از آن چیزی است که آنها در آغاز تصور کرده بودند. یعنی بعد از اینکه وارد کار علمی شوند، می بینند که یک دانش پیشه گاه باید ده ها سال زحمت بکشد تا یک یافتهٔ کوچک علمی به دست آورد. مثلاً گروه های علمی چند صد نفره یا چند هزار نفره باید زحمت بکشند تا یافته هایی کوچک در علم فیزیک به دست آید».

بررسی: 1- روشن نیست که جناب استاد این موضوع را دربارهٔ رسانه ای شدن هاوکینگ نمی پذیرد، یا این رابطه را می پذیرد اما اصل چنین برنامه ای را غلط می داند؟-؟

2- اکنون که شخصیت هائی مثل جناب استاد را در کیهان شناسی داریم، چرا از لاک تقلید از غربیان بیرون نمی آئیم و مانند اساتید و

دانشمندان بس گرانقدر نانو و فیزیک هسته ای، افتخار نمی آفرینیم، و در کیهان شناسی هنوز نه فقط تقلید بل دست تکدی به سوی غربیان دراز کرده ایم، آن هم نه به سوی غربیان امروزی، بل به آب و هوای غرب قرن هفده و هجده که ربوبیت خدا را به زیر سؤال بردن، و علم و شعور انسان را از خدا شناسی معاف داشتن، نشان روشنفکری و نشان دانشمندی و مُد روز بود. البته برای دانشمندان دون پایه که می خواستند با چنین ژستی به آوازه و نامی برسند.

3- استاد محترم ما این نظریهٔ «نادرست بودن برنامهٔ تشویقی مذکور» را به عنوان یک فیزیکدان، ابراز می کنند؟ در حالی که صحت و عدم صحت این برنامه در تخصص انسان شناسی، و روان شناسی، است و هیچ ربطی به فیزیک و فیزیکدان ندارد. این رفتارشان با سخنان قبلی شان، کاملاً متناقض است.

استاد ادامه می دهد: «در نشریات علمی مقالاتی با سه هزار اسم منتشر می شود. یعنی سه هزار نفر زحمت کشیده اند تا این مقاله منتشر شود. شما ببینید چقدر زحمت کشیده می شود تا چنین مقالاتی نوشته شود. تازه نهاد های علمی باید کلی تلاش کنند تا بودجه های لازم برای آنها تصویب شود و بعد سال ها کار می کنند تا نیم صفحه گزارش علمی منتشر شود».

بررسی: اجازه بدهید من هم مانند جناب استاد، یک اظهار نظر روان شناسی بکنم (البته با هزار پوزش از حضرت استاد): بلی بدین گونه غربی ها ما را مرعوب می کنند؛ با این بیان استاد، و با این خود کم بینی و عدم اعتماد

به خود، دیگر چه کاری از ما ها در کیهان شناسی ساخته است؟ این جاست که باید به اعتماد به نفس دانشمندان نانو و فیزیک هسته ای صد آفرین گفت و به فکرشان، روحیه سلیم شان و وجودشان، افتخار کرد. پس معلوم می شود که کلاه مان در رشتهٔ کیهان شناسی پس معرکه است و باید سر جای حقارت آمیز خودمان بنشینیم و دانشجویان را نیز به دنبال رشته های دیگر بفرستیم.

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد

آن چه خود داشت زبیگانه تمنّا می کرد

با وجود این مرعوبیت، هیچ توقع ندارم کسی در این کشور ادعاهای من را در کیهان شناسی بپذیرد. لیکن از آن خانم دانشمند که از امریکا به یاری من برخاست از ته دل ممنون هستم.

عصر ایران می پرسد: «در واقع شما می فرمایید هاوکینگ در علم مثل ویترینی است که ارتباط چندانی با داخل مغازه ندارد».

استاد: «بله، دقیقاً. من معتقدم این نوع ورود دانشمندان به رسانه ها، نه تنها به علم بلکه به کل جامعه ضرر می زند».

بررسی: در داخل مغازه خیلی چیزها هست، آنچه در ویترین گذاشته شده، لفافّهٔ بسته بندی آن، و یا بگوئید مارک آن، جعلی است. هاوکینگ خیلی خوب می داند چه می گوید؛ واماندگی او در این است که اشیاء سرقتی داخل مغازه را به نوعی با مارک غربی در ویترین بگذارد، اما ظاهراً هنوز راهی که او و امثالش را از بی ربط گوئی، برهاند پیدا نکرده اند، و

به همین دلیل متهم به هذیان گوئی می شوند.

می پرسد: «هاوکینگ در سخنان اخیر خودش گفته است: «جهان می تواند به طور خود به خود، خودش را از هیچ به وجود بیاورد». لطفاً این جمله را کمی بشکافید و بعد بفرمایید که این رأی در دنیای فیزیک و نجوم امروز تا چه حد قابل قبول است».

پاسخ استاد: «هیچ» در فیزیک معنای خاصی دارد. یعنی متفاوت از لفظ هیچ در زبان مردم عادی است. هیچ در فیزیک یک میدان است. بنابراین هیچ در فیزیک چیز خاصی است. وقتی که ما در رسانه ها و برای مردم عادی می گوییم جهان می تواند خودش را از هیچ به وجود بیاورد، با توجه به معنای لفظ هیچ در ذهن عموم مردم، در واقع داریم می گوییم برای پیدایش جهان نه خدا لازم است و نه ماده. پس باید بیشتر توجه کرد و جلوی تعبیر اشتباه این گزاره را گرفت.

بررسی: یعنی مراد هاوکینگ و دیگر دانشمندان از «هیچ» یک شیئ است؛ یک شیئ موجود. و مرادشان «عدم» نیست. بنابر این هاوکینگ در مقام انکار وجود خدا نیست، همان طور که در یکی از مصاحبه هایش گفته است که او مجموع جهان و قوانین جهان را خدا می داند و این نیز سخن جدیدی نیست؛ برخی از قبایل هند در حدود 4000 سال پیش به این «همه چیز خدائی= وحدت موجود» معتقد بودند، و در قرن دوم هجری این باور توسط «معبد نو بهار» و «معبد بهارستان» به درون ایران و سپس به

میان ممالک اسلام سرایت کرد و به نام تصوف همه جا را گرفت و فکر و اندیشهٔ مسلمانان را زیر رسوباتی از خیالات مدفون کرد که نتوانستند از علوم قرآن بهرمند گردند. و هنوز

هم تحت عنوان عرفان(!) در بازداشتن مسلمانان از قرآن و اهل بیت(ع) به شدت کار می کند و مورد تشویق غربیان نیز هست.

می پرسد: «میدانی که در فیزیک «هیچ» نامیده می شود، چه ویژگی هائی دارد؟».

پاسخ استاد: «این میدان تولید انرژی می کند و واقعیت فیزیکی در پشت آن وجود دارد. کما اینکه خلاء در فیزیک ویژگی های زیادی دارد. و اصلاً انرژی از خلاء بوجود می آید».

بررسی: 1- فرمایش استاد درست است، اما آن «واقعیت فیزیکی در پشت آن» را و ماهیت و چگونگی آن را هنوز توضیح نداده اند. و نیز چگونگی «انرژی از خلاء به وجود می آید» را نیز شرح نداده اند. و این بحث غیر از تحول و تبدل ماده و انرژی به همدیگر است، که غربیان به گوشه ای از این راز پی برده اند اما ناقص است.

از نظر قرآن، انرژی در جهان به دو نوع است:

1- انرژی هائی که به طور متعامل با ماده در تحوّل و تبدل هستند. و دربارهٔ این نوع می توان گفت: هر ماده از انرژی به وجود آمده و هر انرژی از ماده به وجود آمده است. و تنها این نوع انرژی ها هستند که در پشت شان، واقعیت فیزیکی وجود دارد.

2- انرژی های بکر که به طور مداوم در مرکز جهان به وجود می آیند، و خوراک دائمی جهان می شوند برای بزرگ شدن و گسترش دائمی جهان، که پیشتر به اشاره رفت. و در پشت این انرژی های بکر، واقعیت فیزیکی وجود ندارد. و این سخن یک باور غیر فیزیکی نیست بل خود فیزیک و بویژه «قانون گسترش جهان» و دیگر قوانین آن، آن را اثبات می کنند.

برای شرح این موضوع بس مهم، کتاب «قرآن و نظام رشته ای جهان» را تقدیم کرده ام. و نیز در دیگر نوشته هایم.

می پرسد: «مفهوم «عدم» در فلسفه، در فیزیک معادل دارد؟».

پاسخ استاد: «نه. این مفهوم در فیزیک اصلاً به کار نمی رود. حتی مفهومی نزدیک به این مفهوم نیز در علم فیزیک وجود ندارد. ما در فیزیک خلاء و هیچ داریم اما عدم نداریم».

بررسی: 1- هیچ کس «عدم» ندارد، مگر فیلسوف به وجود «عدم» معتقد است؟ عدم، عدم است.

2- همان طور که پیشتر بیان شد، در فیزیک دون پایه، جائی برای بحث از مفهوم عدم نیست. زیرا فیزیک به موجود می پردازد نه به عدم. امّا وقتی که در افق های بالا، فیزیک به «خود شناسی» می رسد، یعنی فیزیک، جهان فیزیک را (دستکم در کلیات) شناسائی می کند می پرسد: آن سوی این جهان فیزیکی، چیست؟ و این جاست که نیوتن و اینشتین،

فیلسوف هم می شوند؛ فیلسوف در هستی شناسی و خدا شناسی، نه فیلسوف در امور اجتماعی.

فلسفه دو نوع است:

الف: فلسفه ای که مدعی است که مادر علوم است و هر علمی باید از او متولد شود. این را «فلسفهٔ مقدم»- یعنی مقدم بر علوم- باید نامید.

ب: فلسفه ای که از علوم زائیده می شود و ثمرهٔ عالی علوم است، محصول علم است. این را «فلسفهٔ مؤخّر» باید نامید. که قرآن به این نوع دوم ارزش می دهد و نوع اول در نظر مکتب قرآن و اهل بیت(ع)، «سراب» است؛ خواه فلسفه های یونانی باشد و خواه فلسفهٔ کانتی و دکارتی و... باشد.

می پرسد: «به نظر شما هاوکینگ «هیچ» را در معنای فیزیکی اش به کار برده است؟».

پاسخ استاد: بله. از اواسط دهه 1960، مدلی در کیهان شناسی پدید آمد که بر اساس این مدل، جهان و عالم ماده از هیچ تولید می شود. هنوز هم در کیهان شناسی کسانی طرفدار این مدل اند.

بررسی: ناچارم باز حقیقتی را بگویم گرچه خیلی ها آن را باور نکنند: اولاً در اواسط دههٔ 1960 نبود، در اول دهه 1980 بود. یعنی غربیان حدود 16 سال، پیدایش این نظریه را به زمان پیش، بردند تا مدعی شوند که این نظریه پیش از کتاب «تبیین جهان و انسان» از یافته های خودشان بوده است. حتی امروز هم (که در برخی مصاحبه های شان دیده می شود)

به تدریج اصول محتوای آن کتاب را تکه تکه و بخش به بخش به تاریخ های پیش از آن نسبت می دهند. در حالی که مانند هاوکینگ در توجیه آن ها با اصول خودشان درمانده شده و سخنان بی ربط می گویند که به قول استاد بچه گانه می شود.

در دهۀ 1960 (همان طور که خود استاد در اوایل همین مقالۀ عصر ایران گفته است) تازه چیزی به نام «بیگ بنگ = مهبانگ» کشف شد که بیشترین افتخار را برای هاوکینگ آورد. و پس از این ره آورد بزرگ بود که افکار به مرحلۀ پیش از مهبانگ منتقل شد و پرسش «آنچه مهبانگ در آن رخ داده، چه بوده؟» و نیز «پیش از آن، چه چیز و چه سرگذشتی بر جهان گذشته؟»، به طور روشن و فراز مطرح شد.

بنابراین همزمانی کشف مهبانگ با کشف آن میدان تولید انرژی که «هیچ» نامید شده، اساساً امکان ندارد.

ثانیاً: به عبارت «جهان و عالم ماده از هیچ تولید می شود» که با صیغۀ مضارع استمراری آمده؛ یعنی در همین حالا هم تولید شدن ماده و انرژی، از آن هیچ، ادامه دارد.

اگر چنین است و از اواسط دهۀ 1960 پی برده اند که انرژی و ماده به طور مستمر از آن هیچ تولید می شود، پس چرا در این همه کتاب ها و مقالات شان در دهۀ 1970، سخن از «انبساط جهان» آورده اند؟ دربارۀ گسترش جهان اگر به «انبساط» معتقد شوید، گسترش جهان بادکنکی می شود. و اگر معتقد باشید که این گسترش به وسیله تولید مستمر ماده و

انرژی از «هیچ» است پس باید اصطلاح «انبساط» را در این مسئله کنار بگذارید. زیرا جهان از تولیدات آن «هیچ» می خورد و بزرگ می شود. و این همان اصل است که این طلبهٔ کوچک مکتب قرآن و اهل بیت(ع) از آن مکتب استخراج کرده است. که یغما گران این گونه به تاراج می برند.

هنوز هم آنان که در کانون سیاست علمی غرب، قرار ندارند از لفظ «انبساط» استفاده می کنند.

ثالثاً: در همان دههٔ 1970 باز در فاز احتمالات، سخن از «انقباض جهان در پایان انبساط» به میان آورده اند، و هنوز هم برخی ها که در آن کانون قرار ندارند سخن از «انقباض» می گویند. اگر جهان از تولیدات آن «هیچ» به طور مداوم می خورد و بزرگ می شود، چرا باید دوباره منقبض و کوچک شود؟

رابعاً: مراد از «هیچ» در این اصطلاح فیزیکدانان، یعنی «چیزی که نه ماده است و نه انرژی». و این یعنی آن «هیچ» هیچ پشتوانهٔ فیزیکی ندارد. بنابر این، این فرمایش استاد با آنچه که فرمود «واقعیت فیزیکی در پشت آن وجود دارد» دقیقاً متناقض است.

فرمودند: هیچ به معنی عدم نیست. در این جا هم فرمودند آن هیچ ماده و انرژی نیست بل ماده و انرژی از آن «هیچ» به وجود می آیند. این «هیچ»- که به قول استاد نه ماده است و نه انرژی، و عدم هم نیست- را در آن کتاب ها و مقاله ها، به روشنی شرح داده ام.

خامساً: این «هیچ» که نه ماده است و نه انرژی، پس یک امر فیزیکی

نیست. و چگونه فیزیکدانان به عنوان فیزیکدان دربارۀ آن ابراز نظر کرده اند؟ در حالی که استاد ما در پاسخ اولین پرسش های این مصاحبه فرمود که من به عنوان فیزیکدان نمی توانم دربارۀ وجود خدا و یا اثبات وجود خدا اظهار نظر کنم.

آیا فیزیک می تواند دربارۀ چیزی که نه ماده است و نه انرژی اظهار نظر کند و نام آن را «هیچ» بگذارد. اما دربارۀ خدا نباید حرفی بزند؟ !؟ !

اگر کسی بگوید همان چیزی که شما با این بیان تان نام آن را هیچ می گذارید و آن را وجود می دانید نه عدم، همان را ما خدا می نامیم، چه جوابی دارید؟ مگر بحث سر لفظ است که لفظ هیچ با «ه، ی، چ» است و لفظ خدا با «خ، د، ا» است. این بدیهی چرا باید برای استاد ما مجهول باشد؟

تذکر: اما آنچه حضرت استاد «هیچ امّا غیر عدم» می نامد، خدا نیست. «اَمر» است که در ادبیات قرآن مادۀ اولیۀ جهان به وسیله آن پدید آمده، و نیز خوراک جهان نیز به طور مستمر توسط آن، ایجاد و فراهم می شود. زیرا که خداوند «لم یلد» است چیزی از او تولید نمی شود؛ نه ماده و نه انرژی و نه چیز دیگر از چیزهای فیزیکی. شرح بیشتر در آن کتاب ها و مقالات که نام برده شدند.

اکنون: اگر حضرت استاد نگاه لطف آمیز علمی بفرمایند می بینند که فیزیک به خوبی و به روشنی وجود خدا را اثبات می کند. و از آن نوع بیان که در اول مصاحبه، روش و منش علمی خود قرار داده بودند، منصرف می شوند و ذهن دانشجویان جوان نه تنها خراب نمی

شود بل در صحیح ترین نوع از «برقراری رابطه دانشجو با دانش رشتهٔ خودش» قرار می گیرند.

می پرسد: «اما عموم افرادی که آن جملهٔ هاوکینگ را می خوانند، هیچ را به معنای عدم تلقی می کنند».

پاسخ استاد: «بله. به همین دلیل می گویم که دانشمندان نباید در رسانه ها این گونه حرف بزنند. بسیاری از مفاهیمی که در فیزیک به کار می روند، معنای شان متفاوت از معنای همین مفاهیم در زبان محاوره است».

بررسی: بله، هر علمی چنین است و اصطلاحات خاص خودش را دارد. اما در این تسمیهٔ چیزی که موجود است نه عدم، با لفظ «هیچ» یک راز ویژه ای هست که در دیگر اصطلاحات علم فیزیک نیست. چرا باید نام چیزی که آن را «عدم» نمی دانیم، «هیچ» بگذاریم؟ انگیزهٔ انتخاب این واژه چیست؟

آیا برای این است که نمی خواهند نام خدا را به زبان بیاورند؟ پیشتر بیان شد که چنین نیست اکثریت قریب به اتفاق فیزیکدانان و کیهان شناسان، این گونه پرهیز کودکانه از نام خدا نداشته اند و ندارند، حتی هاوکینگ و واینبرگ.

علت این نامگذاری برای پوشانیدن آن سنت هزار ساله است که اشاره شد. تعبیر از چیزی که عدم نیست با هیچ، یک تعبیر کاملاً غلط است. اما چاره ای ندارند باید در این سنت دربارهٔ تملک اصول قرآنی، گام به گام و به تدریج پیش بروند.

عصر ایران می پرسد: «فیزیک و نجوم با ماقبل «هیچ» کاری ندارند؟».

پاسخ استاد: «هیچ چیزی نیست که با طبیعت مرتبط باشد و فیزیک با او کاری نداشته باشد. قبل از «هیچ» هم برای فیزیکدان ها مهم است. ما هر تعریفی که از «هیچ» بدهیم، ماقبل آن هم برایمان اهمیت دارد. مگر اینکه بگوییم ماقبل «هیچ» فاقد زمان بوده است؛ یعنی با آفرینش کیهان از هیچ، زمان هم به وجود آمده است».

بررسی: 1- وقتی که در تعریف «هیچ» فرمودید نه ماده است و نه انرژی، دقیقاً آن را از زمانمندی خارج کردید. زیرا:

ماده منهای زمان = ماده منهای ماده.

و همچنین است انرژی منهای زمان = انرژی منهای انرژی.

و برعکس: زمان منهای ماده و انرژی = زمان منهای زمان.

پس: بعد از آن که ماده بودن و انرژی بودن را از آن «هیچ» سلب کردید، دیگر هر تعریفی دربارۀ آن بدهید، دارای زمان نخواهد بود.

بنابر این آن «هیچ» به هیچوجه زمانمند نیست و نمی تواند باشد، یعنی یک امر فیزیکی نیست. اما در عین حال هم فیزیک و هم جناب عالی و دیگران به عنوان فیزیکدان، درباره اش این همه احکام صادر فرمودید.

و در این جا ثابت می شود که آنچه در اول مصاحبه فرمودید «من به عنوان فیزیکدان نمی توانم دربارۀ وجود خدا سخن بگویم»

و یا «فرمودید فیزیک در اثبات و نفی موضوع غیر فیزیکی، خنثی است» با این فرمایش تان دربارۀ این «هیچ» دقیقاً متناقض است.

و به همین دلیل عرض کردم آن سخنان شما در آب و هوای قرن هفده و هجده است و گفتمان علمی نیست، بل عکس العمل برخی از اهل علم در برابر کلیسای فاقد علم و مانع علم، و نیز در برابر انجیل فاقد علم و مانع علم، بود؛ یعنی عکس العمل بود نه عمل، واکنش رفتاری در برابر رفتار بود نه کنش علمی.

2- درست است: هر چیزی که با طبیعت مرتبط باشد فیزیک با آن سروکار دارد. و خودتان ثابت کردید که لازم نیست طرفین این ارتباط هر دو فیزیکی باشند، زیرا توضیح دادم که آن «هیچ» چیز فیزیکی نیست. و بر بیان شما افزودم که آن «هیچ» زمانمند هم نیست.

پس: فیزیک می تواند با غیر فیزیک مرتبط باشد همان طور که با آن «هیچ» ارتباط دارد.

3- اما ماقبل آن «هیچ»:

فرمودید «ما هر تعریفی از هیچ بدهیم، ما قبل آن هم برای مان اهمیت دارد. مگر اینکه بگوئیم ما قبل «هیچ» فاقد زمان بوده است».

عرض کردم که مطابق عین فرمایش شما خود آن «هیچ» فاقد زمان است، و این یک بدیهی در دانش فیزیک است. پس چیز فاقد زمان نیز برای فیزیک و برای شما اهمیت دارد.

اما شما به عنوان فیزیکدان (و هر فیزیکدان دیگر به عنوان فیزیکدان)

ص: 100

می توانید به ما قبل(1)

آن «هیچ» هم بپردازید. زیرا با آن «هیچ» که با فیزیک مرتبط است سروکار دارید. و «مرتبطِ مرتبط، مرتبط است».

ماده از انرژی به وجود می آید، و انرژی از آن «هیچ» تولید می شود. آن «هیچ فاقد زمان» نیز فعل یک فاعل فاقد زمان است که ما به آن خدا می گوئیم. آن «هیچ» امر خدا، فعل خدا است. و خدای نیوتن و اینشتین نیز همین خداست نه خدای کلیسا.

و این است مراد از آن چه مکرر عرض کردم: فیزیک در افق بالاتر رابطهٔ بس قوی و اساساً «رابطه وجودی» با وجود خدا و اثبات وجود خدا دارد. و این، در افق بالاتر اساسی ترین مسئله و والاترین ثمرهٔ فیزیک است و لذا قرآن این همه در فیزیک و کیهان شناسی بحث می کند.

البته در این جا نیز به آن شرمندگی که پیشتر گفتم، اعتراف می کنم.

عزیز من و سرور من، نه خدای قرآن و اهل بیت(ع) را با خدای انجیل و کلیسا یکی بگیرید، و نه قرآن و اهل بیت(ع) را با انجیل کلیسا و مبشّرین مسیحیت یکسان بدانید.

برای یک فیزیکدان، کفر بر خدای کلیسا، هم سزاوار و هم حقیق است، بل عین علم و دانش است. نه انکار خدای اسلام تشیعی.

4- بلی کاملاً درست است که: با آفرینش کیهان از آن «هیچ» زمان هم

1- مراد از «ما قبل» تقدم رتبی است نه اصطلاح زمانی.

به وجود آمده است. این موضوع را در کتاب ها و مقاله های مذکور شرح داده ام.

و امّا «پشتیبان»: استاد در پاسخ سؤال پیش در معرّفی «هیچ» فرمودند «این میدان تولید انرژی می کند و واقعیتی فیزیکی در پشت آن وجود دارد». و در پاسخ سؤال دیگر فرمودند «قبل از هیچ» هم برای فیزیکدان ها مهم است، ما قبل آن هم برای مان اهمیت دارد».

و روشن شد که خود آن چیز موجود که نامش «هیچ» شده است، یک موجود فیزیکی نیست. پس چگونه آنچه «در پشت آن قرار دارد» و «ما قبل» آن است، فیزیکی می شود !؟ ! حضرت استاد به مسئلۀ به این بدیهی توجه نمی کند.

بنابر این روشن شد که این «میدان ویژۀ تولید انرژی» یک چیز فیزیکی نیست و آنچه در پشت آن و ما قبل آن است نیز فیزیکی نیست. و همان، خدا و خالق فیزیک و جهان فیزیکی است.

ببینید؛ دانش فیزیک با چه وضوح و به چه روند زیبا و دلنشین علمی، وجود خدا را اثبات می کند. و دانشمند فیزیک اگر دچار آفتی نباشد همان می شود که قرآن مدال اول خدا شناسی را به او می دهد: «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ». و دانشمند تجربی را در رأس هرم «العلماء» قرار می دهد. همان طور که در اوایل این جزوه به شرح رفت.

هشدارِ قرآن به دانشمند تجربی: قرآن در حالی که اولین مدال را به

عالم تجربی می دهد (که به شرح رفت) یک هشدار جدی نیز به دانشمندان می دهد، می گوید: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذی آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ- وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ...»: و بر مردم بازگو کن سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم، لیکن او آن ها را مانند پوست (از کانون جان خود) دور کرد. در نتیجه، شیطان در پی او افتاد، و از مغبون ها گشت.- و اگر می خواستیم، بینش او را به وسیلهٔ همین آیات به افق های بالا می بردیم لیکن او خود به زمین چسبید و از هوای نفس پیروی کرد. (آیه های 175 و 176 سورهٔ اعراف).

لغت: پوست انداخت. مانند (مثلاً) پوست اندازی مار. بدیهی است آنچه مار به صورت پوست از خود می اندازد، چیزی از وجودش بوده لیکن از اول به درون وجود او تعلق نداشته، پوست بود که انداخته شد. دانشمندی که رابطه اش با دانش، رابطهٔ پوستی باشد بهرهٔ متین و ماندگار از آن نخواهد داشت، دانشش یک قیافهٔ برونی است برای او، و دانش در کانون وجود و شخصیت او ننشسته است و مانند پوست، جدای از ذات او می گردد.

و شیطان مشتری چنین دانشمندی است. و چنین دانشمندی مغبون (غاوی) است، که ارزشمندترین نعمت وجودی خودش را از دست داده است.

«أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»: مصرانه به زمین چسبید: اصرار داشت که نگاه و

بینشش به سوی افق های بالاتر علمی، نرود.

«وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها»: اگر می خواستیم او را با همان آیات که دانش آن ها را به او داده بودیم، به افق های بالا می بردیم. چرا نخواستیم؟ چون او خود به زمین چسبید و خودش نخواست.

توجه: دربارۀ تفسیر این آیه در متون تفسیری افسانه ای آورده اند که منشأ آن تمیم داری کابالیست و یهودیانی مانند کعب الاحبار کابالیست و وهب بن منبّه است.

همان قرآن که بالاترین ارزش علمی را به علمای تجربی می دهد (و به شرح رفت)، چنین اخطار و هشداری هم به آنان می دهد.

عصر ایران می پرسد: «الان مفهوم «خدا» برای فیزیکدان ها و منجمان تا چه حد زنده است؟».

پاسخ استاد: «این یک امر کاملاً شخصی است».

بررسی: اما خودتان به عنوان یک فیزیکدان به آن «هیچ فاقد زمان» و «پشتیبان آن» رسیدید، نه به عنوان امر کاملاً شخصی.

استاد ادامه می دهد: «ممکن است شما آمار بگیرید و بگویید فلان درصد دانشمندان به خدا اعتقاد دارند یا ندارند؛ مثلاً مجلهٔ نیچر هر چند وقت یکبار این کار را می کند. نتایج آمارگیری چند سال پیش این مجله- که الان درست به خاطر ندارم که جامعهٔ مطالعاتی اش، دانش پیشگان انگلستان بود یا دنیا- نشان می داد که در قیاس با صد سال پیش، درصد

دانش پیشگانی که به خدا اعتقاد ندارند، افزایش یافته است».

بررسی: 1- جای تاسف است؛ حضرت استاد طوری به نیچر تمسک می کند که گوئی وحی منزل است. نیچر در این گونه آمارها که آمارهای اجتماعی هستند نه علمی تجربی، دروغگوترین، سیاسی ترین و مامورترین مجلّه است.

من هم به اروپا سفر کرده ام (چند بار). با اساتید متعددی صحبت کرده ام، اتفاقاً این موضوع یکی از اصلی ترین چیزی بود که به دنبالش بودم، نه تنها آمار ملحدان رو به افزایش نیست بل به شدّت رو به افول است در حدی که نمی توان به راحتی یک دانشمند ملحد هم پیدا کرد، آن هم الحاد در «ربوبیت» نه در وجود خدا.

شاید در زیست شناسی یک فردی پیدا شود (که با وجود اعتقاد داروین به خدا) در «ربوبیت» ملحد باشد، وقتی کمی درباره اش تحقیق می شود، معلوم می گردد که الحاد او برخاسته از اندیشهٔ علمی او نیست، منشأ عقدهٔ روانی دارد. و همچنین دربارهٔ علمای فیزیک و غیره.

و در گفتمان یک ساعته ای با یکی از آنان، معلوم شد که چون دختر عمویش در عشق و زندگی همسری، به او خیانت کرده؛ رهایش کرده و دیگری را بر او ترجیح داده، آقای دانشمند با خداوند مشکل پیدا کرده است که: اگر خدائی وجود داشت این چنین نمی شد. اگر این گونه افراد را کنار بگذاریم، حتی یک نفر هم پیدا نمی کنید که دانشمند (به ویژه دانشمند فیزیک و کیهان شناسی باشد) و ملحد باشد. حتی در ربوبیت.

جهان عموماً و بویژه دانش و دانشمند در جهان، همگی به سرعت رو به سوی اعتقاد به خدا می روند و نیچر آمار معکوس می دهد. و اگر نیچر بگوید آمار دانشمندانی که یکشنبه و یا هیچوقت به کلیسا نمی روند رو به افزایش است، شاید درست باشد.

استاد ما به خود اجازه می دهد که در قرآن و پیام های علمی قرآن تردید کند، بل آن را رد کند (همان طور که در این مصاحبه شان فرمودند) امّا به خود اجازه نمی دهد ذرّه ای در آمار نیچر (این مجلّهٔ کابالیستی) تردید کند(!!!). در حالی که هرگز وقتی برای قرآن شناسی صرف نکرده است.

یک موضوع بس مهم: آنچه من در اروپا یافتم این است که آنان در محیط علمی نیز سیاست را فراموش نمی کنند، آنان از اعتقاد مسلمانان به خدا، به شدّت می ترسند. زیرا بدیهی است که اگر دانشجویان و دانشمندان مسلمان به خداوند معتقد باشند بی تردید به خدای قرآن معتقد خواهند شد نه به خدای کلیسا زیرا خدای کلیسا را خود آنان در اصل نمی پذیرند تا چه رسد به دانشمندان مسلمان. و در این صورت سروری و آقائی که بر جهان دارند در معرض خطر قرار می گیرد.

و از جانب دیگر نیز دانشمند و دانشجوی مسلمان، توجه نمی کند که آنان کدام خدا و کدام دین را رد می کنند، در نتیجه برخی تحت تأثیر آنان قرار می گیرند.

با دانشجوی ایرانی که در کمبریج تحصیل می کرد بحثی داشتم بالاخره

به این نتیجه رسیدیم که خدای اهل دانش اروپا غیر از خدائی است که دین می گوید. آقای دانشجو واژه «ادیان» را به کار می برد. گفتم نگو ادیان، بگو دین مسیحیت، آنان که شناختی از اسلام ندارند.

گفت: عده ای از آنان سال ها دربارۀ اسلام تحقیق کرده اند.

گفتم: دکتر شریعتی می گوید «ماسینیون 40 سال دربارۀ حضرت فاطمه(ع) تحقیق کرده است». ماسینیون بهتر می دانست که یک زنی که فقط 18 سال عمر کرده آن هم در محیطی که نه دانشگاه داشت و نه چیزی شبیه مدرسه، سزاوار 40 سال تحقیق باشد، بی تردید راه او و خدای او نیز حق است. امّا تعصب، آن هم تعصب لجوجانۀ غربیان، مانع از اعتراف به حقایق است. آنان حتی در میان خودشان نیز دربارۀ هر چیز شدیداً تعصب دارند. انگلیسی ها از سماور استفاده نکردند که اختراع روس ها است. تا چه رسد که خدا و دین مسلمانان را بپذیرند.

قصد اهانت ندارم، اما همگان می دانند که مراکز علمی غربی کاملاً مراکز کابالیسم است. و ابلیس بنیانگذار و رهبر کابالیسم به طور کاملاً دانسته و آگاهانه و در عین اعتقاد به خداوند، زیر بار حق و حقیقت نرفت. و ابلیس دانشمندترین موجود است.

مگر قرار است هر دانشمندی به دانش خود عمل کند و در دنیا هیچ عالم بلا عمل نباشد؟ !.

2- درست است هر آماری محتاج «تحقیق گسترده است» نه با تقلید از نیچر که مدعی تحقیق باشد.

ص: 107

عصر ایران می پرسد: «الان اکثر چهره های جامعۀ علمی (به همان معنای ساینتیست ها) به خدا اعتقاد ندارند؟».

استاد: «هیچ معلوم نیست. اصلاً نمی توان با اطمینان چیزی در این باره گفت. هر اظهار نظری در این باره منوط به انجام تحقیقی گسترده است، که در آن باید عبارت «اعتقاد به خدا» معلوم باشد به چه معنی است».

بررسی: جناب پرسش کننده به استاد القاء می کند که بگوید: «بلی اکثر چهره های علمی به خدا اعتقاد ندارند» اما حضرت استاد زیر بار آن نمی رود و بیش از آنچه قبلاً گفته، با آقای پرسشگر همگام نمی شود.

می پرسد: «ریچارد داوکینز در یکی از سخنرانی هایش خطاب به حاضرین در جلسه می گفت شما همه دانش پیشه هستید و بنابر این ممکن است ده درصدتان به خدا اعتقاد داشته باشید».

پاسخ استاد: «ولی او این حرف را در جمع خاصی بیان کرده است. اما ما در دنیا بیش از یک میلیون دانش پیشه داریم و باید از این یک میلیون نفر آمارگیری کنیم».

بررسی: 1- جناب پرسشگر همه جا را گشته آماری برای ملحدان پیدا نکرده، به جمله ای در ضمن سخنرانی یک شخص، متمسک شده که خود آن شخص نیز آماری در اختیار ندارد.

2- فرض کنید همۀ حاضران در آن جلسه به وجود خدا معتقد باشند، کسی از آنان به سخن آقای ریچارد اعتراض نمی کند، زیرا هر کدام گمان

می کند که یکی از آن ده درصد است.

3- به قول استاد، ممکن است آن حاضران، اشخاص خاص بوده اند.

4- اما از بیان استاد نیز معلوم نمی شود که مرادش این است که ممکن است تعداد معتقدین بیش از ده درصد باشد، یا مرادش این است که همان ده درصد را نیز مضایقه کند.

5- در مباحث بعدی روشن خواهد شد که مراد داوکینز، عدم اعتقاد به خدای کلیسا است.

می پرسد: «شما هیچ آمار دقیقی از میزان خدا باوری دانشمندان علوم طبیعی کشورهای پیشرفته ندارید؟».

پاسخ استاد: آخرین آمارگیری در این زمینه، همان آمار مجلهٔ نیچر بوده است که نشان می داد بیش از پنجاه درصد از ساینتیست ها به خدا اعتقاد نداشتند. البته باید دید که نشریه نیچر از چه گروهی و دقیقاً از چه کشورهایی آمار گرفته است».

بررسی: 1- باز هم آمار نیچر. و سخن استاد معلوم نیست که آمار واقعی را کمتر از آن، احتمال می دهد یا بیشتر.

2- بر فرض که در کشورهای پیشرفته هیچ کسی به خدا معتقد نیست. این دلیل علمی است؟! یا تحریک جوانان به تقلید دربارهٔ مسئلهٔ بس مهم خدا و خدا شناسی!؟! و به کار گیری لفظ «پیشرفته» جز تحریک حس تقلید، معنائی دارد؟

می پرسد: «به نظر شما چرا با پیشرفت علم اعتقاد به خدا هم در بین

دانشمندان در حال کمرنگ شدن است؟».

نگاهی به ساختار سؤال: آقایان تا این جای مصاحبه تنها یک آمار از نیچر دادند که عدم اعتقاد به خدا در میان دانشمندان رو به افزایش است (با صرفنظر از آنچه دربارۀ دروغگوئی نیچر در امور اجتماعی بیان شد) که حتی بر اساس همان آمار نیز «همگامی افزایش عدم اعتقاد با پیشرفت علم» نبود. این رابطه را جناب پرسشگر از پیش خودش درست کرده و به طور «ارسال مسلّم» به زبان می آورد. چه کسی، کدام منبعی گفته است با پیشرفت علم اعتقاد به خدا هم کمرنگ می شود.

آقای پرسشگر با این ساختار کلامی یک دور نمای سرتاسر الحادی از جهان غرب نشان می دهد و به ذهن جوانان و دانشجویان ایرانی الحاد را القاء می کند. براستی چنین رفتاری منصفانه است؟! مورد امضای وجدان است؟! در صدد است برای این هدف نامشروع خود تاییدیه ای از زبان استاد بگیرد اما تا حدودی موفق نمی شود.

پاسخ استاد: «ببنیید ما باید این آمار را از لایه های مختلف اجتماعی بگیریم. مثلاً دربارۀ میزان اعتقاد مردم عادی هم تحقیق کنیم. حدس من این است که درصد افراد نامعتقد به خدا در بین مردم عادی بیش از دانش پیشگان باشد. یعنی رشد بی اعتقادی در بین مردم عادی سریع تر بوده است».

بررسی: 1- استاد که هاوکینگ را نکوهش می کرد که خارج از رشتۀ تخصصی خود حرف می زند، خود وارد مباحث امور اجتماعی شده و خارج از تخصص خودش حرف می زند. پس چرا آن همه نکوهش و حتی

سرکوبی را بار هاوکینگ کرد و او را دغلباز خواند؟

2- می فرماید «من حدس می زنم»، در این موضوع قطع و یقین شما چه ارزش علمی دارد، تا چه رسد به «حدس شما»؟! با چه تکیه گاه علمی تخصصی، چنین حدسی را می زنید؟ آیا می توان با «حدس» ذهن جوانان را تخریب کرد؟

3- مرادتان از «بی اعتقادی در بین مردم عادی» چیست؟ توجه کنید آنچه از شما در متن سؤال پرسیده شده «بی اعتقادی به خدا» است، نه بی اعتقادی به احکام کلیسا که فاقد هر نوع علم و علمیت بل ضد مبانی علمی است.

یک واقعیت در جهان غرب هست: مردم در اثر رشد فکری هر روز بیش از پیش به نواقص و کمبودهای کلیسا پی می برند و احکام کلیسا را (باصطلاح) از صافی می گذرانند. با این همه حتی دست از کلیسا هم بر نمی دارند، این همه کلیساهای با عظمت با پول های همان مردم عادی اداره می شوند. همین مردم عادی در سفرهای پاپ استقبال میلیونی می کنند.

در چهار کشور اروپا به درون کلیساهای متعدد و مختلف رفته و تحقیقات گسترده و عمیق کرده ام، هیچ اثری از این «حدسِ» حضرت استاد، ندیدم بل برعکس مردم جامعۀ غرب به سرعت به سوی دین برمی گردند، لیکن با آن صافی گذاشتن که عرض کردم. ظاهراً استاد قدمی به طرف کلیساها نرفته است و تنها تحت تاثیر سخنان دوستان و آشنایان خود قرار گرفته است.

در یکی از این کشورها هشت نفر از دانشجویان لطف کرده و در تحقیق امور اجتماعی به من کمک می کردند (که در این جا نیز از لطف شان تشکر می کنم)، وقتی که از سفر برمی گشتم گفتند: برخی از ما پنج سال و برخی هفت سال است که در این جا هستیم. اما در این چند روز ماهیت این جامعه را شناختیم.

واقعیت این است که برخی ها اگر بیست سال هم در اروپا زندگی کنند، غیر از محدوده ای از ظواهر، چیزی را دریافت نمی کنند. و نمی بینند که دین در اروپا هرگز ضعیف تر از جاهای دیگر نیست، با این فرق که در آن جا دین یک «امر فردی» است و در روابط اجتماعی (حتی در رابطهٔ میان دو دولت نیز) حضور فرازی ندارد. و همین نیز در این دهه های اخیر در حال تحول است. و با تکیه بر همین تحول است که جرج بوش پسر رسماً اعلام کرد: جنگ صلیبی از نو شروع شده است. بوش مانند برخی از مسؤلان ما نیست که هر چه به دهانش آمد بگوید؛ گفتارهای او را پیشاپیش مجمعی از جامعه شناسان تنظیم می کنند. گفتار او محصول حدود 000/400 جامعه شناس است که بر اساس «حدس» سخن نمی گویند و یافته های تخصصی شان است.

4- یکی از خوبی های جامعهٔ غربی این است که هر کسی در دایرهٔ کار خودش سخن می گوید. در جامعهٔ ما هر کسی با هر رشته ای، با تخصص و بی تخصص، دربارهٔ دین حرف می زند. در حالی که نه معنی چهار آیه از قرآن را می داند و نه اطلاعی از تفاوت ادیان مختلف دارد، و با تخیلات و

ذهنیات حدسیات خود، به این مردم و جوانان و دانشجویان نسخه می پیچد. همگان «دین شناس» و متخصص در اصول و فروع دین شده اند. هر چیزی در امروز جهان، تخصصی را لازم دارد (حتی آشپزی نیازمند مدرک کارشناسی، کارشناسی ارشد است. و نیز تولید کود حیوانی محتاج تخصص است) تنها چیزی که همگان می توانند بدون کوچکترین معلوماتی در آن اظهار نظر کنند، دین است.

5- حضرت استاد ابتدا می فرماید «حدس من این است»، سپس بر اساس این «حدس» به نتیجهٔ قطعی می رسد که «رشد بی اعتقادی در بین مردم عادی سریع تر بوده است». پایه «حدس» است اما نتیجه قطعی است!!!!

استاد در ادامه می فرماید: «بنابراین، این امر ربطی به علم ندارد بلکه یک پدیدهٔ اجتماعی است».

بلی: این افتخار ما است(!) که استاد فیزیکدان کیهان شناس ما، علاوه بر «پدیده شناسی کیهانی»، پدیده شناس پدیده های اجتماعی هم هست. از قدیم شنیده بودیم «کار زمین را ساختیم و به آسمان پرداختیم» اما نشنیده بودیم که «کار آسمان را ساختیم و به زمین پرداختیم».

بیماری و مرض بزرگ جامعهٔ ما این است که همگان دین شناسی و جامعه شناسی می کنند.

درست است یک فرد می تواند در چند رشتهٔ متفاوت تخصص داشته باشد، اما اولاً استاد محترم ما چنین است؟ ثانیاً در آغاز مصاحبه اعلام شده که به عنوان استاد فیزیک و نجوم مصاحبه می کند.

در ادامه می فرماید: «البته اوضاع هر کشوری از این حیث متفاوت از کشورهای دیگر است».

بلی این کاملاً درست است؛ مثلاً جامعۀ سوئد بی اعتناترین جامعه است نسبت به کلیسا. اما من در آن جا نیز حتی یک نفر (دانشمند یا عوام) نیافتم که منکر وجود خداوند باشد. اساساً «خدا درکی» فطری انسان است و قوی تر از «خودِ درکی» است. شاید کسی وجود خودش را انکار کند، اما هیچ انسانی ذاتاً نمی تواند خدا را انکار کند. همان طور که سوفسطائیان در واقعیت داشتن جهان تشکیک بل آن را خیال می دانستند اما وجود خدا را انکار نمی کردند.

سپس می فرماید: «مثلاً آمریکا الان پیشرفته ترین کشور دنیا است اما تحقیقات نشان می دهد که هشتاد درصد آمریکایی ها به خدا اعتقاد دارند».

این آمار در جایگاه خودش درست است؛ آن بیست درصد که اعتقاد ندارند، به خدائی که کلیسا تعریف می کند، اعتقاد ندارند. والاّ همان طور که گفته شد هیچ کسی و هیچ انسانی نتوانسته و نمی تواند وجود خدا را انکار کند و نکرده است حتی مارکس. مارکس ماده را ازلی و ابدی می داند. یعنی مجموعۀ جهان و کائنات را ازلی و ابدی می داند و همان مجموعۀ جهان به عنوان یک «واحد دارای اندام های بسیار» خدای اوست. دقیقاً مانند صوفیان ما که خدای شان مجموعه همۀ کائنات است که «وحدت موجود» نامیده می شود.

مارکس می گوید دین افیون جامعه است. اگر دین همان است که کلیسا در زمان مارکس تعریف می کرد، براستی افیون جامعه است.

در ژنو با مرحوم جمال زاده (که ید طولانی در اجتماعیات داشت) یک گفتگوی دو ساعته داشتم می گفت: در این مدت طولانی که در اروپا زیستم حتی یک نفر نیافتم که خواسته ای از خداوند نداشته باشد، امّا کسانی که با وجود اعتقادشان به خداوند بر علیه خدا نیز حرف می زنند کم نیستند؛ خانمی هفته ای یکبار می آید و به نظافت خانۀ من می رسد، روزی به من گفت فلانی خدا گوش ندارد چون خواستۀ من را نمی شنود. این گونه رفتار با خداوند در میان دانشمندان شان نیز یافت می شود.

وقتی یک ایرانی غیر محقق این قبیل سخنان را می شنود گمان می کند که گوینده اعتقادی به خدا ندارد.

استاد می فرماید: «احتمالاً در جهان سوم هم اوضاع به همین شکل است».

بلی ما جهان سومی هستیم، امّا معلوم نیست: اولاً چرا با تکیه بر «احتمالاً» حرف می زنند؟ هر کس می تواند با تکیه بر «احتمالاً» هر سخنی را دربارۀ هر فرد و هر جامعه ای بزند. ثانیاً: با تکیه بر «احتمالاً» سزاوار است دربارۀ اساسی ترین باورهای یک جامعه سخن گفت؟! آن هم از موضع دانش و دانشمندی و استادی؟! مگر دین مردم یک کالای بی صاحب است که بدینگونه مورد بی اعتنائی قرار می گیرد-؟! در این مسئلۀ بس بزرگ «فلّه گوئی» سزا است یا ناسزا؟-؟ مثل این که لازم است ماها به

روانپزشک مراجعه کنیم تا منشأ و انگیزه های فلّه گوئی مان را بشناسیم.

می فرماید: «اما در مردم اروپا عدم اعتقاد به خدا بیشتر است».

این مقایسه میان اروپا و امریکا درست است. زیرا مردان با همتی که اقیانوس را با قایق ها پیمودند و به امریکا رفتند، ژن مردانگی را نیز با خود برده بودند. ظریفی می گفت: روح زنان امریکائی هم به نوعی بوی مردانه می دهد، و روح مردان فرانسوی هم به نوعی بوی زنانه می دهد.

اما همین تفاوت نیز به محور «اعتقاد به خدا» نیست، به محور چگونگی «رابطه با خدا» است. همان طور که از جمال زاده نقل کردم.

می فرماید: «بنابر این عامل اصلی در این جا فقط پیشرفته بودن کشورها نیست بلکه نوع کشور هم مهم است».

بررسی: 1- یعنی پیشرفته بودن عامل عدم اعتقاد به خدا است اما در کنارش نوع کشور هم مهم است.

این آقای پرسشگر و حضرت استاد «پیشرفت» و «عدم اعتقاد به خدا» را لازم- ملزوم قطعی می دانند و به ذهن مخاطب به طور ارسال مسلّم القاء می فرمایند. حضرات آن همه هاوکینگ را نکوهش کردند در حالی که او هرگز در سخنان خارج از رشتهٔ تخصصی اش، چنین ابراز نظرهای بس بی دلیل و بس بی مهابا (که از یک دانشمند کاملاً بعید است) به زبان نیاورده و اینگونه به برقرار کردن ملازمه های بی دلیل نپرداخته است.

اتفاقاً از دیدگاه قرآن، میان علم و دانش، و اعتقاد به خداوند، ملازمهٔ محکم وجود دارد. و اشتباه حضرات در این است که توجه نمی کنند که

آن ملازمه میان پیشرفت علم و بی اعتقادی، که می بینند، میان پیشرفت علم و آئین کلیسا است، نه میان پیشرفت علم و اعتقاد به وجود خدا. و به حدّی این مسئله واضح است که احساس می کنم به «توضیح واضحات» می پردازم.

عصر ایران می پرسد: «شما مردم عادی را کنار بگذارید. سئوال من این بود چرا بی دینی در جهان فعلی در مقایسه با صد سال پیش بیشتر شده است؟».

نگاهی به ساختار سؤال: 1- شما مردم عادی را کنار بگذارید، زیرا هدف جناب پرسشگر در این مصاحبه القاء به ذهن دانشجویان است نه مردم عادی. و در صدد است ذهن آنان را مطابق خواستهٔ خودش بسازد.

2- بیشتر شدن بی دینی امروز، در مقایسه با صد سال پیش، را چگونه و با کدام دلیل مسلّم گرفته و ارسال مسلّم می کنید؟ قضیه برعکس است و جامعه های جهانی به سرعت به سوی دین برگشته و از بی دینی صد سال پیش بر می گردد، از دین خرافی به دین علمی و علمی تر بر می گردد. که در این اوراق به شرح رفت.

3- مراد از «بی دینی» چیست؟ گفتگوی شما به محور «اعتقاد و عدم اعتقاد به خدا» بود، چگونه و چرا به تعبیر عامتر و شاملتر لغزیدید؟ بی دینی به معنی انزجار از «اقانیم سازی» و «سه خدائی» و «دو خدائی» و «چند خدائی» که در مسیحیت، هندو، بودائی و... هست، رو به فزونی است. امّا دینداری به همراه بازنگری ها در همه جای دنیا به سرعت در پیشرفت

است. این واقعیت را در مسافرت به هند، مالزی و سنگاپور (سنگاپور که کثافتخانه و کاروان سرای دنیا است) نیز با تحقیقات گسترده به دست آوردم. و این روند را که در اروپا دقیقاً مشاهده کرده بودم، در این کشورها نیز مشاهده کردم.

لیکن اگر کسی به جامعه های دیگر سفر کند و اهل تحقیق نباشد، او فقط تبلیغات گستردهٔ بی بندوباری و فواحش را خواهد دید.

یک داستان:

دوست من که متولد یکی از شهرهای کوچک آذربایجان است، می گفت: دبیرستان را تمام کردم و در سال 1335 در رشتهٔ حقوق قبول شدم. به همراه برادر بزرگم به تهران آمدیم تا در دانشگاه تهران ثبت نام کنم. اتوبوس در نیمه های شب به تهران رسید، در مسافرخانهٔ تبریز واقع در خیابان سپه آن روز، خوابیدیم پس از ساعتی با صدای اذان مسجد از خواب پریدم، با اضطراب برادرم را بیدار کردم. گفت: چه خبره؟ چه شده؟ گفتم مگر صدای اذان را نمی شنوی؟ گفت: مگر تا حال صدای اذان نشنیده ای؟ گفتم: مثل این که خواب آلوده هستی و فراموش کرده ای که ما در تهران هستیم. برادرم نگاه تحقیر آمیزی به من کرد و گفت: خیلی از مرحله پرتی.

این دوست می گفت: افرادی مثل من، آنچه از تهران شنیده بودیم ترانه های رادیو و خبرهائی بود که از میخانه ها، و از کاباره ها و فاحشه خانه ها به ما می رسید، من گمان می کردم در تهران خبری از دین نیست. و خودم را آماده کرده بودم تا آن چند سال تحصیل در تهران را با محیطی

کاملاً ضد دین، هماهنگ کنم و نمی دانستم که دین تهران قوی تر و عمیق تر از دین شهر ما است.

بلی: برخی ها این چنین اند و مانند این دوست محترم من تنها منفیات اروپا به نظر و فکرشان می رسد.

اما پاسخ استاد محترم و گرانقدر: «نقش تاریخی مذهب در اروپا در این جا اهمیت زیادی دارد. الان درصد کلیسا گریزی در اروپا خیلی زیاد است. همزمان با نقش تاریخی و سلطۀ کلیسا در اروپا، علم هم رشد کرد و رشد علم موجب شکل گیری جدال علم و دین در اروپا شد. این جدال در آمریکا شکل نگرفت. وقتی چنین جدالی شکل می گیرد و مردم از منافع علم هم آگاه می شوند، طبیعی است که بی اعتقادی مذهبی رشد می کند. در مورد کشورهای اسلامی بسیار زود است

اظهار نظر بکنیم. من نمی دانم پنجاه سال دیگر ایرانیان چگونه فکر بکنند. این بسیار بستگی دارد به نقش دین در جامعۀ فعلی ما».

بررسی: 1- این که مشاهده می کنید که دو سطر آخر را جدا آوردم و به سطر قبلی پیوند ندادم، همان طور است که در چاپ خود عصر ایران است. ظاهراً آقای پرسشگر یا ادیتور و مصحح و یا هر کس دیگر به این صورت در آورده که سخن استاد معنی دهد که «در کشورهای اسلامی هنوز زود است مردم آگاه شوند». و شاید صرفاً یک نقص تایپی است.

2- چرا و به چه علت میان علم و دین، جدال در گرفت؟ شما که به جدّ و با قاطعیت دانشمندانه فرمودید علم کاری با خدا و دین ندارد(!). این

همه تناقض برای چیست؟

پس معلوم می شود که علم (بماهو علم) با هر چیزی کار دارد یا مستقیم و یا بالملازمه. که شرح ملازمه ها گذشت.

3- چرا این جدال در امریکا شکل نگرفت؟ برای این که امریکا در آن زمان (به قول ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه) نه علم داشت و نه رشد علمی.

4- این جدال که چیزی به نام «دادگاه های انگیزاسیون» پرچم رسوائی کلیسا است، هم یک واقعیت تاریخی است و هم یک سخن کاملاً صحیح است. اما همان طور که به شرح رفت جدال میان علم و کلیسای فاقد علم بل ضد علم است، نه جدال میان اعتقاد به وجود خدا و علم، و بدیهی است در مجادله میان دو طرف، هر دو طرف دچار افراط می گردند و منطق از کار می افتد، گاهی افرادی از دانشمندان جان به لب شده و در برابر زورگوئی های کلیسا می گفتند: ما به خدای شما نیز اعتقاد نداریم. و گرنه اگر محققانه بنگرید کسی وجود خدا را انکار نکرده است.

گالیله که خود از قربانیان این جدال بود، کاملاً به خدا معتقد بود.

5- فرمایش استاد که می گوید «این بسیار بستگی دارد به نقش دین در جامعهٔ فعلی ما» از یک جهت کاملاً درست است؛ وقتی که در حوزهٔ مقدسهٔ علمیه کتابی نوشته می شود و «دین علمی» را ردّ می کند و هشدار می دهد که مبادا دین را علمی کنید (با وجود آن همه آیات فراوان و احادیث بس فراوان که دعوت به علم می کنند و چند نمونه از آن ها را در

اوایل این مقاله بویژه تحت عنوان «هدیه ای که قرآن به دانشمندان تجربی می دهد» آوردم، و سرتاسر قرآن علم است و «تبیاناً لکل شیئ» است) جدال علم با دینی که چنین نویسنده ای معرفی می کند، حتمی است.

و از جانب دیگر؛ وقتی که دین، قرآن و مکتب، بر اساس تخیلات ارسطوئیات و بودائیات، تبیین شود و طلبه هائی در سطح بالا اطلاعی و سنخیتی با تبیین های اهل بیت نداشته باشند، و منبرها تریبون فلانی فلان خواب را دید و فلانی فلان مکاشفه را کرد، گشت و کهانت ها در جای کرامت قرار گرفت، نتیجه و نتایج این روند معلوم است.

جریانی از برخی طلبه ها پیدا شده که می گویند: تصوف دین اسلام را تلطیف کرده و بر جاذبهٔ مردمی آن افزوده و خدمت بزرگی به دین کرده است. اما اولاً کسی از اینان نمی پرسد: به چه دلیلی و به چه حقی دین اسلام را تلطیف می کنید؟ دین دستکاری شده دین نیست اگر شما دین لطیفتر می خواهید دنبال دین دیگر بروید. گرچه همین که می گوئید، دین دیگر است و به صراحت آن را به زبان می آورید. اما چرا نام آن را اسلام و تشیع می گذارید؟

دین را تحریف کرده و از علمیت می اندازند، به این کارشان افتخار هم می کنند.

در ثانی؛ چه در صدی از مردم شیعه تصوف را پذیرفته است؟ تا مجذوب خیالپردازی های تصوف شوند؟ این شما هستید که با دین و تشیع

بازی کودکانه می کنید و اگر از مرید بازی و خود خواهی ها دست بردارید شیعه از آفات شما مصون می ماند.

اما فرمایش استاد از جهت دیگر اشکال دارد؛ که باز همهٔ ادیان را (باصطلاح) با یک چوب می راند.

6- محور مصاحبه «اعتقاد به وجود خدا» بود. در این جا عام شمول تر شده و به محور «مذهب» چرخیده. درست است بی دینی به معنی روی گردانی از ارزش های کلیسا، پیشرفت دارد و بازنگری می شود.

عصر ایران می پرسد: «این تبیین شما برای رشد بی اعتقادی مذهبی در قرون هفدهم تا بیستم کفایت می کند. اما در پنجاه سال اخیر که سلطهٔ کلیسا در غرب وجود نداشته است. امّا ظاهراً در نیم قرن گذشته نیز عدم اعتقاد به خدا در بین دانشمندان علوم طبیعی بیشتر شده است. سؤال من این است که چرا چنین شده است؟».

نگاهی به ساختار سؤال: 1- ظاهراً جناب پرسشگر دست بردار نیست؛ از هر کوچه ای به سوی هدف خود می رود و با تکرار بعد از تکرار می کوشد که حکم الحاد دانشمندان را از زبان استاد بگیرد.

2- از متن این سؤال بر می آید که جناب پرسشگر کاملاً می داند که اولاً قرن هفده و هجده آب و هوای دیگر داشته و سرکوبی دانشمندان توسط کلیسا جریان داشته و دانشمندان، کلیسا و خدا با تعریف کلیسا را منکر می شدند، نه خدائی که علم و دانش به آن رهنمون است.

با وجود این آگاهی، استاد را به این کوچه و آن کوچه می چرخاند که

حکم «انکار وجود خدا» را با هر معنی و با هر تعریف، حتی خدائی که علم و دانش آن را تعریف می کند، از زبان استاد دانشگاه شریف، بگیرد.

و البته که قرن 19 و 20 را بی دلیل در کنار قرن هفده و هجده می گذارد. و این نیز به خاطر این است که الحاد را یک جریان دائمیِ همگام با علم قلمداد کند که بلی از روزی که علم، علم شده منکر خدا بوده است(!!!).

امّا استاد محترم با این که در موارد زیادی، جناب پرسشگر را کامیاب کرده، لیکن ماهی مورد نظر او را آن طور که او می خواهد به قلاب او نمی دهد.

پاسخ استاد: «آمار مجلهٔ نیچر متعلق به یک محدودهٔ فرهنگی خاص است. اما وضع جامعهٔ علمی آمریکا این طور نیست. این وظیفهٔ جامعه شناسان است که در این باره تحقیق کنند. جامعه شناسان همچنین باید در این باره هم تحقیق کنند که درصد بی اعتقادی در بین مردم عادی بیشتر شده یا در بین دانشمندان. مردم فکر می کنند که دانشمندان ضد دین هستند. ولی مگر مردم اروپا این گونه نیستند؟ امروزه در سوئد کلیساهای زیادی متروک مانده است؛ به گونه ای که نگهداری آنها هم مشکل شده است. یعنی هزینهٔ نگهداری این کلیساها از طرف مردم تأمین نمی شود؛ زیرا ظاهراً تعداد مردم معتقد به دین در سوئد چندان زیاد نیست. حالا باید در این باره تحقیق کرد که آیا رشد بی اعتقادی در بین دانشمندان سوئدی هم به همین اندازه بوده است؟ تحقیق در این باره و بررسی علل آن، چنانکه گفتم، وظیفهٔ جامعه

شناسان است».

بررسی: 1- جای تشکر است که استاد به عدم اعتماد به مجلهٔ نیچر را (که خود قبلاً به آن تمسک کرده بود) در این مسئله بازگوئی می کند.

2- از پاسخ به اصل سؤال پرسشگر، تا حدودی طفره می رود. امّا اشکالات متن پرسش را همچنان باقی می گذارد تا آن همه ارسال مسلّم که پرسشگر بدون دلیل آورده است، سرجای خود بماند. و این از یک دانشمند که در مقام مصاحبه است، پسندیده نیست. زیرا می بایست متن سؤال را تصحیح می کرد و سپس به آن جواب می داد.

3- ای کاش در جواب پرسش های پیش نیز، موضوعات مربوط به امور اجتماعی را به جامعه شناسان واگذار می کرد که نکرد. با این که خودش به طور مکرر هاوکینگ را نکوهش کرد که چرا خارج از تخصص خود حرف می زند.

4- به عبارت استاد توجه کنید «مردم فکر می کنند که دانشمندان ضد دین هستند. ولی مگر مردم اروپا این گونه نیستند؟».

حضرت استاد در این عبارت می گوید نه فقط دانشمندان بل که همهٔ مردم اروپا ضد دین هستند. دربارهٔ این فرمایش استاد به نکات زیر توجه کنید:

الف: استاد محترم چگونه این سخن هنگفت را به زبان می آورد که دانشمندان ضد دین هستند؟ آیا این چنین هنگفت گوئی سزاوار یک دانشمند است !؟ !

ب: شما که فرمودید «باید جامعه شناسان در این امور نظر دهند»، پس چرا این حکم بس سنگین را صادر کردید که مردم اروپا ضد دین هستند؟ آیا این یک کار اصلی و اساسی جامعه شناسان نیست؟

ج: در این بیان استاد دیدیم که حضرت استاد در این سخنش اعتراف دارد که کلیساهای اروپا (غیر از سوئد) با هزینهٔ مردم اداره می شود. پس مردم اروپا چگونه ضد دین هستند که هزینهٔ کلیساهای با آن عظمت، با آن همه کارکنان، باغ و بستان، که تنها هزینهٔ نگه داری ساختمان های شان، سر از مبالغ هنگفت در می آورد که هزینه صد مسجد معادل هزینهٔ فلان کلیسای انگلیس یا فرانسه یا اتریش و....، نمی شود.

پس مردم اروپا چگونه ضد دین هستند؟ !

د: چرا این همه تناقض در فرمایشات استاد ما هست؟ گویا یک رقابتی میان ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه استاد ما، وجود دارد و در فرمایشات شان گاهی آن و گاهی این، سبقت می گیرد.

ه- : آنچه استاد محترم از اوضاع جامعهٔ سوئد فرموده است کاملاً درست است. من زمانی در ظواهر و نیز امور درونی جامعهٔ سوئد تحقیق کرده ام و بخشی از آن را روزنامهٔ اطلاعات (از تاریخ 17/1/1366 تا 12/2/1366) به صورت سلسله مقالات چاپ کرده است.

در این جا چند مطلب مهم را دربارهٔ سوئد توضیح می دهم:

1- جامعهٔ سوئد زمانی به عنوان موش آزمایشگاهی، در برنامهٔ جریان

کابالیسم (که شاخهٔ شناخته شدهٔ رسمی آن جریان فراماسونیسم است) قرار گرفت(1). نوع ویژه ای از جامعهٔ مورد نظرشان را در سوئد پیاده کردند که نتیجهٔ آزمایش آن طور که آنان می خواستند نبود؛ به وضوح دیدند که چنین وضعیتی نسل جامعه را ساقط می کند. به طوری که سوئد به شدت با کمبود جمعیت رو به رو شد؛ زن ها از بارداری و فرزند زائی خودداری کردند. دولت 000/20 عروس از فلیپین و جاهای دیگر وارد کرد تا فرزند بزایند و کمبود جمعیت جبران شود. اما آن ها نیز وقتی که در شرایط جامعهٔ سوئد قرار گرفتند از تولید فرزند خودداری کردند. کابالیست ها و فراماسون ها اگر با این گونه ره آوردهای آزمایشی خودشان رو به رو نمی شدند، همه جای اروپا را به آن وضعیت در می آوردند. اما از سقوط جمعیت اروپا به شدت ترسیدند. سقوطی که هنوز هم کشورهای اسکاندیناوی در بحرانی ترین شرایط، به آن گرفتارند. و آثار آن در دیگر جوامع اروپا نیز مشهود است.

2- اما کدام عقل، کدام علم و کدام دلیل، اجازه می دهد که یک «برنامهٔ کابالیستی» را به حساب دانش و دانشمندان، بگذاریم؟! و یا مردم بدبخت سوئد را در انتخاب چنین اوضاعی برای جامعهٔ خودشان، مستقل و دارای اختیار بدانیم؟!

لیکن این درست است که برخی از دانشمندان، تحت سلطهٔ کابالیسم

1- رجوع کنید: «کابالا و پایان تاریخش» در سایت بینش نو www.binesheno.com

قرار دارند که صد البته آنان نیز مانند بنیانگذار کابالیسم (ابلیس) وجود خدا را انکار نمی کنند که ابلیس کاملاً به وجود خدا معتقد است.

3- اگر از بینش تعدادی از غرب زدگان ایرانی خودمان، صرفنظر کنیم (به قول آن خانم دانشمند امور اجتماعی که به سؤالات من در سوئد جواب می داد و در آن مقالات روزنامۀ اطلاعات به اشاره رفته است) مردم سوئد به ویژه زنان آن جامعه بدبخت ترین مردم دنیا هستند.

4- با این همه همان مردم سوئد نیز «ضد دین» نیستند. بل اکثریت شان، نسبت به دین بی اعتنا هستند. بی اعتنائی با ضد بودن، از زمین تا آسمان فرق دارد.

و: عبارت «نگه داری آن ها [کلیساها] مشکل شده است، یعنی هزینه نگهداری این کلیساها از طرف مردم تأمین نمی شود»، همان است که استاد اعتراف دارد در دیگر کشورهای اروپا آن همه هزینۀ هنگفت کلیساها را، مردم اروپا به میل و شوق خود، می پردازند.

ز: وانگهی بر فرض، مردم همۀ اروپا بی دین باشند (که هرگز چنین نیست، تا چه رسد که ضد دین باشند) آنان نسبت به مسیحیت که فاقد هر نوع علم و تبیین است بل ضد علم و دانش است، بی اعتنائی می کنند. و هر مردمی حق دارد با چنان دینی بر خورد منفی داشته باشد. چرا جناب پرسشگر و حضرت استاد کلّی گوئی کرده و بی دینی، بل ضد دین بودن را به ذهن دانشجویان القاء می کنند !؟ !

و نیز: حتی بر فرض ضد دین بودن مردم اروپا (که هرگز چنین نیست

حتی در سوئد، که به شرح رفت)، این چه ربطی به اعتقاد یا انکار وجود خدا دارد؟ ! مگر عدم اعتقاد به یک مذهب با عدم اعتقاد به وجود خدا، یکی است؟

همگان، و هر انسان می داند (به ویژه کابالیست ها وسران کابالیسم بهتر می دانند و تصریح هم می کنند) که ابلیس نیز به وجود خدا معتقد است و بهترین خداشناس و متخصص ترین کس در توحید است. و کفر او، کفر تمرّد است نه کفر اعتقادی(1).

امروز که این واقعیت (با بر افتادن پرده های کابالیسم و فراماسونیسم) برای همگان روشن شده، آیا تنها جناب پرسشگر و استاد ما از این واقعیت غفلت کرده و جوانان این جامعه را به عصر قرن هفده و هجده بر می گردانند-؟

ابلیس وجود خدا را انکار نمی کند. جوانان و دانشجویان ما وجود خدا را انکار کنند؟ !

عصر ایران می پرسد: «به نظر شما، هاوکینگ در سخنان اخیرش خدا را انکار کرده است یا خلقت عالم از سوی خدا را؟».

پاسخ استاد: «اگر در سخن او دقیق شویم، باید بگوییم که خلقت عالم از سوی خدا را انکار کرده است. اما وقتی که کسی این حرف را می زند، در واقع خدا را انکار می کند. اگر خدا این عالم را خلق نکرده، پس چه

1- رجوع کنید «کابالا و پایان تاریخش».

چیز را خلق کرده است؟».

بررسی: 1- بلی: جناب پرسشگر دست بردار نیست. این هم کوچۀ دیگر.

2- این مسئله پیشتر نیز توضیح داده شده که مبحث «الوهیت» یک موضوع است و مبحث «ربوبیت» یک موضوع دیگر. و همۀ مردم باسواد جهان با این دو موضوع متفاوت، آشنا هستند. ظاهراً این فقط جناب پرسشگر و حضرت استاد محترم است که با این مسائل، آشنائی ندارند.

بی چاره هاوکینگ ربوبیت را انکار می کند، نه الوهیت را. نه وجود خدا را.

می فرماید: «اگر خدا این عالم را خلق نکرده، پس چه چیز را خلق کرده است؟». آخر عزیز من، هاوکینگ کی و کجا در سخنان اخیرش گفته که خداوند این عالم را خلق نکرده است؟ تا شما بپرسید: پس چه چیز را خلق کرده است.

چه عرض کنم: بگویم که حضرت استاد مغالطه می فرماید، یا بگویم حضرت استاد حتی معنی سخن هاوکنیگ را درنیافته است، هر دو سزاوار یک دانشمند نیست، بل سزاوار یک دانشجوی مبتدی هم نیست. پس چه عرض کنم.

جناب پرسشگر می پرسد: «می توان گفت خدا امکان هایی را خلق کرده است که از دل آن امکان ها می تواند عالمی خاص شکل بگیرد یا شکل نگیرد».

پاسخ استاد: «این حرف، حرف درستی است. ما به ویژه در تشیع معتقد نیستیم که خلق عالم از سوی خداوند الزاماً بی واسطه بوده است. مثلاً درخت را ما می کاریم، ولی سبز شدن درخت مصداق خلقت خدا است. در این مثال، خدا انسان را به وجود آورده است تا درخت را بکارد. بنابر این می توان گفت خدا، به قول شما، امکاناتی را خلق کرده که از دل آنها عالم می توانسته پدید آید. هاوکینگ هم می تواند بگوید منظور من از آن جمله این است اما اگر شخصیت هاوکینگ را در نظر بگیریم، باید بگویم که به نظر من، او خواسته است حرفی بزند که مردم فکر کنند خدا وجود ندارد و جنجالی آفریده شود و او هم نفعش را ببرد».

بررسی: 1- ظاهراً در این عبارت اشکال چاپی وجود دارد و «حرفی نزند»، «حرفی بزند» چاپ شده است. اما من به حکم وظیفه، همین متن تایپ شده را صحیح تلقی می کنم. زیرا در هر دو صوت فرق مهمی پیش نمی آید.

2- با تشکر از این که حضرت استاد نامی از تشیع آورد و از فضای دنیای غرب و تفکرات آن چنانی خارج شده و سری به تشیع هم زد. اما ایشان باز از تخصص خود خارج شده است. زیرا این سخن در «هستی شناسی» و «شناخت رابطۀ خدا با خلق»، بدینگونه که ایشان بیان فرموده اند، در تشیع نیست. حتی عوام شیعه هم اینگونه نمی اندیشد. یعنی شیعه اعم از دانشمند و عوام، «قَدَری اندیش» نیست. همچنان که صرفاً «قضائی اندیش» هم نیست. شیعه به «امر بین امرین» معتقد است. حتی یک کشاورز

بی سواد شیعه در کاشتن درخت، فعل و کار و فعالیت خود را «علت لازم» می داند و به شدت فعالیت می کند، اما در کنار آن، خواست خدا را هم دخیل می داند.

قرآن نیز می گوید خدا دو نوع کار دارد:

1- قدرها: خداوند این جهان را بر اساس قدرها (یعنی با قوانین طبیعی و فرمول های علمی و جریان علت و معلول) آفریده است.

2- قضاها: در کنار جریان قدرها، جریان قضا نیز حضور دارد.

به طوری که «ایجاد مادۀ اولیۀ جهان» بر اساس قضا بوده نه بر اساس قدر. و همچنین تولید مستمرّ انرژی بکر و بدوی در آن میدان که آن را «هیچ» نامیدند. با قضا تولید می شود نه با قدر.

برای شرح علمی و توضیح بیشتر این موضوع بزرگ و بس مهم و بس عظیم، رجوع کنید به کتاب «دو دست خدا» در سایت بینش نو. بنابر این، این موضوع کاملاً و دقیقاً از تخصص استاد خارج است. پس چرا در موضوع به این اهمیت که هیچ دسترسی به آن ندارند، به سخن گوئی می پردازند؟

3- وقتی که هاوکینگ می تواند بگوید «منظور من هم همین است». چرا حضرت استاد معنی دیگری به سخن او می دهد؟!

4- می فرماید «به نظر من». بلی استاد در بیان نظر شخصی خود آزاد است. اما در این برگ ها به شرح رفت که این نظرهای شخصی استاد صحیح نیست.

ص: 131

می پرسد: «هاوکینگ چه دلیلی در اثبات خلق نشدن عالم از سوی خدا ارائه کرده است؟».

پاسخ استاد: «دلیلی ارائه نکرده است. مطلقاً دلیلی ندارد».

بررسی: اساساً هاوکینگ چنین سخنی نگفته است تا دلیلی برای آن بیاورد؛ این دو بزرگوار دادگاهی تشکیل داده اند هم متهم می کنند و هم جرم را به گردن هاوکینگ می گذارند و هم محکوم می کنند که حرف بی دلیل گفته است.

او «الوهیت» را (یعنی ایجاد اولیهٔ جهان از ناحیهٔ خدا) را انکار نکرده، او «ربوبیت» را (یعنی مدیریت جهان از ناحیهٔ خدا را) انکار می کند. و منظورش این است که جهان بر اساس قوانین و قدَرها و علت معلول، اداره می شود و در این روند نیازی به خدا ندارد.

البته نظر به این که او علاوه بر آن «سنت هزار سالهٔ غربیان در سرقت علوم مسلمانان»، اسیر دست کابالیست ها هم هست، ممکن است فردا اصل الوهیت را نیز انکار کند.

می پرسد: «به نظر شما سخنان هاوکینگ دربارهٔ خدا و زندگی پس از مرگ، سخنان عامیانه ای است که از دهان یک فرد خاص بیرون می آید».

پاسخ استاد: «دقیقاً. ضمناً این سخن به منظور خاص هم بیان شده است. یعنی هاوکینگ قصد روشنگری و هدایت مردم را ندارد. گاهی یک فیلسوف یا یک ریاضیدان حرفی می زند به قصد روشنگری. حالا فارغ از

اینکه حرفش درست باشد یا نادرست. اما هاوکینگ چنین قصدی هم ندارد».

بررسی: گفتار هاوکینگ عوامانه است، امّا با قصد و هدف معین. زیرا علم، نظریهٔ علمی، جریان علمی در غرب اگر از هر جهت آزاد باشد (که نیست)، از یک جهت همیشه کنترل می شود؛ و آن کنترل کامل سلطهٔ کابالیسم است.

با بیان دیگر: علم در جهان غرب مجبور است که اصول کابالیسم (و فراماسونیسم) را در هم نریزد. اگر علم «معاد» را ثابت کند، دیگر جایگاهی برای کابالیسم نمی ماند.

برای معرفی و شرح ماهیت کابالیسم، کتاب 700 صفحه ای «کابالا و پایان تاریخش» را تقدیم کرده ام و نمی توانم همهٔ آن را در این جا از نو بیاورم. تنها به تاکتیک کابالیسم در چگونگی کنترل علم، اشارهٔ زیر را می آورم:

سران کابالا (از خود ابلیس تا سر کرده گان مدیریت جامعهٔ جهانی) هم به وجود خدا معتقد هستند و هم به خلقت جهان از ناحیه خداوند، و هم به مدیریت جهان از ناحیهٔ خدا. و در کنار این باورها و ایمان ها، به درستی معتقدند که خداوند برای شان اراده و اختیار نیز داده است. و بر اساس همان اراده و مختار بودن شان، «کفر تمرّدی» می ورزند. کفر دو نوع است: کفر جاهلانه و کفر متمرّدانه.

امّا ابلیس و کابالیست ها، نمی خواهند دیگران و بدنهٔ جامعهٔ بشری

کفر تمرّدی بورزند، زیرا می دانند که این غیر ممکن است. لذا سعی شان بر این است که مردم جهان را در شرک و کفر جاهلانه نگه بدارند.

برای این هدف تاکتیک شان این است که نگذارند علم و دانش به مبدأ جهان و سرانجام جهان بپردازد. و در این بین بیش از همه فیزیک و کیهان شناسی را کنترل می کنند. زیرا این دو دانش قاطع ترین برهان ها و روشنترین دلیل ها را بر اثبات مبدأ و معاد می آورند. و به همین دلیل نیز قرآن دربارۀ توحید و معاد بیش از هر علمی به این دو دانش پرداخته است. که قبلاً به اشاره گذشت.

فیزیک و کیهان شناسی منشأ اصلی «فلسفۀ مؤخّر» است؛ یعنی فلسفه ای که از علم بر می خیزد که این نیز پیشتر به اشاره گذشت. متاسفانه تا امروز مباحث توحید و معاد را از دریچۀ «فلسفۀ مقدم» که به نظر طرفدارانش باید منشأ همۀ علوم باشد و همۀ علوم (اعم از تجربی و انسانی) از آن بر خیزند، نگریسته اند. و ابلیس و کابالیسم نیز همین فلسفه را دوست دارند. زیرا غیر از تخیلات نتیجه ای نداشته و ندارد.

کابالیسم برای کنترل علم (به ویژه فیزیک و کیهان شناسی) شخصیت های معروف علمی را وادار می کند که گاهی سخنان نادرست را که بر خلاف یافته های علمی شان است، به زبان بیاورند و در میان مردم پخش شود. و می دانند وقتی که شخصیت های نامدار چنین نظریه ها را ابزار کنند، دون پایگان علمی، و نیز آنان که ادای دانش و روشنفکری در می

آورند، آن نظریه ها را ترویج خواهند داد. از این قبیل است انکار ربوبیت از زبان هاوکینگ.

خوشبختانه اکثریت قریب به اتفاق شخصیت های بزرگ این دو علم، تا حدودی و دستکم در اعلام اعتقاد به وجود خدا، زیر بار خواستهٔ کابالیسم نرفتند (همان طور که پیشتر به شرح رفت که خود ابلیس هم به خدا معتقد است). لیکن دربارهٔ معاد معمولاً سکوت کردند، به دلایل زیر:

1- معادی که از ناحیهٔ مسیحیت و دیگر ادیان به آنان معرفی می شد، کاملاً غیر علمی بود. حتی معاد اسلام که در متن قرآن و تبیین های اهل بیت(ع) کاملاً و دقیقاً علمی بیان شده، از همان روز رحلت پیامبر(ص) محبوس و مهجور شد و کابالیسم بر مسلمانان مسلط شد. و معاد علمی قرآن، در قالب و ماهیت کاملاً غیر علمی، ارائه شد(1).

2- فیزیک و کیهان شناسی، دربارهٔ معاد به بلوغ خود نرسیده بود تا بتواند دربارهٔ معاد نیز (آن طور که دربارهٔ توحید با استقلال علمی به خدائی که با خدای مسیحیت کاملاً فرق دارد رسیده بود) به معاد علمی نیز برسد.

فیزیک و کیهان شناسی دربارهٔ این که «جهان به کجا می رود»، مانده بود و غوغای پر سروصدای «انبساط جهان» و «انقباض جهان» موضوع فکر و اندیشه بود.

با نشر جزوه های تدریسی «تبیین جهان و انسان» و نسخه های چاپی آن

1- برای این مطلب نیز رجوع کنید به مباحث آخر کتاب «کابالا و پایان تاریخش».

(که حتی به دانشگاه های متعدد جهان از جمله دانشگاه کمبریج که ستاد جناب هاوکینگ است) ثابت شد که گسترش جهان انبساطی نیست (گرچه انبساط و انقباض در درون جهان هست امّا گسترش کل جهان انبساطی و بادکنکی نیست) بل که جهان می خورد و گسترش می یابد. و این گسترش ابدی است. و پاسخ جهان به کجا می رود و چگونه می رود، روشن شد، و در ضمن آن زندگی پس از مرگ نیز از دیدگاه همین دو علم (گرچه فقط در کلیات) تبیین شد.

تکاپوی هاوکینگ و چند نفر دیگر، عکس العملی است در برابر کتاب «تبیین جهان و انسان» و کتاب «قرآن و نظام رشته ای جهان»، که تحت فشار کابالیسم انجام می یابد. تا فیزیک و کیهان شناسی همچنان دور از مسائل معاد بماند.

می دانم که خوانندهٔ این دفتر، از مشاهده این سخنان من تعجب می کند، و توقع ندارم (که در این دنیای وارونه که علاوه بر هر نوع وارونگی، دین و قرآن نیز (در علوم طبیعی) برای شان وارونه معرفی و تفسیر شده است) کسی این گفتار من را کاملاً بپذیرد. اما خیلی دور نیست آن روزی که دانشمندان این دو دانش عظیم و شیرین و خدا جو و بزرگ عامل هستی شناسی، با ندای بس بلند حتی جزئیات معاد را نیز شرح دهند. آن روز چه جهان زیبائی خواهد بود و چه انسان آگاه و سعادتمندی.

بلی درست است: پیش از موعد و پیش از فرا رسیدن زمینهٔ این نظریه، سخن گفته ام. اما همان موعد و زمینه نیز با اقداماتی از این قبیل، فرا می

رسد و فراهم می گردد.

به استخراج های خودم از قرآن و تبیین های اهل بیت(ع) ایمان علمی دارم. و ایمان دارم که این یافته ها نه هنر این طلبهٔ کوچک است و نه مال من. بل از آنِ قرآن و اهل بیت(ع) است که برخی از غربیان هم می کوشند آن ها را به سرقت برند و هم سعی می کنند از درهم ریختن نظام کابالیستی حاکم بر جهان در مقابل این اصول، پیشگیری کنند.

یک اصل بزرگ و مهم تاریخی در زندگی بشر: این که می بینید از طرفی قرآن در هستی شناسی و توحید و معاد، به شدت بر علوم طبیعی به ویژه بر دانش فیزیک و کیهان شناسی تکیه می کند و از طرفی علوم طبیعی و دست اندرکارانش در نظر مردم به نوعی سستی در عمل به احکام دین، متهم هستند. و استاد محترم ما از آن به انکار وجود خدا تعبیر می کند، این روند تاریخی شگفت به دلیل آن است که علوم طبیعی از آغاز تاریخ مورد نزاع جبرئیل و ابلیس بوده و هست، هرکدام کوشیده اند که انسان را به وسیلهٔ آن در جهت خواستهٔ خود قرار دهند.

قرآن و احادیث پیشاپیش گفته اند که: جهان فیزیک و کیهان، فیزیکی است. یعنی خداوند جهان را فیزیکمند، یعنی زمانمند آفریده است. و زمانمندی یعنی ذات جهان تدریجمند است. و حرکت به سوی کمال، ویژگی ذاتی جهان است.

تا زمانی که انسان به یک بلوغ تکاملی کامل برسد، بُرد با ابلیس است. با فرا رسیدن آن بلوغ، خواستهٔ جبرئیل توسط انسان، تحقق عینی خواهد

یافت.

و امروز تاریخ کابالیسم به پایان خود می رسد(1).

عصر ایران می پرسد: «چرا؟ شما از کجا به قصد او پی برده اید؟».

پاسخ استاد محترم: «اگر قصد روشنگری داشت، بدون ابهام حرف می زد. مثلاً می گفت بر اساس مدل استاندارد کیهان شناسی، که فرضاً ماهواره دبلیومپ هم آن را تأیید کرده است، در این بحث خاص ما لزومی از خلاقیت خداوند نمی بینیم اما خدا می تواند کارهای دیگری در این عالم کرده باشد. ولی او به جای این طور حرف زدن، گفته است مغز انسان شبیه کامپیوتر است و انسان با مرگ تمام می شود».

بررسی: 1- ظاهراً جناب پرسشگر از این که حضرت استاد این سخن مخالف معاد هاوکینگ را غیر علمی می داند، خوشش نمی آید و با جدّیت می پرسد: چرا؟ شما از کجا به قصد [غیر علمی او] پی برده اید؟

2- به حضور استاد محترم عرض می کنم: شما بهتر می دانید که استانداردی (غیر از استاندارد استخراج شده از قرآن) در کیهان شناسی برای این موضوع وجود ندارد تا هاوکینگ بر اساس آن سخنش را بگوید. و هر فیزیکدان و کیهان شناسی نیز می داند که این مسئله هیچ ارتباطی با ره آورد دبلیومپ ندارد. پس هاوکینگ در این گفتار یا باید بر اساس استاندارد قرآنی سخن بگوید و یا بپردازد به پخش پلا گوئی.

1- شرح بیشتر در کتاب «کابالا و پایان تاریخش».

اما مگر مجبور است که پخش و پلا بگوید؟ شما می فرمائید: برای تأمین هزینه های بیماریش مجبور است این گونه حرف ها را بزند. من عرض می کنم برای مقابله با اصولی که از قرآن استخراج شده و به دانشگاه های معتبر دنیا ارسال شده است(1). به این گونه سخنگوئی می پردازد.

می پرسد: «تخصص هاوکینگ این صلاحیت را به او می دهد که دربارۀ مغز انسان اظهار نظر کند؟».

پاسخ استاد: «به هیچ وجه. تخصص اش چنین اجازه ای را به او نمی دهد و آثارش هم نشان نمی دهد که او دربارۀ مغز انسان مطالعه و تحقیق خاصی داشته است».

می پرسد: «ریچارد داوکینز در یکی از سخنرانی هایش می گوید خدایی که دانشمندانی چون آلبرت اینشتین از آن دم می زدند، هیچ ربطی به خدای ادیان ندارد. در واقع او اینشتین را ملحدی می داند که صرفاً از مفهوم خدا استفاده می کند. نظر شما در این باره چیست؟».

ساختار متن سؤال: 1- این کلام داوکینز به خوبی نشان می دهد که خود او نیز به خدا معتقد است، اما نه به خدای مسیحیت که پدر عیسی و یکی از اقنوم های ثلاثه است و...، و نه خدای تورات است که با یعقوب کشتی می گیرد و...، و نه خدای هندو و نه خدای بودا و نه...، اگر داوکینز ملحد است به این گونه خدایان ملحد است. نه به خدائی که علم وجود او

1- تعدادی از آن دانشگاه ها به طور کتبی اعلام وصول کرده اند از آن جمله کمبریج.

را اثبات می کند.

2- ظاهراً جناب پرسشگر برای این که ایمان مخاطبان و به ویژه دانشجویان را دچار سستی کند، اینشتین را نیز به عوام فریبی و خیانت به اندیشهٔ علمی، متهم می کند. نه چنین است. بل که امروز در جامعهٔ ما در این غوغا و بلبشوی سیاسی به ویژه در این هلهلهٔ انتخاباتی مجلس نهم، هدف برخی سیاستمداران، وسیلهٔ شان را توجیه می کند؟ ! و سایت عزیز عصر ایران در ردیف اولیهٔ سایت های سیاسی است.

پاسخ استاد: «اعتقاد به خدا با اعتقاد به مذهب فرق دارد. اینشتین به خدا اعتقاد داشت اما اینکه خدای او چه جور خدایی است، موضوعی است که هر کسی می تواند سخنی درباره آن بگوید. اینشتین که یهودی بود و از قوم یهود هم دفاع می کرد، خاستگاه و سابقهٔ مذهبی داشت و به خدا معتقد بود. البته این حرف غیر از این است که بگوییم اینشتین پای بند تمام قواعد مذهبی بود».

بررسی: 1- هر کسی در هر جای دنیا که متولد شده و می شود، خاستگاه مذهبی دارد و این دلیل نمی شود که پای روی یافته های علمی خود بگذارد و «دو شخصیته» باشد و خدا را با شخصیت غیر علمی خود بپذیرد، به ویژه افرادی مثل اینشتین و به ویژه که او در عصر دادگاه های انگیزاسیون نبود که از روی تقیه به خداوند معتقد باشد. اتفاقاً او در عصری بود که انکار خدا (در نظر آن «افراد سرگردان» که در اول این جزوه به شرح رفت و در آن زمان کمیت بیشتری داشتند) برایش شهرت آور نیز بود.

2- دفاع او از یهودیت، برای او هیچ نقیصهٔ علمی محسوب نمی شود. زیرا او به حق می دید که دین یهودی از مسیحیت، بودائیت، هندو، بهتر است و این یک واقعیت است. کسی هم ماهیت حقیقی اسلام را به او معرفی نکرده بود. وقتی این ترجیح او نقیصهٔ علمی برای او می بود که صهیونیست باشد، گرچه برخی ها چنین اتهامی متوجه او می کنند که بر هیچ دلیلی استوار نیست.

مقصودم دفاع از اینشتین نیست. مقصودم این است که آنچه برخی ها به دانشجویان القاء می کنند که «علم کاری با خدا شناسی ندارد، و اگر دانشمندی به خدا معتقد باشد یک اعتقاد علمی نیست»، یک القاء محض و نسبت به دانشمندان بهتان است. و القاء کنندهٔ این سخن یا روحش و جانش با روح و جان علم سنخیت نیافته و از ماهیت علم بیگانه است، و یا اساساً عالم نیست.

3- استاد می فرماید «اما اینکه خدای او چه جور خدائی است، موضوعی است که هر کس می تواند سخنی دربارهٔ آن بگوید».

عرض می کنم: خدای اینشتین خدائی است که دانش فیزیک و کیهان شناسی (همان طور که پیشتر با فرمول های مربوطه شرح دادم) وجود او را ثابت می کند. و سزاوار نیست که استاد محترم مانند جناب پرسشگر، اینشتین را به «دو شخصیته» بودن متهم کند که با شخصیت علمی اش کاری با مهمترین مسئله علمی نداشته باشد، و با شخصیت عوامانه اش به خدا معتقد باشد.

4- این «چه جوری» در آن مبحث بیان شد که «علم فیزیک، جهان فیزیک را شناسائی می کند و حکم می کند که جهان محدود است، پدیده است، پس پدید آورنده دارد». و در مبحث «هیچ» بیان شد که فیزیک اثبات می کند که از «میدان خاص»، انرژی تولید می شود و ثابت می کند که آن میدان، فیزیکی نیست و پشتوانهٔ آن نیز فیزیکی نیست. و دیگر تکرار نمی کنم.

عصر ایران می پرسد: «شما دلیلی دارید که اینشتین ملحد نبود؟».

نگاهی به ساختار این پرسش کوتاه: وه چه قدر جناب پرسشگر اصرار دارد!؟! باید به عرض دانشجویان عزیز برسانم که در این عمر نسبتاً طولانی که دارم، اینگونه سماجت در یک مصاحبه ای، حتی در محاوره ای ندیده ام.

پاسخ استاد: «نوشته های اینشتین بهترین دلیل است».

می پرسد: «ولی داوکینز می گوید اینشتین مفهوم خدا را در اشاره به عظمت کیهان به کار می برد ولی خوانندهٔ آثارش خدای مدّ نظر اینشتین را به عنوان خالق جهان می فهمد».

پاسخ استاد: «ممکن است این طور باشد ولی اینشتین هیچ وقت صراحتاً چنین چیزی نگفته است. کسی مثل واینبرگ صراحتاً می گوید خدا وجود ندارد. واینبرگ ممکن است در توصیف وجهی از عالم، از سر عادت، از مفهوم خدا هم استفاده کند ولی اینشتین این طور نبود».

بررسی: اولاً بر فرض، داوکینز دربارۀ اینشتین، چنین نظری داشته باشد. این تا چه حدّ ارزش دارد که جناب پرسشگر اجماع دانشمندان را رها کرده و به آن چسبیده است-؟

ثانیاً: خود داوکینز، خدا به «همان معنی عظمت جهان» (= وحدت موجود) را انکار می کند؟ عرض کردم انسان نمی تواند وجود خدا را انکار کند. شما توقع دارید داوکینز خدای کلیسا را بپذیرد !؟ !

ثالثاً: واینبرگ نیز وقتی که در توصیف وجهی از عالَم از مفهوم خدا استفاده می کند، از سر عادت نیست. بل او نیز به خدا معتقد است، لیکن نه به خدای مسیحیت و یهودیت.

رابعاً: به چه دلیل می فرمائید که یک دانشمند در کار علمی آن هم در «توصیف علمی وجهی از عالَم» از سر عادت سخن می گوید-؟ اگر قرار بود دانش و دانشمند پیرو عادت باشند، پس چه چیزی برای معنی دانش و دانشمند، می ماند؟

می پرسد: «از کدام حرف اینشتین بر می آید که او به خدای خالق عالم اعتقاد داشت؟».

ساختار متن سؤال: نگفتم که چنین سماجتی در عمرم ندیده ام-؟ خود پرسشگر محترم خیلی بهتر می داند که معروفتر از علم اینشتین، اعتقاد او به خداوند است.

پاسخ استاد: «مثلاً اینشتین می گوید «خدا تاس نمی اندازد». این سخن

کسی است که ملحد نیست».

بررسی: باید استاد محترم می افزود که این تک جمله، محتوای چند مجلد کتاب علمی را در خود دارد. این که «خدا تاس نمی اندازد» تکلیف تک تک فرمول های فیزیک (از فیزیک دبیرستان تا بالاترین افق فیزیک کیهانی) را روشن می کند.

می پرسد: «منظور اینشتین از این حرف دقیقاً چیست؟».

استاد: «منظورش این است که در این عالم نظمی وجود دارد و این نظم را خدا آفریده است. اینشتین، بر خلاف برخی از فیزیکدان ها و زیست شناسان و یا حتی مردم، هیچ وقت به صراحت خدا را انکار نکرد».

بررسی: 1- البته باید بر فرمایش استاد افزود که نظم در نظر یک فیزیکدان خیلی دقیقتر، و در عین حال خیلی عظیم تر است؛ دقت و عظمتی که در جهان بینی یک فیزیکدان کیهان شناس است، با نظمی که در نظر دیگر رشته های علمی است به همان میزان زمین و آسمان، فرق دارد. و لذا قرآن این همه اهمیت به این دانش داده است.

2- در بیان استاد «برخی از فیزیکدان ها» به عنوان «ملحدان صریح» قلمداد شده اند. اما دیدیم که حتی آن دو نفر (داوکینز و واینبرگ نیز) به انکار وجود خدا تصریح نکرده اند؛ آن چه انکار کرده اند خدای کلیسا است. و اگر یکی دو تا کم سواد عقده ای دون پایه به الحادشان تصریح کرده باشند، ربطی به علم فیزیک و کیهان شناسی ندارد.

و بیان ایشان طوری است که گوئی در دانش و دانشمند، اصالت با الحاد

است.

3- همین طور است «زیست شناسان»؛ اگر قرار بود زیست شناسی به عنوان یک علم انکار خدا را نتیجه دهد، یا به قول حضرت استاد نسبت به این مسئله خنثی باشد، باید پیش از همه، داروین به الحاد می رسید. در حالی که او موحّد ترین فرد است و می گوید: یافتهٔ من (یعنی تشعّب و تکامل انواع جانداران از همدیگر= اصل ترانسفورمیسم) نظام دقیقی است که خدا آن را آفریده است. در ایران، گروه محمد علی فروغی فراماسونر، جوّی ساختند که در ذهن جامعه جای گرفت که «دانش و دانشمند، الحاد را اقتضا می کنند و اصالت با الحاد است». در نتیجه داغترین ملحد زیست شناس جناب دکتر..... ایرانی بود که هرگز توجه نکرد آن چه برخی زیست شناسان انکار می کنند خدائی است که کلیسا تعریف می کند. نه مطلق خدا.

4- عبارت «حتی مردم»؛ کدام مردم؟ بحث در اعتقاد است، نه در اظهارات زبانی هر کس. بعضی ها به دلایل مختلف مصداق آن تعبیر «سرگردان» بوده و هستند که با انگیزش های نقص شخصیتی وانمود می کنند که ملحد هستند، تا ابراز وجود کرده و جلب توجه دیگران را بکنند و بدین وسیله کمبودهای شخصیتی خود را ترمیم کنند.

و قرار نیست در یک بحث علمی، اظهارات ظاهری و کاذب برخی افراد را ملاک و حجت قرار دهیم؛ یک مصاحبهٔ علمی باید بر اساس واقعیات اصیل، باشد. و همان طور که پیشتر گفته شد: هیچ انسانی

نتوانسته و نمی تواند وجود خدا را انکار کند. حتی انکار وجود خدا در این روند که استاد و بنده بحث می کنیم، نیز در آب و هوای قرن هفده و هجده است، نه امروز، که حال و هوای استاد محترم همان حال و هوای آن دو قرن است، و سخنان من در بینش امروزی «توضیح واضحات» است.

می پرسد: «ماکس پلانک چه معنایی از مفهوم خدا مراد می کرد؟».

پاسخ استاد: «او شبیه اینشتین بود. البته شاید بیش از اینشتین هم به خدا اعتقاد داشت. اما پلانک، بر خلاف اینشتین، هیچ وقت رسانه ای نشد و ما اطلاعات کمتری از زندگی او داریم. در واقع ما در این زمینه بیشتر از زبان دیگران دربارۀ پلانک می دانیم نه از زبان خود پلانک. البته باید بیفزایم که رسانه ای شدن اینشتین از جنس رسانه ای شدن هاوکینگ نبود. اینشتین بالاجبار رسانه ای شد نه به اختیار. به علاوه، رسانه ای شدن اینشتین موجب کاهش عیار علمی سخنان او نشد».

بررسی: ابتدا به دو اصل مهم دربارۀ هاوکینگ توجه فرمائید:

1- در این که هاوکینگ از اشخاص سرآمد دانش فیزیک و کیهان شناسی است، کسی شک ندارد.

2- زندگی علمی هاوکینگ دو دوره است:

الف: دوره ای که اظهاراتی از سنخ «اظهاراتی که موجب کاهش عیار علمی باشد» نداشت.

ب: دوره ای که به آن گونه اظهارات پرداخت. و امروز همگان به این

گونه اظهارات او هم با دیدۀ ابهام آلود و هم کاهندۀ عیار علمی او می نگرند، از آن جمله استاد محترم ما.

اما پرسش این است: چرا او در وضعیت دورۀ دوم قرار گرفت و ارزش علمی خود را کاهش داد؟ استاد می فرایند: به خاطر پول و تأمین هزینۀ بیماری خود.

در این صورت باید تحول او از دورۀ اول به دورۀ دوم، با زمان بیمار شدنش، همزمان باشد. در حالی که او پس از گذشت سال ها از بیمار شدنش، دوره دوم را شروع کرده است.

هاوکینگ دقیقاً هجده سال است که وارد این گونه اظهار نظرها شده است؛ یعنی دقیقاً زمانی که اصول استخراج شده از قرآن، در اختیار برخی دانشمندان، قرار گرفت و باصطلاح «آناتومی کیهان شناسی» به سرانجام خود رسید و (به قول هاوکینگ) از علمیت افتاد. مانند آناتومی فیزیولوژی و پزشکی.

هاوکینگ فداکاری می کند؛ فداکاری برای جامعه و ملّیت اروپائی خود. برای اروپائیان که خودشان را مالک بلا معارض علوم می دانند و به آن افتخار عظیم می کنند، خیلی سخت و سنگین است که آناتومی کیهان شناسی با استخراج از قرآن، به سرانجام رسد. لذا اشخاصی مثل هاوکینگ، تروک و پادمانابان، می کوشند که آن اصول را باصطلاح بومی سازی کرده و از ره آوردهای خودشان تلقی کنند. و دیگرانی نیز شروع کرده اند با یک روند فرسایشی به تدریج اصول قرآنی را تملک کنند، که مقالۀ «اساسی

ترین اصول در کیهان شناسی» را برای پیشگیری از این برنامهٔ غیر منصفانهٔ غربیان کابالیست، نوشتم. لیکن همان طور که همگان می دانند غربیان هرگز از تملک اصول مذکور صرفنظر نخواهند کرد زیرا این از خصلت های اساسیِ «خود خواهی» آنان است.

اگر این ماجرا در زمان اینشتین رخ می داد، مجبورش می کردند (همان طور که استاد گفت: بالاجبار) همین رفتار هاوکینگ را داشته باشد. عرض کردم توقع ندارم که همگان این سخنان من را بپذیرند.

3- حضور و ملاقات گاه به گاه هاوکینگ با پاپ (همان طور که خود عصر ایران در این مقاله عکسی از او در کنار پاپ چاپ کرده است) چه معنائی دارد؟ هاوکینگ دستکم به خدای پاپ و کلیسا اعتقادی ندارد. دوستی میان این دو ضد، و ارزش دادن شان به همدیگر، چه معنائی دارد؟ غیر از این که پاپ در برابر اصول استخراج شده از قرآن دست به دامن هاوکینگ شده است. و این گونه استمدادهای کلیسا از دانشمندان به طور فراوان در تاریخ آمده است که شرح آن در این جزوه نمی گنجد.

می پرسد: «پلانک به خدای خالق عالم اعتقاد داشت؟».

پاسخ: «بله. اما دیگران این اعتقاد او را نقل کرده اند. در نوشته های خود پلانک چیزی در این باره نیامده است».

بررسی: چه چیزی دربارهٔ این باور پلانگ برای پرسشگر مجهول مانده بود که دوباره به تکرار سؤال خود با لفظی دیگر می پردازد؟ ! و چه چیزی در پاسخ استاد هست که در پاسخ قبلی نبود؟ این سماجت جناب

پرسشگر برای به دست آوردن سخنی از استاد در جهت هدف خودش، برای چیست؟

عصر ایران می پرسد: «ظاهراً یکی از آثار هاوکینگ در دهه 1980 دال بر اعتقاد او به وجود خدا است و این رای جدید او، ناقض رای قبلی اش است».

پاسخ استاد: «نه. نوشته های هاوکینگ وابسته به شرایط حال اوست. وقتی که او حرف صریحی نمی زند، از حرف او می توان به هر دو نظر موافق و مخالف وجود خدا رسید. البته هاوکینگ در سخنان اخیرش صریحاً اظهار نظر می کند».

بررسی: 1- نوشته های هاوکینگ وابسته به شرایط حال شخصی او نیست. بل همان طور که گفته شد زندگی او به دو دوره تقسیم می شود به دلیلی که بیان شد.

2- درست است هم انکار خدا و هم اعتقاد به خدا در آثار هاوکینگ هست؛ او خدای معرّفی شده توسط کلیسا را منکر است و به خدائی که علم ودانش به آن رهنمون است اعتقاد دارد.

3- این که استاد می فرماید «البته هاوکینگ در سخنان اخیرش صریحاً اظهار نظر می کند»، با آنچه در پاسخ سؤال های پیش دربارۀ همین «سخنان اخیر هاوکینگ» فرمود، کاملاً متناقض است؛ در آن جا سخنان او را تاویل کرد و در این جا می گوید صریح است. و این تناقضی دیگر است در فرمایشات استاد.

استاد ادامه می دهد: «اما در نوشته های قبلی اش مثل سایر کیهان شناسان از تعبیر «خلقت عالم» استفاده می کند. این تعبیر قاعدتاً دال بر وجود خداست. اما هاوکینگ در آن زمان هم چیزی بیش از این درباره خدا نمی گوید».

بررسی: فرمایش استاد صریح است در این که «سایر کیهان شناسان» به خداوند معتقد هستند، و این عبارت ایشان دلالت دارد که دستکم اکثریت قریب به اتفاق کیهان شناسان به وجود خداوند اعتقاد دارند. پس چه شد آن فرمایش شان که در اول مصاحبه فرمودند «خیلی ها به وجود خداوند اعتقاد ندارند»-؟ و جوّ و فضای مصاحبه طوری پیش می رفت که گوئی معتقدین به خدا کمتر از انگشتان دست است. و چرا واینبرگ را متهم کرد که از باب عادت سخن از «خلقت عالم» می گوید- !؟ !

می پرسد: «پس او تا پیش از این به خدای خالق اعتقاد داشت».

نگاهی به ساختار سؤال: جناب پرسشگر می کوشد تا این جای مصاحبه نتیجه بگیرد که هاوکینگ قبلاً به خدا معتقد بود اما اکنون از این اعتقاد برگشته است، تا به ذهن جوانان و دانشجویان القاء شود که گرایش دانش و دانشمندان روز به روز به سوی الحاد است. چیزی که در قرن هفده و هجده نیز چنین نبود.

و نیز به ذهن دانشجو القاء می کند که اگر دست از عقاید خودتان بردارید هیچ مشکلی نیست زیرا دانشمندی مثل هاوکینگ نیز قبلاً معتقد بود سپس بی اعتقاد شد.

ص: 150

به لفظ «پس» توجه کنید می خواهد القاء کند که این روند روز افزون در الحاد، نتیجهٔ سخنان استاد است. اما استاد سخنی می گوید که جناب پرسشگر را در این جا نیز ناکام می گذارد. ببینید:

پاسخ استاد: «بله. اما باز هم می گویم که سخنان قبلی هاوکینگ در این زمینه هم صراحت ندارد».

بررسی: به حضور استاد پیشنهاد می شود که در این گونه برخورد پرسشگران، با قاطعیت برخورد کند. وگرنه، برخورد «ولرم» که نه گرم باشد و نه سرد، عیار علمی یک دانشمند را کاهش می دهد، همان طور که خودشان گفتند. چرا باید اجازه دهد که جناب پرسشگر از سخنان او نتیجهٔ مورد نظر خود را بگیرد؟

می پرسد: «الان جو علمی دنیا غالباً آته ئیستی است یا لاادری گرا؟».

پاسخ استاد: «جو غالب در جهان علم، خدا را انکار نمی کند بلکه کاری به کار خدا ندارد. نوع کار دانش پیشگان، چه خدا باور چه ملحد، ارتباطی به اعتقاد یا عدم اعتقاد به خدا ندارد».

بررسی: در مباحث پیش روشن شد حتی یک نفر هم نیست که وجود خدا را انکار کند، آنچه انکار شده خدا به تعریف کلیسا است. پس این عبارت «چه خدا باور و چه ملحد» معنائی ندارد و فقط زمینهٔ ذهنی خود حضرت استاد است.

و نیز کاملاً روشن شد که علم به ویژه فیزیک و کیهان شناسی رابطهٔ

کاملاً اساسی و بنیادی با خدا دارد به ویژه در افق های بالای علمی. به گمانم نیازی به توضیح بیشتر و یا تکرار ندارد.

می پرسد: «برخی از منتقدین مدرن ورود دانشمندان به بحث خدا، معتقدند که گزاره های علمی در این بحث حجیت معرفت شناختی ندارد».

گزاره های علمی متافیزیکی نیستند

پاسخ استاد: «گزاره های علمی متافیزیکی نیستند اما مشمول تفسیرهای متافیزیکی می شوند. وقتی یک گزارۀ علمی مطرح می شود، افراد گوناگون از جمله خود دانش پیشه ها ممکن است تفسیر و استنباطی متافیزیکی از آن گزاره به دست دهند».

بررسی: 1- چنین نیست که گزاره های علمی همگی متافیزیکی نباشند، بل همان طور که در مبحث «هیچ» به شرح رفت این خود گزاره ها، فرمول ها و قوانین فیزیک است که مستقیماً و بدون واسطه، آن «میدان تولید انرژی» را که یک میدان فیزیکی نیست، و نیز پشتوانۀ آن هم فیزیکی نیست، را اثبات می کنند.

بلی: در درون فیزیک و کیهان شناسی، گزاره ها رابطۀ مستقیم با متافیزیک ندارند و نباید داشته باشند، زیرا موضوع آن ها فیزیک است نه متافیزیک؛ کلاس درس فیزیک، کلاس درس متافیزیک نیست. امّا وقتی که در افق های بالاتر به بررسی آن میدان تولید انرژی (که استاد و برخی از دیگران آن را با نام «هیچ» نامیده اند) می رسد رابطۀ مستقیم فیزیک با متافیزیک، از گزاره های اساسی و پایه ای دانش فیزیک و کیهان شناسی می شود.

و در درون فیزیک و کیهان شناسی نیز همهٔ گزاره ها رابطهٔ غیر مستقیم با متافیزیک دارند. بل از یک نظر هیچ گزاره ای نیست که رابطهٔ مستقیم با خدا نداشته باشد؛ هر قانون و هر فرمول آیه ای از آیات، و نشانی از نشان های آفرینندهٔ خود است.

2- اما سزاوار بود که استاد از جناب پرسشگر بپرسد: اولاً: آن «برخی منتقدین مدرن» چه کسانی هستند؟ لطفاً چند نفر از آنان را نام ببرید.

ثانیاً: اگر چند نفری هم باشند (که نیستند) مانند پرسشگر محترم به دنبال هدف غیر علمی هستند که می خواهند جو علمی دنیا را به صورت جوّ علمی قرن هفده و هجده وا نمود کنند، که نه تنها «مدرن» نیستند بل کاملاً مرتجع هستند. و باید به پرسشگر محترم تذکر می دادند که در مصاحبه با یک دانشمند لفظ «مدرن» را این همه ابزار القاء نکند.

جناب پرسشگر می گوید: «ولی این تفسیر خارج از حوزه علم است».

استاد: «بله.»

بررسی: 1- به شرح رفت که مسئلهٔ خدا از گزاره های مستقیم فیزیک و کیهان شناسی است. بلی از گزاره های درون فیزیک نیست بل گزاره ای است که پایه و اساس فیزیک و کیهان شناسی است. اگر فیزیک و کیهان شناسی را به یک درخت تشبیه کنید، مسئلهٔ وجود خدا ریشه آن درخت می شود. نه از شاخ و برگ آن. گرچه شاخ و برگ نیز حاکی از وجود ریشه است و اقتضاءً آن را به صورت یک گزارهٔ علمی ایجاب می

کند. و «ایجاب»، «لزوم» و «الزام» ویژگی ترین ویژگی فیزیک و کیهان شناسی است به طوری که هیچ دانشی در این ویژگی ها به پای این دو علم نمی رسد، حتی ریاضی.

2- چرا حضرت استاد که خود سخن از آن میدان تولید انرژی و باصطلاح «هیچ» سخن می گوید، نام این ایجاد، لزوم و الزام فیزیکی و کیهان شناسی که نتیجهٔ فرمول های این دو علم است را تفسیر می گذارد تا جناب پرسشگر بگوید که «این تفسیر خارج از حوزهٔ علم است»-؟ آیا فرمول های فیزیکی، فیزیکی نیست؟! یافتهٔ مستقیم فیزیک، عین فیزیک است یا تفسیر آن؟-؟!

علم و دین در حال نزدیک شدن به یکدیگرند یا در حال دور شدن؟

می پرسد: «با توجه به فضای غالب در مراکز علمی معتبر دنیا، به نظر شما امروزه علم و دین در حال نزدیک شدن به یکدیگرند یا در حال دور شدن؟».

نگاهی به ساختار سؤال: یعنی خود پرسشگر محترم پاسخ پرسش خودش را نمی داند؟! امروز کودکان دنیا به ویژه کودکان نا بالغ خود دانشمندان نیز می دانند که نه «فضای غالب» بل «کلّ فضای» مراکز علمی جهان به سرعت به سوی توحید و خدا شناسی علمی می رود.

پاسخ استاد: «سوال سختی است. پاسخ به این سوال تا حدی در گرو این است که ما چه تلقی ای از علم و دین داشته باشیم. به نظر من، این ها دو پدیدهٔ کاملاً متفاوتند و تا زمانی که بشر وجود دارد، این دو پدیده نیز وجود خواهند داشت».

بررسی: 1- حضرت استاد توجه دارند که چرا این سؤال برای شان سخت است برای این که ایشان همان تلقی از دین و علم دارند که در دنیای مسیحیت مطرح است؛ استاد محترم هیچ اطلاع علمی از دین اسلام (اسلام اهل بیت-ع-) ندارد. (البته من آن شرمندگی خودم را باز تکرار می کنم). در مکتب قرآن و اهل بیت(ع) علم و دین، یک حقیقت واحد هستند، نه دو پدیده.

گاهی دیده می شود که برخی نویسندگان حوزوی نیز عبارت «علم دینی» را به کار می برند؛ گوئی علم دو گونه است و دو ماهیت دارد یکی علم دینی دیگری علم غیر دینی(!!!) نقیض «علم»، «جهل» است، علم یا یک گونه و یک ماهیت دارد و یا علم نیست. دو گونه دانستن علم خود جهلی است بزرگ.

دین یا علم است و دقیقاً علمی است- مانند مکتب قرآن و اهل بیت(ع)- و یا جهل است بل بدتر از جهل زیرا که جهالت ها را به دین خدا نسبت می دهد. اساساً «دین غیر علمی» یعنی «یک چیز جهلی» و یک آئین جاهلانه و جهل آور، که نه تنها خودش مصداق جهل است، منشأ جهالت ها هم، است.

2- می فرماید: «به نظر من... این دو معرفت متفاوت گاه در کنار هم قرار می گیرند و گاه در برابر هم».

عرض می کنم اگر یک دین واقعاً دین باشد (نه مثل مسیحیت و امثالش)، اگر علم در مقابل آن قرار گیرد، بی تردید این تقابل ناشی از عدم

بلوغ علم در آن مسئلهٔ بخصوص، است. و اگر غیر از این باشد و یک دین در مقابل مسلّمات مسلّمِ علم قرار گیرد، نشان از نقص آن دین است.

و امروز، به خوبی روشن است که علوم نه تنها به سوی دین قرآن و اهل بیت(ع) می رود، بل علم قوی ترین تبیین کنندهٔ آن است و روز به روز آن را بیشتر و بهتر معرفی می کند. البته اگر ما ها دست از تخیلات ارسطوئی و صدروی برداریم.

استاد در ادامه می فرماید: «اما اینکه مطلقاً بگوییم که علم و دین در حال دور شدن از یکدیگرند، این ادعای بسیار بزرگی است».

بررسی: عرض می کنم: این فرمایش استاد کاملاً قابل تمجید است. اما اگر کم لطفی نمی کردند، می فرمودند که: این دو به سرعت به همدیگر نزدیک می شوند. ایشان این لطف را وقتی می کردند که با دین اسلام شیعی بیشتر آشنا می شدند.

عصر ایران می پرسد: «ریچارد داوکینز و امثال او در واقع می گویند که علم باید دین را از زندگی بشر بیرون کند؟».

استاد: «بله. البته این فقط برخی دانش پیشگان نیستند که چنین حرفی می زنند. برخی از افراد عادی هم چنین حرفی می زنند. در شوروی هم کمونیست ها تلاش کردند چنین وضعی را محقق کنند».

بررسی: بنده بیش از داوکینز و امثال او به این موضوع معتقدم؛ و این از بی عرضگی و محافظه کاری علم و علما است که هنوز ادیان فاقد علم بل

ضد علم از قبیل مسیحیت کلیسائی، در دنیا هستند. مراد داوکینز و هر مخالف دینی نیز همین است.

و این واقعیت، خواستهٔ جناب پرسشگر را برآورده نمی کند که جوانان شیعه و دانشجویان تشیع با همان دید که علم به مسیحیت نگاه می کند، به دین خودشان بنگرند.

می پرسد: «چنین نگاهی به رابطه علم و دین، علم را تبدیل به نوعی ایدئولوژی نمی کند؟».

نگاهی به ساختار پرسش: جناب پرسشگر که نتوانست «فرمان الحاد و حکم عدم اعتقاد به خدا» را از زبان استاد به طور همه بُعدی بگیرد، اینک در صدد است که القاء کند: اگر دین هم در عرصه باشد باید دین جدای از ایدئولوژی، و «یک امر فردی» باشد و از حصار فرد به سوی جامعه خارج نشود.

پاسخ استاد: «بله. قطعاً این طور می شود و به همین دلیل باید گفت که این کار، کاری غیر علمی است. بررسی نقش دین در جامعه، وظیفهٔ جامعه شناس است نه وظیفهٔ یک فیزیکدان یا یک زیست شناس. یک فیزیکدان بر چه مبنایی دین را پدیده ای مضر در جامعه بشری می داند؟ من اصلاً با صحت و سقم حرف او کاری ندارم بلکه می گویم چنین ادعایی فراتر از علم فیزیک یعنی حوزه تخصصی آن فیزیکدان است».

بررسی: 1- چرا یک مصاحبه به محور فیزیک و با یک دانشمند فیزیک، ناگهان به محور اساسی ترین و پایه ای ترین مسائل جامعه شناسی

و انسان شناسی، تبدیل می شود؟ از آغاز مصاحبه معلوم است که هدف، یک هدف فیزیکی نبوده و پرسشگر محترم در صدد شکار یک یا چند «حکم» از زبان استاد محترم است که نتیجهٔ نهائی سست شدن عقیدهٔ جوانان و دانشجویان باشد.

2- جناب پرسشگر چه استیحاشی از ایدئولوژی دارد؟ ! ایدئولوژی یعنی چه و چیست؟ مگر ممکن است یک انسانی پیدا شود و فاقد ایدئولوژی باشد؟

چرا باید هر وقت غربی ها یک آدامس به دهان ما انداختند، سال ها آن را بجویم؟ سپس آن را بلعیده و باز آورده و نشخار کنیم؟ !؟

این موضوع از موضوعات اساسی جامعه شناسی است، اما باید پیش از آن، تکلیف اولیّهٔ موضوع در دانش «انسان شناسی» روشن شود همان طور که خود استاد نیز به آن تصریح کرده است.

امیل دورکیم می گفت: اگر معتقد بودم که علم ایدئولوژی را نمی دهد، هرگز زحمت علم اندوزی را بر خودم تحمیل نمی کردم.

آگوست کنت نه تنها علم را منشأ ایدئولوژی می دانست، بل می کوشید یک دین نو بر اساس دانش خودش بر جامعهٔ بشری ارائه دهد، و در واقع عملاً هم به آن پرداخت. و همین طور دیگر سران جامعه شناسی، و نیز اندیشمندان دیگری از افلاطون تا به امروز.

اگر علم در زندگی اجتماعی بشر نقش نخواهد داشت، پس به چه دردی می خورد غیر از بمب اتم سازی-؟

ماکس وبر که وزیر و در واقع یک سیاستمدار بود تا یک دانشمند، آمد برای مقابله با مارکسیسم، شعار «ما دانشجو هستیم نه پیامبر و نه عوامفریب» را به راه انداخت، رابطهٔ علم و ایدئولوژی را قطع کرد. قدرت های سیاسی نیز با هر نوع تبلیغ او را پشتیبانی کرده و نظریه اش را بر دیگر نظریه ها غالب کردند.

در حالی که همان طور که «بی دینی» خود «یک دین» است، «ایدئولوژیست نبودن» خود یک نوع «ایدئولوژیست بودن» است.

به عبارت دیگر: «نفی ایدئولوژی» خود «یک ایدئولوژی» است.

بزرگترین و هوشمندترین و با وفاترین وارث مکتب ماکس وبر کیسینجر است، آیا کیسینجر ایدئولوژیست نیست، من ایدئولوژیست هستم؟.؟ کدام ایدئولوژی دقیقتر، حساب شده تر و در عین حال شگفت تر از ایدئولوژی کیسینجر است؟

و یا وارث دیگر او که برخی ها لقب «شیاد» به او دادند، یعنی پوپر که نویسندهٔ کتاب «جامعهٔ باز و دشمنانش» است، آیا محتوای خود آن کتاب یک ایدئولوژی تمام، نیست؟

نمی دانم چرا ما ها همیشه آماده ایم که بر سرمان کلاه بگذارند، آن هم کلاهی با نام علم و اندیشه، و سوگمندانه تر این که اگر کلاهی را مستقیماً بر سرمان نگذارند و آن را به زمین بیندازند فوراً با دست خود بر می داریم و با دو دست مان محترمانه بوسیده بر سرمان می گذاریم. در

کوچه و کوی، به ویژه در محیط های علمی به آن کلاه افتخار می کنیم که بلی من هم از روشنفکران هستم. چه بلاهای فردی، خانوادگی و اجتماعی از این خود کم بینی ها بل خود پست بینی های مان، برای خودمان ایجاد نکردیم. اگر ما ها هر عیب مان را انکار کنیم، واقعاً نمی توانیم این حماقت مان را کتمان کنیم، که اسباب خنده های تمسخر آمیز کیسینجرها شده ایم. و چون آنان چنین می بینند هر طمعی را دربارۀ ما می کنند.

چرا هنوز هم در دانشکده های علوم انسانی ما، ماکس وبر محبوبترین شخصیت علمی شناخته می شود؟ چرا جناب حجاریان در دادگاه می گوید که تحت تاثیر ماکس وبر دچار اشتباه شده است؟ و چرا باید یک مغز متفکر این گونه از دست جامعه برود؟ من کاری با دادگاه ندارم و در مقام هیچ داوری ای نیستم، اما آقای حجاریان را در آن گفتار، صادق می دانم.

اگر دانشجویان عزیز ما توجه لازم را داشته باشند، خواهند دید که در تاریخ علم و دانش رندتر و بی صداقتتر از ماکس وبر، پیدا نشده و شاید در آینده نیز پیدا نشود. مگر برخی از سیاسیون مانند خودش.

مراد ماکس وبر از این که می گوید «ما دانشجو هستیم نه پیامبر و نه عوامفریب» نفی دو جریان علمی و دو گروه از دانشمندان است؛ به نظر او کسانی مانند مارکس که «تاریخی اندیش هستند و برای آیندۀ بشر نسخه

می نویسند» کار پیامبری می کنند، نه کار علمی(1). و مرادش از «عوامفریب» سیاستمداران است. در حالی که خودش «امّ السیاسه» و همین سخنش نیز با انگیزۀ کاملاً سیاسی و با نسخه ای از سیاست برای سلطۀ غرب بر جهان، و نیز بر مغز و تفکر جامعه های دیگر بود. او علم را به قاطری تبدیل کرد و سلطۀ غرب را بر آن سوار کرد. قاطری سترون که قرار بود مغزهای جوانان جهان را نیز سترون کند.

3- حضرت استاد درست می فرماید که نقش دین در جامعه را یک جامعه شناس باید تبیین کند، نه یک فیزیکدان.

اما باید توجه داشت که «نقش دین در جامعه» یک موضوع است و «اصل دین و اعتقاد به خدا» موضوعی دیگر است. اوّلی موضوع مخصوص جامعه شناسی است. اما دومی از موضوعات و نتایج اساسی فیزیک و کیهان شناسی نیز، است. همان طور که به شرح رفت.

پایان

با تشکر از جناب پرسشگر و حضرت استاد

1- مطابق بینش جدائی علم از هر دین که بحثش گذشت. رجوع کنید کتاب «سخنرانی پیامبر و عوامفریب» از ماکس وبر.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109